



שופר

SHOFAR

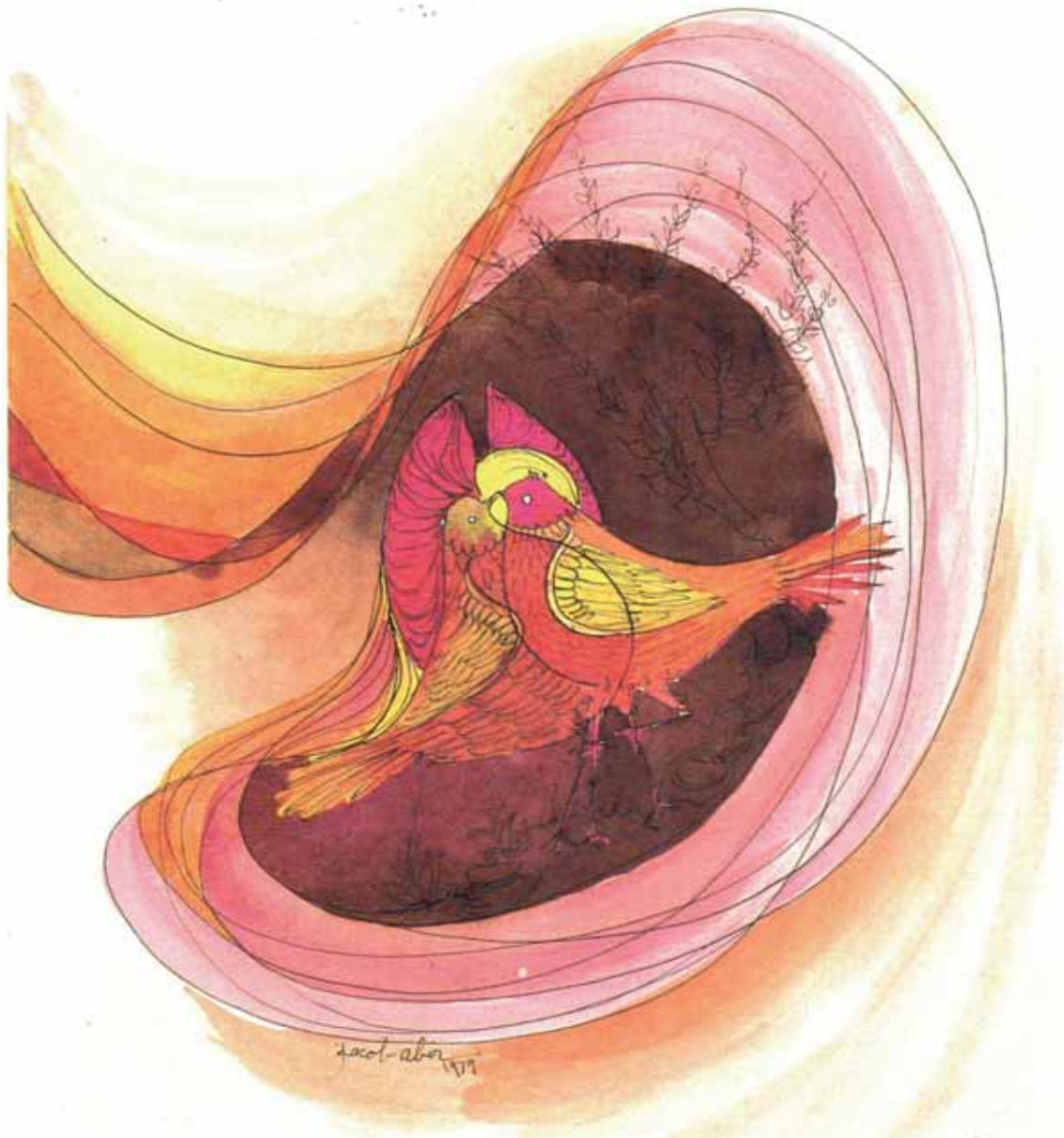
A Publication of:
Iranian Jewish Federation

شوفار

نشریه:
فدراسیون یهودیان ایرانی



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles



PaineWebber

We invest in relationships

Established 1879

Complete Financial Services

خدمات کلی سرمایه گذاری

در: سهام (STOCKS)

اوراق قرضه (دولتی - شرکتی - ایالتی) (BONDS, CORP. - MUNI. - GOVT.)

صندوقهای تعاونی پول (MUTUAL FUNDS)

انواع حسابهای بازنشستگی (RETIREMENT PLANNING)

بیمه عمر (ANNUITIES / INSURANCE)

برنامه ریزی مالی (ESTATE PLANNING)

حسابهای جاری و سپرده تحت مدیریت (CENTRAL ASSETS ACCOUNT, RMA)

حسابهای شرکتی با مزیت صدور اعتبار اسنادی (LINE & LETTER OF CRED)

حسابهای تراست (TRUST)

Sam Amir-Ebrahimi

سام امیر ابراهیمی

معاون ارشد مالی در امور سرمایه گذاری

Senior Vice President-Investments

آدرس : 131 S. Rodeo Drive, Suite :200 Beverly Hills, CA 90212

(TEL.) تلفن رایگان : 8914 - 800 - 545 - 1 ، داخلی (EXT.) 3801

(TEL.) مستقیم : 3801 - 310 - 281 ، فکس (FAX) : 4644 - 310 - 281



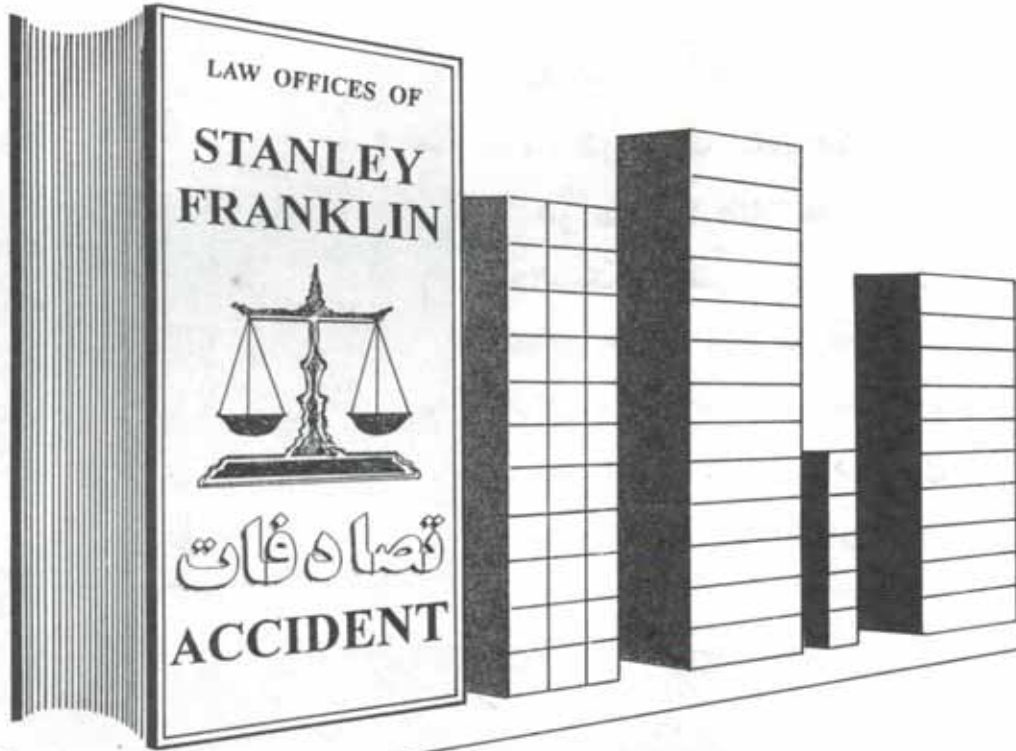
دفتر و کالت

استنلی فرانکلین

بامکاری

پری فرانکلین

در محیط خانوادگی دفتر ما، صمیمانه تر به کار شما رسیدگی می شود



(818) 901-0344 ۲۴ ساعته

1 (800) 901 - 0344

(For outside of Los Angeles and subject to limited calling areas.)

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys CA 91411

Design: Saeed Sindat

The
Olympic
Collection



Banquet and Conference Center

سالن های مجلل و باشکوه برای برگزاری جشنها و کنفرانسها با سرویس بی نظیر

اطلاعه المپیک کالکشن
در مورد گیتترینگ

در منازل، هتل ها و سازمان ها

((المپیک کالکشن)) ضمن گسترش فعالیت ها،

آمادگی خود را برای پذیرایی با بهترین غذاهای

ایرانی و بین المللی از مهمانان شما، علاوه بر

محل المپیک کالکشن، در منازل، هتل ها

و سازمان های مورد نظران را اعلام می دارد.



المپیک کالکشن کلکسیونی از:

- سالن های متعدد و مجلل با ظرفیت ۵۰ الی ۲۰۰۰ نفر
- جهت برگزاری هر نوع جشن ها و کنفرانس ها
- مجهز ترین دستگاههای پخش صوت و تصویر
- مدیران و طراحان ایرانی و خارجی
- غذاهای ایرانی، بین المللی و گلت کاشر (در صورت درخواست)
- (GLATT KOSHER) تحت نظر ربا نوت R.C.C

11301 W. OLYMPIC BLVD.
AT SAWTELLE
LOS ANGELES, CA 90064

PHONE: (310) 575 - 4585
FAX: (310) 575 - 4597

SHOFAR

A Publication of
Iranian Jewish Federation
 6505 Wilshire Blvd., Suite 811
 Los Angeles, CA 90048
 Tel: (213) 655- 7730
 Fax: (213) 655- 1221



پیش گفتار

دست اندرکاران شوفار در ماههای جون و جولای با تلاشی باورنکردنی چند کار بسیار مشکگل را به منزل رسانده اند. اول، شماره ویژه سیزدهمین سالگرد این نشریه که در ۹۲ صفحه با جلد رنگی بدست شما رسید - بدست ۵۵۰۰ خانه وار و استقبال و تشویقهای خوانندگان و دستداران شوفار از کیفیت کار قلمزنان ما، بهترین دستمزدی است که ما از شما گرفته ایم.

دوم - جشن بزرگداشت دست اندرکاران شوفار که آن نیز با تلاش بی وقفه دستداران شوفار با موفقیت به انجام رسید و در این شماره گزارشهایی از این جشن از نظر شما میگذرد.

و بالاخره این شماره شوفار که اکنون در دست شماست. و ما سیزده سال تلاش برای رسالتی را که بعهد داشته ایم پشت سر گذاشته و برمیصوا یا بت میصوا شده ایم و این ماندگاری را نه فقط مدیون قلمزنانمان هستیم که پشتیبانی های بیدریغ یکایک شما نیز بزرگترین پشتوانه ما در این سفر طولانی و ضامن ماندگاری شوفار بوده است.

اما، ما براین امر واقفیم که بزرگترین ضامن ماندگاری شوفار فرزندان ما هستند که باید آرام آرام پا به میدان گذاشته و این میراث را از ما گرفته و خود نیز به فرزندانشان هدیه کنند - و دارد چنین میشود. یهودیان ایرانی بزرگ شده در این سرزمین که به انگلیسی می نویسند، دارند به گرد ما حلقه میزنند - بیشتر جوانها. می نویسند، شعر میگویند، هیجان دارند، نسل قبل از خود را به زیر سوال می برند، ما بزرگترها را میرنجانند و می خندانند و از خود می گویند. از سرگستگی هاشان میان دو نسل و دو فرهنگ ناهمگون و از شادمانی هایشان بخاطر ریشه های غنی یهودی - ایرانی شان.

از فرزندانتان، اگر دستی بر قلم دارند، بخواهید بخش انگلیسی نشریه را بخوانند و به جمع انگلیس نویسان شوفار به پیوندند.

و ما می مانیم، سیزده سال دیگر و سالهای بیش تر از آن، به یمن ریشه هامان و به برکت جوانه هامان ... جوانانمان

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

- * شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است
- * نویسندگانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.
- * مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است.
- * نقل و اقتباس از شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

شورای نویسندگان

صیون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

دکترهوشنگ ابرامی شکوه درویش

نینا استوار فرزانه طالعی

گیتی بروخیم سام کرمانیان

دکتر باروخ بروخیم گیتا کروبیان

نوراله خرازی ابراهیم ویکتوری

پروانه یوسف زاده

طرح ها از: مهندس جیکوب عبیر

خبرنگار عکاس: منصور پوراتحاد

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل)	۲۰۰ دلار
نصف صفحه	۱۲۵ دلار
یک سوم صفحه	۱۰۰ دلار
یک چهارم صفحه	۷۰ دلار

نقاشی روی جلد

آشیانه عشق - از آثار مهندس جیکوب عبیر

یادی از صندوق ملی

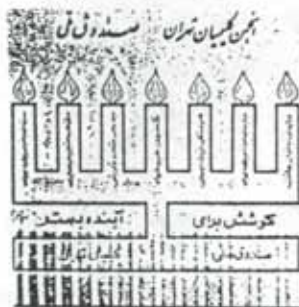
یکی از نکات افتخار آمیزی که در مقایسه گروههای ایرانیان برونمرزی نصیب یهودیان شده و خرد و کلان از آن سخن میگویند ایجاد سازمانها و انجمن های گوناگون است و نیز یکی از نکته های بحث انگیز اسفباری که باز گاه و بیگاه بین افراد جامعه ما در می گیرد شایعه پراکنی های پوچ کودکانه و بیجا و خاله زنک وار علیه رهبران و خادمان اجتماع است که بدون چشمداشت خدماتی گرانبها برای جامعه خود کرده اند.

ناآگاه کوتاه فکری در مجلسی این سوال را پیش می کشید که آنها که در اعیاد مقدس در کنیسانی که در مدرسه ای بالای تپه پول جمع میکردند با پولها چه کردند؟ و ناآگاه شایعه ساز دیگری بیمارگونه در عالم تخیلات خویش به دیگران خبر میدهد که گروهی در کنیسیای کنار دریا پولی هنگفت گرد آوردند و با آن پولها چنین کردند و چنان! زهی تاسف به این ناآگاهان و افتخاری گرم و پر بار بر آنها که دست و دلشان از این سم پاشی های نیش عقرب وار سرد نمیشود.

شاید یکی از چاره های این درد اسفبار اجتماعی آن باشد که همه سازمانها و گروهها به کار گردآوری خیریه ها تمرکز دهند و همه را یکجا گرد آورند و زیر نظر یکایک نمایندگانشان مبالغ جمع آوری شده را بمصرف برسانند. گرچه حتی چنین کاری بیماری شایعه پردازی را بکلی از بین نمیرد ولی لاقط خاصیتش این خواهد بود که بدگمانی و رقابتهای ناسالم را بین گروهها از میان خواهد برد و انسانهای ناراحت را چنان سرجایشان خواهد نشاند که دیگر هیچگونه نیازی به پاسخگوئی به یاهو های غرض آلود آنها نخواهد بود.

اما کم کردن بار پر خطر شایعه پراکنی تنها یک حسن ایجاد چنین تمرکزی است، تحکیم مودت بین سازمانها، ایجاد هماهنگی بین آنها، مصرف درست و سالم مبالغ گردآوری شده از محاسن دیگر آنست و ما بجای آنکه سخن را در این مقوله بدرازا بکشانیم یادی از «صندوق ملی انجمن کلیمیان تهران» می کنیم که دقیقا در همین مسیر رفت و توانست به خدماتی درخشان نائل آید و کارنامه افتخارآمیزی از خود بجای بگذارد. گفتنی است که این صندوق بهمت و کاردانی همان فرد لایق و صادق اجتماعی بوجود آمد که سالها پیش فکر تأسیس فدراسیون یهودیان ایرانی را در لوس آنجلس مطرح کرد.

صندوق ملی در سال ۱۳۴۹ برابر با ۱۹۶۹ پس از چند سال مطالعه و بررسی و برنامه ریزی و نشست و برخاست و بحث و گفتگو تأسیس خود را با شرکت کلیه انجمن ها و سازمانهای موجود رسماً اعلام داشت. صندوق ملی پس از پنج سال مطالعه و بررسی و برنامه ریزی با شعار «خود کفائی جامعه» و اعتلای نام جامعه یهودیان ایرانی از بدو تأسیس بدون دریافت هیچگونه کمک مالی از اداره آمریکن جوینت و یا هیچ سازمان دیگری با همت زنان و مردان گشاده دست یهودی ایرانی، احتیاجات مالی سازمانهای مختلف را تامین نموده و با نظارتی که در برنامه ریزی و تقسیم بودجه بعمل آورد دیگر این سوال را که «پولها بکجا میرود؟» در حلقوم مغرضان خاموش کرد و جواب خادمان صندوق ملی به معبود



بدخواهان تفرقه انداز سکوت بود و خاموشی زیرا که همه چیز عیان بود و در گزارشهای مالی حسابرسی شده توسط حسابرسان رسمی سالیانه به آگاهی همگان میرسید.

درآمدهای صندوق ملی چه آنچه از محل اعانات خیرخواهان سخاوتمند جمع میشد و چه آنچه از محل حق عضویت ها و جشنها گرد می آمد و با دقت و وسواسی که طبعاً در وجود گردانندگان چنین سازمان متمرکزی بود می بایست براساس مدرک و سند باشد و در دفاتر به نوشته درآید و برای



نمایندهگان و رؤسای سازمانهای یهودی تهران پس از امضاء موافقت نامه همکاری و تشریک مساعی بین انجمنها در روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۴۹

ردیف نشسته: خانم ها ملیحه کشفی-محترم قدشاه - توران عافار - شمسى بنایان - دکتر برال و خانم نهادار. آقایان: ایستاده ردیف اول: ضرابی-جونى هارونيان شکراله عافار-اسکندر ارجاء-دآردالیشاه-مهندس دانشراد-موسى پدیدصیون-نصرت اله منتخبا- دکتر باروخ بروخیم- دکتر حشمت اله کرمانشاهجی- «بنیانگزار صندوق ملی» عبدالله اعتصامی-ابراهیم راد- زنده یاد حاجی حبیب القانیان- رومرو-باروخ شاهرى-حبیب رحمانى-لجئات حشیم. ردیف دوم: دکتر سلیمان آقائی-لجئات اله گبای-رحمت اله کهنیم-منوچهر لاری.

سازمانهائی چون کانون خیرخواه، انجمن فرهنگی مدارس کورش، کمیته مرکزی ارت، سازمان بانوان هاتف، سازمان بانوان یهود، خانه سالمندان، خانه جوانان، سازمان دانشجویان یهود، شورای امور اجتماعی، انجمن فرهنگی مدارس اتحاد، کمیته بانوان ارت، کمیته هماهنگی، کمیته داوری و حل اختلاف و انجمن کلیمیان و کمک به نیازمندان بمصرف میرسید.

اعضاء صندوق ملی در سال ۱۳۵۵ اعلام نمودند که در انتخابات سال ۱۳۵۷ شرکت نخواهند داشت و بهمین جهت در انتخابات فروردین ماه سال ۱۳۵۷ هئیت اجرائی و فعالین صندوق ملی و انجمن کلیمیان در انتخابات کاندیدا نشدند و با انتخابات همگانی هئیت جدید کلیه ابوابجمعی انجمن کلیمیان از جمله صندوق ملی را تحویل گرفتند.

دقت بنیانگزاران و گردانندگان و فعالین صندوق ملی در بمصرف رساندن وجوه عمومی برآن حد بود که وقتی میخواستند کارنامه مفصل اعمال خود و گزارش مالی صندوق ملی را برای اطلاع عموم بچاپ برسانند نشریه ای را که متجاوز از ۳۲ صفحه بود زیر نام «کارنامه» با هزینه شخصی خویش چاپ و توزیع نمودند.

ایکاش سازمانهای گوناگون یهودیان ایرانی شهر ما می توانستند یاد صندوق ملی تهران را بار دیگر عملاً در اینجا زنده کنند.

اعضای صندوق ملی انجمن کلیمیان مقیم کالیفرنیا

رامتین شائولیان

نوجوان یهودی که جان باخت



در روزهای آغازین ماهی که گذشت، رامتین شائولیان، نوجوان یهودی ایرانی، با گروهی از دوستان همکلاش به سینما رفت و هنگام بازگشت به ضرب گلولهٔ مشی اوباش ششلول بند، جان خود را از دست داد. رامتین به جز آنکه به سینما رفته باشد کاری نکرده بود. هنگام رویارویی با قاتلش، با آرامی از او دوری کرده بود، اما در مملکتی که داشتن تفنگ و اسلحه نوعی افتخار میهنی است - چرا که وقتی ششلول بستی، مدافع قانون اساسی قلمداد میشود، هر دیوانه ای میتواند صاحب اسلحه ای باشد و هر کسی را به گلوله به بندد. جامعهٔ ایرانیان مقیم کالیفرنیا و بویژه ما یهودیان همه مان به سوگ این نوجوان یهودی نشستیم، چرا که نوجوانانمان ستونهای جامعهٔ ما هستند و تکیه گاه و ضامن ماندگاری ما و فقدان هر یک از آنان فاجعه ای است برای خانوادهٔ یهودیان و لطمه ای است به پیکر همهٔ ما.

و با وقوع چنین اتفاقات وحشتناکی است که هیجان همگانی بالا میگیرد: اول از روی دلسوزی برای خانوادهٔ داغدار و پس از آن این وحشت که مبدا حوادثی از این دست خدای ناخواسته در انتظار دیگر فرزندان ما باشد و متأسفانه، آنانکه از روی دستپاچگی قضاوت می کنند باین برداشت فوری میرسند که: «با مسئلهٔ جوانان چه باید کرد. چرا

فدراسیون یهودیان ایرانی

جوانان با استعدادی که حین تحصیل بطور نیمه وقت با ما همکاری دارند در ازای وقتی که داوطلبانه در اختیار ما میگذارند، موسسات آموزشی و دانشگاهها به آنان امتیاز (CREIT) میدهند.

به جمع جوانان فعال در فدراسیون یهودیان ایرانی به پیوندید.

تلفن فدراسیون: ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

که جوانها دارند از دست میروند». و خیلی عجولانه نتیجه گیری میکنند که باید جلوی بیرون رفتن بچه را از خانه گرفت و مواظبشان بود و نصیحتشان کرد. صد البته باید مواظب بود و نصیحت کرد ولی چطور میشود نگذاشت که بچه ها به سینما بروند یا از خانه خارج شوند؟ و پس از آنکه منطق بر هیجان فروکش شده غلبه کرد - می نشینند و بهت زده می پرسند: «پس چه باید کرد؟»

و پاسخ اینستکه، برآستی هیچ جواب ساده ای برای این معمای پیچیده وجود ندارد. گفتیم اینجا سرزمینی است که داشتن و حمل اسلحه همیشه ترغیب شده است - یعنی شما میتوانید همانطور که به نانوائی میروید و نان میخرید، به اسلحه فروشی بروید و تفنگ بخرید. و خلاصه اینکه خشونت و آدمکشی، پیر و جوان نمی شناسد، آنهم وقتی اسلحه در دست دیوانه های عقده مند و خطرناک باشد.

اما از خطر تا حد امکان میتوان پرهیز کرد و نوجوانان را برحذر داشت. و این کار به یک حرکت اساسی و اقدام دسته جمعی (که خود جوانان و نوجوانان الزاما باید بخش لایتجزائی از آن باشند) نیاز دارد. ما یهودیان برای اینکار دستمایه کافی از فرهنگی پربار داریم و آن آموزش صحیح یهودی در حدی متوازن و متعادل است.

این کاملا درست است که ما به مرکز یا

مراکزی برای گرد هم آمدن نیاز داریم، اما داشتن یک سرپناه کافی نیست. این کار یک برنامه ریزی صحیح و مشارکت همه جانبه یکایک اعضای جامعه، بویژه جوانان را طلب میکند که بنشینند، خطوط اصلی کمبدها و راههای غلبه برآن را تعیین کنند، وظائف را تقسیم کنند و چرخ این امر بزرگ را به حرکت در آورند.

کمیته جوانان فدراسیون یهودیان ایرانی با گرد هم آوردن سازمانهای جوانان ارگانههای عضو فدراسیون کوششهای دامنه داری را در این راستا انجام داده و در دست انجام دارد و ما از همه همکیشانمان میخواهیم جوانان خود را ترغیب کنند تا باین نهضت به پیوندند. همزمان با این فعالیت، فدراسیون نیاز واقری را که جامعه ما به داشتن مرکزی برای کلیه فعالیتهای اجتماعی، مذهبی، آموزشی، هنری، تفریحی و غیره وجود دارد از مد نظر دور نداشته و میکوشد تا محلی را از این بابت تهیه نماید. اما همانطور که در بالا اشاره شد، تنها داشتن یک محل کافی نیست و تلاش دسته جمعی همه ماست که میتواند باین آرمان بزرگ جامعه عمل بپوشاند.

به خانواده شائولیان و برآستی به جامعه یهودیان ایرانی، مرگ زودرس رامتین را تسلیت میگوئیم و از پروردگار مسئلت مینمائیم تا جوانان ما را از خطر بدور نگه دارد.

سایه فیلم

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

منصور پور اتحاد مدیر فتنوآسیا - تهران

شماره ۳۵۱ رابرتسون جنوبی - بورلی هیلز

تلفن: (310) 652-3333

مهندس عبیر استاد دانشکده معماری
دانشگاه ملی

طرح و نظارت:

ساختمان های اداری، فروشگاه، رستوران، هتل،
منازل و محوطه سازی

تلفن: ۴۷۰۹۲۲۸ (۳۱۰)



J. A. JACOB ABIR, ASID
ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGNER
10717 Wilshire Boulevard, Suite 203
Los Angeles, California 90024
[310]470-9228



فدراسیون یهودیان ایرانی



AN AFFILIATED ORGANIZATION OF
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

در خدمت مردم



دکتر هوشنگ ابرامی لوحه سپاس فدراسیون را
از آقای دکتر کرمانشاهی دریافت میدارد.

بوجود آمدن شوفار سخن گفتند و یادآوری نمودند که
زمان آن رسیده است که آنانکه صمیمانه دل در گرو
خدمت به مردم خود دارند، بخاطر خدماتشان مورد
تائید و تشویق قرار گیرند و بهمین خاطر هم هست
که این گردهمایی تشکیل شده است.

سپس آقای سلیمان رستگار، رئیس هیئت
اجرائی فدراسیون یهودیان ایرانی به حضاران در این
جشن خوشامد گفته از کلیه پشتیبانان فدراسیون و
شوفار سپاسگزاری نمودند.

پس از آن خانم گیتی بروخیم که از روزهای
آغاز کار شوفار با این نشریه همکاری داشته اند

جشن بزرگداشت فدراسیون یهودیان ایرانی از نویسندگان و دست اندرکاران شوفار

همانطور که در شماره های قبل اعلام شده
بود، بمنظور بزرگداشت نویسندگان و دست اندرکاران
شوفار، مجلس جشنی از سوی فدراسیون یهودیان
ایرانی در روز یکشنبه ۱۸ جون ۱۹۹۵ در المپیک
کالکشن برگزار گردید.

این گردهمایی با استقبال بسیار زیاد
دوستانان شوفار روبرو شد و نزدیک به ۴۰۰ نفر در
آن شرکت نمودند. در آغاز صیون ابراهیمی، سردبیر
شوفار به کلیه مهمانان خوش آمد گفت و از
تاریخچه شوفار و چگونگی بوجود آمدن آن سخن
گفت و سپس از کلیه خدمتگزارانی که در رشد و
به ثمر رسیدن شوفار (که امروزه در میان کلیه
نشریات فارسی زبان از موقعیت خاصی برخوردار
است) زحمت کشیده اند بویژه همکاری خانم هما
سرشار و پس از آن آقای دکتر سلیمان آقائی یاد
کرد.

سپس خانم گیتا کروبیان سردبیر بخش
انگلیسی شوفار طی سخنانی بزبان انگلیسی از حضور
کلیه جوانان و پشتیبانان انگلیسی زبان شوفار
سپاسگزاری نموده به آنان خوش آمد گفتند.

آقای دکتر حشمت اله کرمانشاهی رئیس
هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی اولین سخنران
این میهمانی، طی سخنان کوتاهی از آغازین روزهای



پس از سخنان فرزانه طالعی، استاد مشفق همدانی لوحه سپاس فدراسیون را به مهندس جیکوب عبیر تقدیم نمودند.

ریشه های یهودیم نزدیک و نزدیک تر نموده و این امر برای من مایه نهایت سرافرازی است. در آخرین بخش از برنامه خانم گیتا کروبیان - سردبیر بخش انگلیسی نشریه یکایک همکاران خود را در این بخش معرفی نمودند و پس از آن صیون ابراهیمی نویسندگان و یاران خود در بخش فارسی را که در مجلس حضور داشتند به حضار معرفی نمود.



صیون ابراهیمی گروهی از قلمزنان شوفار به حضار معرفی میکند - از راست به چپ نوری خرازی فرزانه طالعی گیتی بروخیم - شکوه درویش - جهانگیر صداقت فر - فرهاد رستمیان - ناصر اوهب و دکتر هوشنگ ابرامی

بعنوان یک بانوی نویسنده و خبرنگار با سابقه یهودی ایرانی که در امور خیریه نیز فعالیت چشمگیری دارند - به حضار معرفی شدند. خانم بروخیم مسئولیت معرفی دکتر هوشنگ ابرامی را بعهده داشتند. بدنبال سخنان خانم بروخیم، شعری از دکتر ابرامی بنام «مرا از مرگ مترسانید» خوانده شد و بدنبال آن دکتر حشمت اله کرمانشاهی لوح افتخاری را که بمنظور تجلیل از دکتر هوشنگ ابرامی تهیه شده بود به ایشان تقدیم کردند.

دکتر ابرامی ضمن قدردانی از این بزرگداشت، سخنان جالبی ایراد نمود. متن سخنان خانم گیتی بروخیم و دکتر ابرامی در این شماره بچاپ رسیده است.

در قسمت دوم برنامه، خانم فرزانه طالعی یکی دیگر از بانوان نویسنده یهودی ایرانی که ایشان نیز از همکاران قدیمی شوفار هستند، مهندس جیکوب عبیر، طراح و مشاور هنری شوفار را به حضار معرفی نمودند که متن سخنان ایشان نیز در این شماره بچاپ رسیده است. در اینجا، از آقای مشفق همدانی، روزنامه نگار و نویسنده چیره دست ایرانی که جزو مدعوین بودند در خواست شد تا لوح افتخار مهندس عبیر را بایشان تقدیم نمایند و پس از آن مهندس عبیر طی سخنانی، ضمن سپاس از استقبالی که حضار در مجلس از نمایشگاه آثار ایشان نموده بودند اعلام داشتند که همکاری با شوفار مرا به

شوفار در ۵۵۰۰ نسخه

انتشار شمازه ویژه شوفار در ۵۵۰۰ نسخه مورد استقبال زیاد علاقمندان شوفار قرار گرفت، بویژه کسانی که بتازگی به جمع خوانندگان این نشریه پیوسته اند.

با تشویق هائی از این است که روزیروز بر تعداد قلم‌نویسان و دست‌اندرکاران شوفار اضافه میشود. نشریه خود را پشتیبانی کنیم.

تور اسرائیل

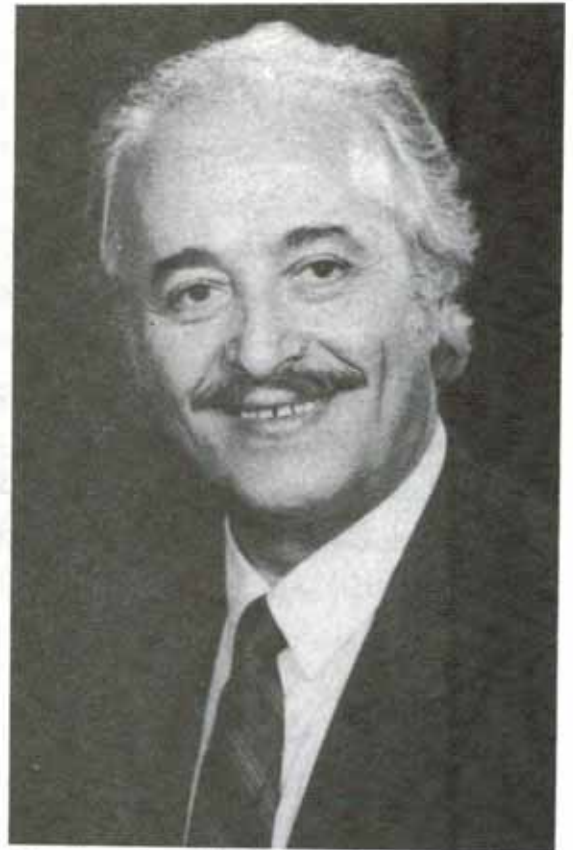
فدراسیون یهودیان ایرانی برای بازدید از اسرائیل یک تور دسته‌جمعی ترتیب داد که شرکت‌کنندگان در این تور، شامگاه ۲۴ ژوئن لوس‌آنجلس را به قصد اسرائیل ترک نموده بمدت دو هفته، همراه با راهنمای فارسی‌زبان، از نقاط مختلف اسرائیل بازدید بعمل آوردند. در شماره آینده گزارشی از این تور از نظر خوانندگان شوفار خواهد گذشت.

جشن بزرگ سالانه فدراسیون

در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۵، جشن بزرگ سالانه فدراسیون در هتل سنچری پلازا برگزار خواهد شد.

کمیته امور جشنهای فدراسیون از هم‌اکنون مشغول تهیه مقدمات برنامه این جشن میباشد تا بتواند یک شب استثنائی و فراموش‌نشده را برای شرکت‌کنندگان در این جشن ترتیب دهد.

در تاریخ ۳۱ دسامبر امسال نیز از سوی کمیته جشنهای فدراسیون جشن دیگری همراه با موسیقی و شام در المپیک کالکشن برگزار خواهد گردید.



منصور پور اتحاد - خبرنگار عکاس شوفار

در تصاویری که در گزارشات مربوطه باین جشن در این شماره ملاحظه میفرمائید، جای یکی از صدیق‌ترین دست‌اندرکاران شوفار خالی است و آن منصور پور اتحاد خبرنگار عکاس شوفار است که از آغاز تا پایان مراسم، پشت دوربین عکاسی و فیلمبرداری باقی ماند و حتی هنگام بزرگداشتی که شایسته او بود نیز از پشت دوربین خود تکان نخورد. پور اتحاد پیش از آنکه بخاطر همکاری با شوفار شایسته قدردانی باشد، بخاطر خدمات بی‌وقفه اش به نیازمندان جامعه که بدون سروصدا و در نهایت فروتنی انجام میدهد، باید او را گرامی داشت. در این برنامه، مارتیک خواننده خوب ما با شوفار همکاری نمود و کنسرت بانوی هنرمند یهودی از اهالی کروواسی (یوگسلاوی سابق) دو آهنگ عبری و فارسی اجرا نمود که با استقبال زیاد حاضران روبرو شد.

کنیسیای فدراسیون

انجمن بانوان وابسته به کنیسه‌های فدراسیون یهودیان ایرانی به سرپرستی خانم ایران پورات و همکاری بانوان ارجمند و فداکار نادره سلیمانی جم، بهیه ابراهیمیان، شوکت الیست، مهشید کاشانی، شهلا عزیززی، ویدا صبی و شهین امیریان در برنامه‌های مددکاری و رسیدگی به مشکلات روز افزون اجتماعی داوطلبانه با دلسوزی و پشتکاری قابل تمجید از هرگونه احسان و فداکاری دریغ ننموده و قسمت قابل توجهی از وقت خود را صرف رسیدگی به وضع کسانی که نیاز به یاری دارند مینمایند، از جمله رسیدگی به سالمندان که مرتب هر هفته به خانه سالمندان رفته و علاوه بر هم صحبتی و کمک روانی، بدرد دل سالمندان گوش میدهند و موجب تسکین و رضایت خاطر آنها میگردند.

بنا به درخواست اعضای این انجمن از طرف فدراسیون و سازمان فرهنگی نصح بطور مستمر یکنفر استخدام شده تا بامور داخلی سالمندان رسیدگی نموده و حتی غذاهای ایرانی مورد علاقه شان را برایشان تهیه کند. در مراسم نوروزی امسال نیز، بانوان این انجمن کوششهای بسیاری برای شادی خاطر سالمندان انجام داده بودند. همانطور که در شماره قبل اشاره شد، در عید نوروز هر سال این گروه جشنی در خانه سالمندان بر پا مینمایند که نمایندگان سازمانها و رسانه‌های گروهی در آن شرکت مینمایند.

کنیسیای فدراسیون یهودیان ایرانی از تاریخ ۱۰ جون ۱۹۹۵ زیر نظر کمیته امور مذهبی فدراسیون در سالن بزرگ ۱۹۰۰ نفری تئاتر ویلشر واقع در ۹۴۴۰ ویلشر بلوار (محل سابق کنیسیای جناب حاخام یدیدیا شوفط) آغاز بکار کرد و مراسم نیایش هفتگی هر شنبه از ساعت ۸ صبح تا یک بعدازظهر زیر نظر و با همکاری آقایان شمولیان، مولائی، دکتر نورمحمدی و بابک اقبالیه برگزار میگردد و هر هفته سخنرانی‌هایی از سوی صاحب نظران سرشناس جامعه انجام میگردد. در ضمن پارکینگ مجانی نیز در ساختمان بانک گروت وسترن، جنب محل کنیسا در اختیار شرکت کنندگان میباشد.

کنیسیای فدراسیون از آغاز کار خود تاکنون با استقبال تعداد زیادی از سوی همکیشان ما روبرو شده است. کمیته امور مذهبی فدراسیون یهودیان ایرانی با کمال خوشوقتی به آگاهی همگان میرساند که مراسم نیایش شب و روز کیپور و روش هشانا نیز از طرف این کنیسا برگزار خواهد شد. فدراسیون یهودیان ایرانی لازم میدانند از زحمات آقایان الیاس اسفندی و دکتر ایوب ابراهیمی در امر برپائی این کنیسا سپاسگزاری نماید.



گروهی از اعضای انجمن بانوان وابسته به کنیسه‌های فدراسیون یهودیان ایرانی در مراسم روز مادر در خانه سالمندان گلدن ایچ از راست به چپ: خانمها: مهشید کاشانی-نادره سلیمانی-پروانه ارسینا-گیتی ابراهیمی-بهیه ابراهیمیان شوکت الیست - خبر نگار رادیو تهران - شهلا عزیززی



دکتر روین ملامد رئیس کمیته روابط عمومی
فدراسیون هنگام گفتن خوشامد به حاضران



پرفسور اسمعیل ادیبی

در سال جمع آوری کرده و بدون پرداخت دیناری مالیات برای مرکز خود ارسال مینمایند.
در این فیلم که با نمایندگان سابق FBI و CIA مصاحبه شده است نشان داده شده که چگونه گروههای تروریستی در کامپ های تابستانی جوانان در حدود ۱۰ ساله را شستشوی مغزی داده و برضد

ضمناً بابتکار گروه بانوان وابسته به کنیسه‌های فدراسیون هر ساله با فرارسیدن روز مادر برنامه باشکوهی در خانه سالمندان برگزار میشود که امسال نیز با اهداء دسته های گل و هدایای گوناگون و پذیرائی با انواع میوه و شیرینی که توسط خانم مهشید کاشانی تزئین شده بود از سالمندان پذیرائی بعمل آمد. در این مراسم پذیرائی نهار سفارش فدراسیون انجام گرفت. ضمناً از سازمانهای مختلف دعوت بعمل آمده بود تا در این جشن شرکت جویند. با آرزوی موفقیت بیشتر و قدردانی از این بانوان خیرخواه و فداکار که ساعت های خود را وقف رفاه و شادی سالمندان و نیازمندان جامعه مینمایند، امیدواریم بانوان علاقمند بیشتری به این گروه به پیوندند.

گردهمائی همگانی

همانطور که در شماره قبل اشاره شده بود، در تاریخ ۱۴ می ۱۹۹۵، روز مادر از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی گردهمائی بزرگ و باشکوهی در سالن اینترنشنال هتل بورلی هیلتون با حضور نزدیک به ۱۲۰۰ نفر برگزار شد.

در ابتدا مراسم دیدوبازدید همکیشان و پذیرائی بمدت نیمساعت انجام گرفت و پس از نواختن سرودهای ملی آمریکا اسرائیل و ایران دکتر روین ملامد رئیس کمیته روابط عمومی فدراسیون بحاضرین خیرمقدم گفت.

سپس فیلم جهاد در آمریکا بنمایش گذاشته شد که یک فیلم حقیقی و مستند میباشد و توسط خبرنگار CBS تهیه شده است. «جهاد در امریکا» نمایانگر فعالیت های گروههای افراطی حماس، حزب اله، اخوان المسلمین مصر و تندروهای الجزایری و گروه تروریستی نظامی در امریکا میباشد و نشان میدهد که چگونه گروههای مزبور تحت عنوان کمک به معلولین، تأسیس بیمارستان و کمک به کودکان یتیم و بی سرپرست مبالغی در حدود ۳۰ میلیون دلار

اسمعیل ادیبی استاد و ریاست بخش اقتصادی دانشگاه چاپمن را که همه ساله از طرف این دانشگاه در امور اقتصادی کالیفرنیا تحقیق می نمایند به مهمانان معرفی نمودند.

پرفسور اسمعیل ادیبی ضمن نمایش اسلایدهای مختلف اظهار عقیده کردند که ما بزودی شاهد یک رکود اقتصادی دیگری در آمریکا و خصوصا جنوب کالیفرنیا خواهیم بود. ایشان اظهار داشتند البته این کسادی ملایم است و بسیار جدی نخواهد بود.

در فاصله برنامه ها، خانم شهلا سرشار و استاد فرید فرجاد به هنرنمایی پرداختند که مورد استقبال شرکت کنندگان در این گردهمایی قرار گرفت.

یهودیان تحریک میکنند و نشان میدهد که چگونه از سال ۱۹۸۹ نمایندگان پنج گروه تروریستی در کانزاس سیتی جلسه محرمانه با صورت های پوشیده و نقاب دار تشکیل داده و در مورد هماهنگ کردن عملیات تروریستی خود به تبادل نظر پرداخته اند. در گذشته اقلاً ۱۲ کنفرانس از سران گروه های افراطی و تروریست های جهاد در آمریکا تشکیل گردیده است.

این فیلم نشان میدهد که چگونه این گروه ها از آزادی بیان و عمل در آمریکا استفاده کرده آزادانه اقدام به نشر روزنامه، کتب، نوار و ویدئو هائی نموده اند که در آنها یهودیان را دشمن بشریت، خون آشام، و زالوی اجتماع معرفی کرده و علناً مردم را تشویق به کشتن یهودیان نموده اند. آنگاه آقای دکتر روبن ملامد آقای دکتر



گوشه ای از جمعیت شرکت کننده در مراسم گردهمایی همگانی فدراسیون یهودیان ایرانی

کتابخانه
دانشگاه تهران
تاسیس ۱۳۰۲ هـ. ق.
۱۳۱۸ هـ. ق.



خبرهایی از جهان یهود



مهاجران غیر یهودی

آمون بشری سخنگوی وزارت جذب مهاجران در اسرائیل اخیراً اعلام داشت که درصد مهاجران غیر یهودی از ممالک اتحاد شوروی سابق رو به افزایش است. وی افزود، لیکن اغلب این افراد که در طبقه بندی «غیر یهودی» قرار گرفته اند، پدر یا یکی از اجداد آنان یهودی است و یا افرادی هستند که همسر آنان یهودی است که این افراد از نظر هلاخا یهودی به شمار نمی آیند.

هرچند شایع بود که تعداد این افراد بین ۳۰ تا ۴۰ درصد کل مهاجران شوروی سابق را تشکیل میدهند، سخنگوی مزبور تأکید نمود که در سال ۱۹۸۹ این تعداد نزدیک به ۱۷ درصد بوده است.

بشری اضافه نمود که: «اینان در حقیقت بخشی از ملت یهود هستند و باید از کلیه حقوق یهودیان از جمله حقوق مذهبی و خاکسپاری مانند سایر یهودیان برخوردار گردند».

آمار ازدواج ها مختلط در میان یهودیان شوروی سابق از ۵۰ درصد فزونی دارد. رئیس بخش مهاجرت آژانس یهود، اوری گوردن درخواست خود را برای اصلاح «قانون بازگشت» تکرار کرد. این قانون مقرر میدارد که تنها کسانی که پدر بزرگشان یهودی بوده حق مهاجرت دارند. وی از رهبران مذهبی یهود خواست تا دست کم در مورد کسانی که ساکن اسرائیل شده اند، در مقررات لازم نسبت به یهودی شدن آنان تعدیلاتی انجام گیرد.



تجدید دیدار

بخاطر پنجاهمین سالگرد هالوکاست، بازماندگان این فاجعه تاریخی کوشیده بودند تا گردهم جمع شوند. در عکس بالا دو نفر از کسانی که از بازداشتگاه داخائو جان سالم بدر برده اند در فرودگاه تل آویو بعد از پنجاه سال یکدیگر را می بینند. این دو نفر عبارتند از بریکا لویتان و ایتاگز.

بازگرداندن کودک سوریه ای

یک کودک هفت ساله اهل سوریه که از مرز عبور کرده وارد قلمرو اسرائیل شده بود، بعد از اینکه توسط سربازان اسرائیلی پیدا شد و به او که خیلی گرسنه بود غذای کافی داده شد، از طریق مقامات سازمان ملل به خانواده اش بازگردانده شد.

مذاکرات حکومت خودگردان

میان مقامات حکومت خودگردان فلسطین با نمایندگان تروریست های «جهاد اسلامی» مذاکراتی در جریان است که از سوی طرفین این مذاکرات «رضایتبخش» اعلام شده است.

علاوه بر این کنگره جبهه دمکراتیک خلق برای آزادی فلسطین اخیراً اعلام داشت که حملات خود را علیه اسرائیل فعلاً متوقف خواهد نمود ولی مذاکرات با گروه حماس که مشول بیشتر فعالیتهای تروریستی انتحاری است تاکنون پیشرفت قابل توجهی نداشته و دولت اسرائیل نیز اعلام داشته که هرگونه توافق با حماس، چنانچه موکول به قطع کامل حملات تروریستی نباشد، مورد تائید اسرائیل نخواهد بود.

گفته میشود که گروه جهاد اسلامی پذیرفته است که تا مدت محدودی، مادام که مذاکرات برای خودمختاری فلسطین با اسرائیل در جریان است، از حمله به مواضع اسرائیل در منطقه غزه و جریکو خودداری ورزد تا متهم به اخلال در خودمختاری فلسطینیان نشود. اما این پیشنهاد مشروط براین است که مقامات حکومت خودگردان، اسلحه این گروه را جمع آوری ننموده و زندانیان آنانرا آزاد نمایند.

کاردینال یهودی تبار

از ماه گذشته از سوی دانشگاه تل آویو کنفرانسی زیر عنوان «سکوت خداوند» تشکیل گردید که یکی از شرکت کنندگان در این کنفرانس یک کاردینال کاتولیک یهودی الاصل از پاریس بنام جین ماری لوستیگر بود.

کاردینال لوستیگر از کودکان یهودی است که خانواده اش ویرا در زمان هالوکاست (برای آنکه به کوره های آدمسوزی فرستاده نشود) به خانواده ای کاتولیک سپرده اند و نامبرده در سنین نوجوانی کاتولیک شده است.

راو اعظم یهودیان اشکنازی اسرائیل شیر لانو از دانشگاه تل آویو بخاطر این دعوت بشدت انتقاد بعمل آورد و طی سخنانی که در کنیسی بزرگ اورشلیم ایراد نمود به لوستیگر نیز بخاطر اینکه توبه نکرده و به دین خود بازنگشته حمله کرد.

لوستیگر در سلسله مراتب واتیکان به چنان درجه ای رسیده که پیش بینی میشود برای جانشینی پاپ شانس بزرگی داشته باشد.

راو لانو که خود نیز از بازماندگان هالوکاست است اعلام داشت که کاردینال لوستیگر نمیتواند سرمشق خوبی برای جوانان یهودی باشد.

Dr. Esagoff

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم باین ترازو بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

داروخانه هپس

دربورلی هیلز

دکتر اشرا سحقی اف

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

تقاضای عفو

امریکا و اسرائیل، سازمان مزبور نسبت به عوامل تروریستی تندرو شدت عمل بخرج میدهد.

ملک حسن و اورشلیم

ملک حسن پادشاه مراکش موضع سخت تری در قبال اورشلیم در پیش گرفته است. وی از نقطه نظر حسنی مبارک - رئیس جمهور مصر و ملک حسین - پادشاه اردن در مورد اینکه سفارت امریکا نباید از تل آویو به اورشلیم منتقل شود پشتیبانی مینماید. ملک حسن اظهار داشت که چنین جابجائی اثری منفی در معالک عرب و مسلمان خواهد داشت و بعنوان تغییر موضع سیاسی امریکا تلقی خواهد شد.

کارگران بیگانه در اسرائیل

در گزارشی که وزیر کار تقدیم پارلمان اسرائیل نمود آمده است که تعداد کارگران مجاز غیر اسرائیلی که در این کشور به کار اشتغال دارند بالغ بر ۶۱۰۰۰ نفر میباشد. بیش از ۲۴۰۰۰ نفر از این کارگران اهل رومانی و ۱۹۰۰۰ نفر اهل تایلند و بقیه اهل ترکیه، فیلیپین، چین و بلغارستان میباشند.

بنا به گزارش تلویزیون کانال ۲ اسرائیل، در سفری که رابین اخیراً به ایالات متحده داشت از پرزیدنت کلینتون درخواست نمود تا در مجازات جوناتان پولارد که محکوم به جاسوسی برای اسرائیل است و در زندان بسر میبرد، تخفیف قائل شده او را از زندان آزاد نماید.

هرچند در ۱۰ نوامبر امسال پرونده پولارد برای بررسی امکان بخشش مورد بررسی قرار میگیرد، معهذاً بعید بنظر میرسد که وی باین زودی از زندان آزاد شود.

سختگویی دولت اسرائیل، یوری دورومی در مورد این گزارش تلویزیونی توضیح داد که در این خصوص بهتر است سکوت اختیار شود تا وضع پولارد بنحوی حل شود.

تروریستهای حماس در زندان سازمان آزادی بخش فلسطین

دادگاه نظامی سازمان آزادی بخش فلسطین درغزه، دو تن از تروریستهای حماس را به سه سال زندان بخاطر کشتن یکی از همکاران فلسطینی خود به جرم خبرچینی برای اسرائیل، محکوم کرد. این اولین باری است که زیر فشاردولتهای

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282

9301 Wilshire Blvd., Suite 406
Beverly Hills, CA 90210.

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا

جراحی با لیزر - کنتاکت لنز



ارتقاء درجه

سیگال همه ساله پس از پایان خدمت سربازیش، خدمت ذخیره خود را نیز انجام داده است. سیگال در این مراسم گفت: «احساس میکنم که رسالتی را که بعهدہ داشته ام انجام داده و میدهم و این ارتقاء درجه برای من بسیار دلگرم کننده است».

عکس بالا سیگال را در میان ژنرال یائیر و همسر و فرزندانش هنگام دریافت ارتقاء درجه نشان میدهد.

موزیا سیگال، یکی از سربازان قهرمان جنگ یوم کیپور که در این نبرد دویا و یک دست خود را از دست داده، اخیراً به درجه سروانی در ارتش اسرائیل ارتقاء داده شد.

ژنرال یورام یائیر و همسر سیگال، آیریس، در حضور فرزندانش درجه های او را بر شانه هایش نصب کردند. هر چند انجام خدمت سالیانه برای افراد ذخیره معلول در ارتش اجباری نیست، معهداً

All Pro-Video Photo

فتو.م.آ

با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود با عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت

• عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بایک، دویا سه دوربین)

• تهیه عکس های خانوادگی و کودکان

• تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8 mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1281 Westwood Boulevard

(310) 477 - 7576

آلبرت طیبیان

دکتر سالک

دانشمند بزرگ یهودی به ابدیت پیوست

این پزشک بخاطر کشف واکسن فلج اطفال بمحاکمه کشیده شد و برای اثبات ادعای خودش واکسن مزبور را به پسرش جاناناتان تزریق نمود.

دکتر سالک در شیوه وجود آوردن واکسن تحولی عظیم بوجود آورد، باین معنی که تا پیش از دکتر سالک و از زمان پاستور دانشمندان مقدار کمی از میکرب را ضعیف کرده وارد بدن انسان مینمودند و بدن در مقابل مقدار کم میکرب آنتی کور ایجاد مینمود و این عمل به بدن انسان در مقابل میکرب های قوی مصونیت میداد. اما سالک طریقه جدیدی ابداع نمود. او میکرب فلج کودکان را بوسیله اشعه ماوراء بنفش کشت و رسوب های میکرب مرده را وارد بدن انسان نمود و در نتیجه بدن در مقابل این میکرب مصونیت حاصل نمود.

پس از این کشف بود که دکتر سابن یکی از رقبای سرسخت دکتر سالک او را بمحاکمه کشید که واکسن ابداعی او ایمن نیست. این محاکمه که در سال ۱۹۵۴ شروع شده بود پس از یکسال خاتمه یافت و رای دادگاه بنفع دکتر سالک اعلام گردید و در همین شب وقتی خبرنگاری از دکتر سالک پرسید که آیا حق امتیاز واکسن را بنام کی ثبت خواهد کرد؟ او در جواب «گفت بنام مردم دنیا» آیا میشود

دکتر سالک در یک خانواده یهودی در شهر نیویورک چشم بجهان گشود. والدینش جزء دسته مهاجرین یهودی روسی به امریکا بودند. او از عنفوان جوانی علاقه بخصوصی به تحقیقات در آزمایشگاه داشت لذا پس از دریافت درجه دکترا در طب ترجیح داد در رشته بیولوژی و شیمی مشغول به پژوهش گردد.

در ابتداء بمدت شش سال در آزمایشگاه میشیگان یونیورسیتی به پژوهش برای تهیه واکسن آنفلوانزا پرداخت که در این رشته به موفقیت های شایانی نائل شد. سپس در سال ۱۹۴۷ به دانشگاه پیتزبورگ رفت در آزمایشگاه این دانشگاه بریاست خودش مشغول به تحقیقات شد.

مشاهده وضع جسمی پرزیدنت فرانکلین روزولت که به بیماری فلج اطفال مبتلا شده بود هم چنین تأثیر شدید از ابتلای دخترش باین بیماری او را برآن داشت تا در آزمایشگاه تحقیقات خود را برروی این بیماری عالم گیر شروع نماید و برای این منظور از موسسه غیر انتفاعی March of Dimes که مخصوص کودکان فلج بود کمک مالی دریافت نمود.

خورشید را ثبت کرد؟» این انسان والا بدون توجه به مادیات، دیناری از کشف واکسن فلج اطفال استفاده برد.

در سال ۱۹۶۲ دکتر سالک با کمک سرمایه موسسه March of Dimes لابراتوار جدید خود را در سن دیگو برپا نمود. این موسسه برای تحقیقات علمی بقدری مجهز میباشد که آن را با انستیتو پاستور فرانسه و موسسه وایزمن اسرائیل مقایسه میکنند.

دکتر سالک از سال ۱۹۸۴ تمام هم و غم خود را صرف کشف واکسن ایدز نمود و این فعالیت تا پایان حیات او ادامه داشت. او آنقدر به کشف این واکسن امیدوار بود که چهارهفته پیش از مرگش در یک مصاحبه تلویزیونی اظهار داشت «تا پایان قرن مسئله ای بنام ایدز وجود نخواهد داشت».

دکتر سالک علاقه زیاد به فلسفه داشت و چندین کتاب درباره فلسفه برشته تحریر در آورد که مشهورترین آنها کتابی است بنام «بقا، داناترین».

دکتر سالک با شهرت میانه ای نداشت و با وجود اینکه هالیوود مبالغ هنگفتی به او پیشنهاد کرد تا از زندگانی او فیلمی بسازد قبول نکرد. او معمولاً از هرگونه مصاحبه ای خودداری میکرد.

دکتر سالک همیشه مورد قهر و غضب همکاران خود بود بهمین دلیل همکاران او هیچگاه رای به عضویت او در باشگاه معروف دانشمندان ندادند.

با وجود اینکه برخی عقیده داشتند دکتر سالک شخصی بسیار خودخواه و سرسخت میباشد، معهداً او شخصی بسیار مهربان و یک انسان بشر دوست بود. دکتر سالک از همسر اولش رونا دارای سه فرزند بنام های پیترو، دارل و جانانان میباشد که هر سه تحصیلات خودشان را در رشته طب پایان رسانده اند. پس از طلاق همسر اولش با همسر سابق پابلو پیکاسو بنام فرانسواز ژیلوت ازدواج کرد. با مرگ دکتر سالک، جهان و بویژه جهان یهود یکی از نام آورترین فرزندان خود را از دست داد.

شما هم می توانید از دست چربی های اضافی بدن خود خلاص شوید

Harvard Medical School

در ۱۵ سال گذشته گروه پزشکی مرکز تحقیقاتی تغذیه

مسائلی را که افراد چاق در کم کردن و ثابت نگاه داشتن وزن با آن روبرو هستند مورد مطالعه قرار دادند و برنامه جامعی که نتیجه این تحقیقات است، اکنون در کلینیک ما در دسترس شما میباشد. این برنامه شامل مراحل زیر می باشد:

Biochemical Impedance Analysis

۱- اندازه گیری چربی های بدن: با روش جدید

۲- معاینه پزشکی و چک آپ کامل: شامل آزمایشات تیروئیدی و اندازه گیری چربی های

خوب و بد خون

۳- رژیم غذایی مخصوص: (حدود ده هفته) و بدنبال آن برنامه ای برای مصرف متعادل

غذاهای معمولی برای ثابت نگاه داشتن وزن بدن

در این برنامه تاکید بر از دست دادن چربی های بدن است (نه فقط از دست دادن وزن) و از هیچ

داروئی استفاده نمی شود، مگر اینکه اختلالات هورمونی وجود داشته باشد.

DARYOOSH SAMI, M.D., F.A.A.P.

دکتر داریوش سامی

9401 WILSHIRE BLVD., #735
BEVERLY HILLS, CA 90212

TEL (310) 205-0607

همکار خوب ما خانم پروانه یوسف زاده، همسر خود آقای ایوب یوسف زاده را از دست دادند. روانشاد ایوب یوسف زاده بانی خدمات بسیار در جامعه ما بودند و جدا از همدردی من و همکارانم در شوفار با این بانوی اندیشمند و سخت کوش، فقدان روانشاد ایوب یوسف زاده برای جامعه ایرانی بطور اعم و بویژه یهودیان ایرانی، کمبودی است که بسختی جبران میشود. شورای نویسندگان شوفار همدردی خود را در این فقدان اسفناک به این همکار خوب خود اعلام میدارد.

برگردان زیر را خانم پروانه یوسف زاده پیش از درگذشت همسرشان برای شوفار تهیه نموده بودند که بعنوان نموداری از عشق این خانواده به یهودیت، به روان ایوب یوسف زاده پیش کش مینمائیم.

سردبیر



سفر نامه ای از دانیل مریاشین
برگردان و تنظیم از پروانه یوسف زاده

سفر در راه صلح

«آقای دانیل مریاشین یکی از مدیران بنی بریت امریکا همراه با دیگر روسای این موسسه، طی سفری بدعوت دولت تونس، از آن کشور دیدار و با رؤسا و دست اندرکاران ملاقات و مذاکره کردند و با یهودیان تونس نیز آشنا شدند. مطالبی که در زیر میآید حاصل این سفر است.»

ایجاد روابط حسنه بین تونس و اسرائیل مستجاب گشته و واقعیت یافته است. فی الواقع، در سال ۱۹۹۳ تونس از یهودیانی که از آن کشور بخارج مهاجرت کرده بود دعوت کرد که به تونس بازگردند و در این جشن بهاره در جزیره ژریا شرکت کنند. امروز، تونس و اسرائیل بهم نزدیک تر شده اند. در سفارتخانه های بلژیک در تونس و اسرائیل، گفتگوهای برای گسترش روابط میشود. مسائل اقتصادی و قراردادهای بازرگانی حتی زودتر از روابط دیپلماتیک تنظیم گشته است. افزون براینها، تونس بدفعات متعدد، مهاندار هیئت های گوناگون، برای گفتگو و مشاوره درباره مسائلی چون پناهندگان،

افسانه ای قدیمی حاکی از اینست که در کنیسای باستانی یهودیان شهر ژریا بنام «الفریبا» قطعه سنگی وجود دارد که آنرا یهودیان هنگام فرار از سپاهیان جبار بابل از معبد سلیمان، همراه آورده اند. عقیده دارند که قدرت سحرآمیز این سنگ، هر دعائی را مستجاب میسازد و حاجت زائرین را برآورده میکند.

هرساله، هنگام بهار، یهودیان تونس برای شرکت در جشن های سه روزه «لگ به اوامر» باین جزیره میآیند. حال بنظر میرسد که با وجود راه پرفراز و نشیب صلح بین اعراب و اسرائیل، دعای خیر برای



زن یهودی مراکشی

خلع بورقبیه بقدرت رسید. او سیاست و روش بورقبیه را در اعطای حقوق و آزادی مخصوصاً به زنان ادامه داد. در دو سال گذشته تونس در زمره کشورهایانی بوده است که در راه صلح کوشش نموده و برای دوستی با یهودیان امریکا و اسرائیل قدم هائی برداشته است.

ساختمان مرکز اصلی مؤسسه بنی بریت و سفارت خانه تونس در واشنگتن پایتخت امریکا، در یک خیابان و بفاصله چند قدم واقع شده اند، ولی تا دو سال قبل هرگز تماسی بین ساکنین این دو ساختمان برقرار نشده بود. با شروع مقدمات قرارداد صلح در سال ۱۹۹۲ این وضع عوض شد. مرکز روابط عمومی بنی بریت با سفارت تونس تماس تلفنی گرفت و بزودی ما با هم ملاقات کردیم و شروع به تنظیم مقدمات همکاریهای مشترک در چند پروژه نمودیم. منجمله تشکیل و برگزاری یک نمایشگاه عکس از یهودیان تونس که قرنهایست در ژربا اقامت داشته اند.

پس از امضای موافقت نامه بین پی ال او و اسرائیل در سپتامبر ۱۹۹۳ ما امکانات سفر به تونس را مشترکاً مورد بررسی قرار دادیم. در اکتبر گذشته، وزیر امور خارجه تونس، آقای حبیب بن یحیی دعوت نامه رسمی برای آقای تامی بایر رئیس بنی بریت ارسال کرد. هرچند تا این تاریخ دیپلمات های اسرائیلی مکرر از تونس دیدن کرده و رفت و آمد داشتند و برای مذاکرات دعوت میشدند. گروه ما نخستین هئیت از یک مرکز یهودیان بود که با دعوت رسمی بانجا میرفت. برنامه سفر برای ماه دسامبر تنظیم شد.

گرچه ملاقات با سران کشور تونس در رأس برنامه ما قرار داشت ولی شوق دیدار از جامعه قدیمی یهودیان نیز در دل ما بود. اکثر این مردم که با دنیای خارج بسیار کم و محدود در تماس بوده اند، از نسل یهودیان اصیلی هستند که در ۵۸۶ قبل از میلاد بوسیله سپاهیان بابلی که معبد سلیمان را خراب کردند، از اورشلیم رانده شدند و به تونس مهاجرت کردند.

محدودیت تسلیحات، با شرکت رهبران متنفذ منطقه بوده است.

این کشور با تمایلات غربی، در مورد یهودیان و اسرائیل همواره رفتاری متعادل داشته است. در هیچکدام از جنگ های اعراب برعلیه اسرائیل شرکت نکرده است. پس از استقلال هنگامیکه اولین رئیس جمهور تونس، حبیب بورقبیه، رهبران کشورهای عرب را به همزیستی مسالمت آمیز با اسرائیل فراخواند، آنان را دچار حیرت عمیقی کرد. این عمل بورقبیه باعث شد که دول عرب و اسلامی، نسبت با او ابراز تفرق کنند. هرچند پس از جنگ شش روزه، تونس موفق بالتیام بخشیدن روابط خود با دول عرب شد و حتی اتحادیه عرب مرکز خود را از مصر به تونس منتقل کرد (مصر در این زمان با اسرائیل صلح کرده و اتحادیه عرب با این کشور قطع رابطه نمود) کشور تونس مقر سازمان آزادی بخش فلسطین نیز بوده است. از وقتیکه اسرائیل در ۱۹۸۲، پی ال او را از بیروت بیرون راند، تونس مقر آنها شد تا سال ۱۹۹۴ که به نوار غزه منتقل شدند. جالب اینجاست که مقامات تونسی معتقدند آنان در ترغیب پی ال او به قبول قرارداد «اسلو» موثر بوده اند. زین العابدین بن علی در سال ۱۹۸۴ پس از

ریای حییم مندار که راو اعظم یهودیان تونس می باشد، در هتل منتظر ما بود، مردی خوشرو و متین که با لبخندی دلنشین ما را به خانه ویکتور به ربی همراهی کرد. آقای به ربی از سرشناسان و صاحبان صنعت است که در کنار فعالیت های بازرگانی صاحب یک کارخانه فولاد سازی نیز می باشد. برگرد میز شام سنتی چندین نفر از رهبران یهودی با ما بودند منجمله آقای «رنه شیشه» که رئیس انجمن مرکزی یهودیان تونس است و هم چنین نمایندگان موسسه امریکائی جوینت که پشتیبان مدرسه و موسسه آموزشی یهودیان است. طی مذاکرات دریافتیم که جامعه یهودی چندان تماس و آشنائی با هیئت های یهودی خارجی نداشته اند و اکنون بسیار مایلند که روابط و مناسباتی برقرار شود تا شروعی برای فعالیت های مشترک آتی باشد.

در خانه آقای رنه به ربی که دارای ساختمانی مدرن و وسیع در حومه شهر تونس است، مجموعه هنری بسیار غنی و جالبی وجود دارد که در میان آنها چندین تابلوی نقاشی از کارهای دخترشان است که اکنون در پاریس زندگی میکنند. خانواده به ربی مانند اکثر خانواده های یهودی مقیم پایتخت چندین عضو فامیل در پاریس و اسرائیل دارند.

جمعیت یهودیان تونس در سالهای ۱۹۵۰ به صدهزار نفر میرسید ولی مانند مراکش، در زمان استقلال و جدائی از فرانسه، با احساس ناامنی و بی ثباتی، یهودیان شروع به خارج شدن کردند. در ماه ژوئن ۱۹۵۲ چند شورش ضدیهودی که با تهمت سرسپردگی یهودیان به فرانسه مقرون بود بوقوع پیوست. حبیب بورقیبه از زمان بقدرت رسیدن سعی بسیار در ایجاد آرامش و رفع نگرانی یهودیان نمود ولی برخی همچنان رفتن را به ماندن ترجیح دادند. در دهه های بعد بتدریج بدلالی چون دور هم بودن با خانواده و فامیل که در خارج بودند و حمله و تهاجم به مال و دارائی یهودیان، موج مهاجرت ادامه یافت.

هنگام جنگ شش روزه، تظاهرات برضد

اسرائیل، و آتش زدن کنیسیای بزرگ تونس ایجاد نگرانی های عمیق کرد، هرچند بورقیبه برای محافظت یهودیان می کوشید. پس از کشتار صبرا و شتیلا در لبنان، شورش مجدداً سرگرفت. در اکتبر ۱۹۸۵ چند روز پس از آنکه اسرائیل مقر پی . ال . او در تونس را بمباران کرد، نگهبان جنون زده کنیسیا اسلحه خود را بسوی افرادی گشود که او را برای محافظت خود استخدام کرده بودند.

امروزه، حدود دو هزار یهودی در سراسر تونس باقی مانده که اکثراً در دو شهر تونس (پایتخت که به همان نام کشور است) و جزیره ژریا اقامت دارند و همگی برای حفاظت خود به دولت تکیه دارند. در سالهای اخیر، زین العابدین بن علی (رئیس جمهور تونس) کوشش هائی برای محدود کردن بنیادگرایان و تندروهای اسلامی کرده است. با توجه به همسایگی با لیبی و الجزایر و خطرات این وضع جغرافیائی که تهدید مداوم به ثبات و آرامش کشور است او با قدرت سعی در جلوگیری از فعالیت های آنان مخصوصاً حزب اسلامی الله دارد. وقتیکه بن علی به قدرت رسید، پس از چند روز با یهودیان ملاقات کرد و این باعث آرامش خاطر و تشویق عده ای به ماندن شد اما نسل جوان در پی ادامه تحصیلات و همینطور مشاغل، هنوز به مهاجرت ادامه میدهند و بیشتر به فرانسه کانادا و نقاط دیگر میروند.

دولت تونس، خدمات اجتماعی گوناگونی به جامعه یهودی ارائه میدهد و دو خانه سالمندان از آن جمله است. دیدار از تنها کنیسیای شهر تونس که آنرا نیز دولت محافظت میکند از قسمت های جالب برنامه ما بود. این کنیسیا در سال ۱۹۳۰ ساخته شده در روبروی آن یک مغازه قصابی کاشر قرار دارد و در خیابانی پر از کافه های گوناگون که هر دو طرف درختان سبز و خرم آنرا زینت میدهد و نام این خیابان فلسطین !! است. در بازدید از این کنیسیا، با خانمی که سرپرست مدرسه دخترانه لوباوویچ است آشنا شدیم این خانم، راشل پنسون، برایمان تعریف کرد که یک مدرسه پسرانه و کودکستان نیز دارند



از چپ به راست: مدیر اجرایی بنی بریت، سیدنی کرفیلد، راول اعظم تونس، حثیم مدار
رئیس انجمن یهودیان تونس، رنه شیشه - رئیس بنی بریت، تامی بانر - ویکتور بری
و رئیس روابط عمومی بنی بریت، دان ماریا شین

مهماندار ما در ژرنا آقای پرز طرابلسی، رئیس خوش مشرب و خوشرویی کنیسای «الفربیا» بود که در لباس سنتی تونس با کلاه پره قرمز، که آنرا شهیا می خوانند، شلوار گشاد پیژامه مانند و جلیقه و کت ملبس بود. او با افتخار، مارا به بازدید از کنیسای باشکوه و عظمتی که دارای ستون های فیروزه ای و کاشیکاری نفیس بود برد. ما از نقطه ای که میگویند سنگ معبد سلیمان را در آنجا کار گذاشته اند نیز دیدن کردیم. این لحظات برایمان بسیار هیجان انگیز بود، دیدن این مردمان با تاریخ کهنسال خود با چهره های پر از تجربه که یادآور وقایع بسیار از گذشته است، چنان ما را از خود بیخود کرد که گوئی زمان از حرکت ایستاد و چند قرن بعقب رفتیم.

در مهمانسرای سفید رنگی که از راه حیاط پشت به کنیسا مربوط میشود، بافتخار ما آقای طرابلسی ضیافتی برپا کرده بود. این مهمانسرا در اصل مسافرخانه ای برای زائران یهودی که از لیبی میآمدند بود. این مهمانی برایمان خیلی جالب و دلنشین بود پذیرائی با غذاهای محلی و سنتی از همه نوع مخصوصا ماهی و البته چای نعنا و تنقلات

که مجموعا از کودکستان تا پایان دبیرستان حدود ۷۰ دانشجو مشغول تحصیل هستند. از این دو ساختمان پلیس محافظت میکند.

تضاد بین شهرتونس و جزیره ژرنا خیلی زیاد است. شهر تونس پر تحرک و مدرن، دارای جمعیت فرانسوی و عرب است. ژرنا حدود شصت هزار نفر جمعیت دارد که اغلب قریب باتفاق آنان، صنعتگران روستائی و کارگران هستند و از تفریحگاههای مهم اروپائیان بشمار میرود. جمعیت یهودیان ژرنا حدود هشتصد نفر است و برخلاف یهودیان شهر تونس عموما بسیار مذهبی هستند با غیر یهودی مطلقا ازدواج نمی کنند و بجای زبان فرانسه به عبری یا عربی حرف می زنند. در ژرنا چندین کنیسای پررفت و آمد وجود دارد و دارای دو نفر شوخط برای قصابی های یهودی است. مدرسه دخترانه و پسرانه آن توسعه بسیار یافته و پیشرفت بسیار داشته زیرا یهودیان ژرنا عموما خانواده های پرپچه هستند و برخلاف یهودیان شهر تونس رغبتی به مهاجرت به خارج ندارند و دارای زندگی سنتی هستند. صنایع طلا، جواهر و نقره سازی شغل اصلی آنان است و بیشتر مغازه های جواهر فروشی دارند.

گونگون و خرما و نارنگی تونس که لذیذی آن معروفیت جهانی دارد.

کاملاً روشن بود که زندگانی یهودیان ژریا رو به پیشرفت و توسعه است. ازدواج مختلط مطلقاً وجود ندارد و طبق گفته آقای طرابلسی، جمعیت رو به افزایش نیز هست، ولی این سؤال مطرح است که آیا نسل جوان آینده خود را در این جزیره خواهد یافت یا به نقاط دیگر سفر خواهد کرد.

البته یادآوری میکنم که سفر ما تنها برای دیدار از یک اجتماع کوچک و بسیار قدیمی یهودی نبود، بلکه در ملاقات هایمان با دولتمردان تونس، درباره روند صلح و مباحث دیگر گفتگو کردیم و رئیس هیئت نمایندگی تونس در مذاکرات ابراز امیدواری بسیار بر ایجاد تفاهم و روابط مشترک بین تونس و اسرائیل نمود و یادآور شد که دولت فلسطین نیاز مبرم به کمک های مالی کشورهای دیگر دارد.

با آقای حبیب بن یحیی وزیر امور خارجه تونس نیز ملاقات کردیم. بن یحیی مردی مبادی آداب و مدرن است و موکداً عقیده دارد که بنیادگرایان اسلامی و رادیکال های تندرو که موج تروریسم و خشونت را در شمال افریقا و نقاط دیگر بوجود آورده اند باید محدود و محکوم شوند. این شبکه های تروریسم که بیشتر از درون الجزایر و لیبی فعالیت دارند خطری بزرگ و تهدید کننده برای

تونس و کشورهای تمایل به غرب و خود کشورهای غربی هستند. بن یحیی تأکید میکند که با مذهب هیچ گونه مسئله ای ندارد ولی با بنیادگرایی مخالف است. او عقیده دارد که کشورهای غربی باید پشتیبانان این گروه ها را شناسائی کنند، کشورهای که پول و اسلحه از مرزها قاچاق میکنند و باین تروریست ها میسرانند.

آقای عبدالله کلال وزیر کشور تونس ضمن گلایه از کوتاهی غرب در درک شدت خطری که نهضت های بنیادگرا برای جهانیان دارند همه گفته های بن یحیی را تأیید میکند.

در طی چندین جلسه، پیوسته پیشنهادهائی برای تقویت روابط تونس و اسرائیل ارائه میشد که اکثراً متضمن ابراز علاقه به نزدیک تر شدن با یهودیان جهان بود.

توریسم و جهانگردی از جمله نکات مهم برنامه سفر بود زیرا مسافرت یهودیان جهان به تونس در ایجاد و برقراری تفاهم و دوستی فیما بین موثر خواهد بود. در حال حاضر هر ساله چهار میلیون جهانگرد از تونس دیدن میکنند که برای یک کشور هشت میلیونی این تعداد قابل توجه است. بیشتر این جهانگردان از آلمان ایتالیا کشورهای اسکاندیناوی و کشورهای دیگر اروپائی می آیند. ما خاطر نشان ساختیم که ایجاد خط هوائی مستقیم بین تونس و اسرائیل (که اکنون در دست مطالعه است) میتواند

کتابهای:

اشک خدا * قلب گریان * سپیدوسپاه * بسوی قربانگاه

نوشته: نوراله خرازی (نوری) - حاوی داستانهای کوتاه

از شرکت کتاب و کتابفروشی نسترن در وست وود بخواهید

از انتشارات بنی بریت: گروه فریبرز مطلوب - تلفن: ۹۶۶۵ - ۶۵۹ (۳۱۰)

تعداد کثیری از یهودیان را که علاقمند به آثار باستانی یهودیان هستند به تونس جلب کند و نه تنها جزیره ژرنا بلکه به نقاط دیگری که درگذشته دارای جمعیت یهودی بود و آثار تمدن و زندگی آنان برجای مانده جلوه توریستی می بخشد.

وزیر جهانگردی تونس، محمد چغام که دوبار با او ملاقات کردیم، اظهار داشت که به این موضوع ارجحیت مخصوص میدهند.

بنیاد بازرگانی و صنایع تونس که چهارده نهاد صنعتی و تجارتي را شامل میشود و دو نفر از مهمترین اعضای آن یهودی هستند، برای توسعه روابط اقتصادی و بازرگانی فیما بین اسرائیل و تونس گامهای بلندی برداشته است و تاکنون ترتیب مسافرت های دو گروه از صاحبان صنعت و بازرگانان را به اسرائیل داده است. چند تن از اعضای این تشکیلات بافتخار ما مهمانی هائی برپا داشتند که طی آنها، اعضاء گروه ما موفق به عقد چند قرارداد تجارتي شدند. علاوه براین ما توانستیم با محمد قنوجی وزیر همکاریها و مراودات بین المللی آشنا شویم. او برایمان توضیح داد که اقتصاد تونس در سالهای اخیر پیشرفت های قابل ملاحظه ای کرده است. از سال ۱۹۸۷ باینطرف بخاطر خصوصی کردن و آزاد گذاردن سرمایه گذارها و پروژه های صنعتی سازنده، رشد و درآمد سرانه پنج درصد اضافه شده است.

علاوه بر موفقیت های دیگری که تونس پس از کسب استقلال به آن نائل آمده، این کشور برای دست یافتن زنان به حقوق مدنی، در سایر کشورهای

عرب نیز قدم های برداشته است.

در دیدار با خانم نزیها فرهود که وزیر امور زنان و خانواده است، ایشان خاطرنشان ساختند که تاریخ کسب حقوق مدنی زنان تونس، در حقیقت با تصویب ماده قانونی «شخصیت حقوقی» زنان در سال ۱۹۵۶ آغاز شد. بموجب این قانون چند همسری ملغی گشت. زنان حق رای و حق طلاق بدست آوردند. در محیط اقتصادی کشور زنان نیز فعالیت دارند. خانم فرهود برایمان تعریف کرد که این قوانین جدید در برنامه تدریس مدارس قرار گرفته همچنان نیز دروس مسائل جنسی نیز که در مدارس جزء برنامه است. در تونس سقط جنین نیز با شرایط معینی آزاد است.

در طی دیدارهایمان مکرر متوجه تمایل به همکاری و تقویت مناسبات با اسرائیل و یهودیان جهان شدیم. این حقیقت را بچشم دیدیم که تونس مدتی است عملاً با اسرائیل از در صلح و دوستی در آمده. ما نیز بسهم خود برایشان روشن کردیم که مناسبات حسنه و روابط دوستانه تا چه حد به پیشرفت و ثروت این کشور خواهد افزود.

در این چند سال که دیوارهای نفاق و دشمنی در نقاط مختلف دنیا فرو ریخته، در این روزها که دشمنان سرسخت تبدیل به دوستانی همکار و همیار شده اند، بارها با خود اندیشیده ام که چه کسی میتواند پیش بینی این روزها را بکند؟ و اکنون این سؤال برایم تداعی میشود. تونس، همسایه ما در واشنگتن پایتخت امریکا و یکی از همکاران اسرائیل در صلح و دوستی است.

خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام

16200 Ventura Blvd, Suite 201
Encino, CA. 91436

(818) 906 - 3666
(310) 470 - 6938
Fax: (818) 783 - 4312

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

کیتترینگ کاشر بهادر



اعتبار کیتترینگ های لوسی آنجلس
اورنج کانتی - سان دیاکو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.
بهادر کیتترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیتترینگ بهادر
زیر نظر مستقیم ربای
Rabbi Yehuda Bukspan
میباشد



تلفن: ۷۱۳۵-۶۰۹ (۸۱۸)

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356

متن سخنان گیتی بروخیم درباره

دکتر هوشنگ ابرامی

ایثارگر توشه

عقل و احساس

عرض کنم که در اشتباه هستید. انسان از خود گذشته ای انرژی فکری، جسمی و روحی خود و نیز ساعت‌های با ارزش عمرش را بی دریغ برای هموعانش ایثار میکند، ریا کاری یا ساده دلی است اگر تصور کنیم که این همه ایثار و بخشش را میتوان با چند دقیقه ای صحبت درباره آن فرد یا اهدای نشان و مدالی سپاس گفت. چنین اقدامی از نظر من نه فقط سپاس عادلانه نیست بلکه نوعی ناسپاسی و بی احترامی است.

ولی سوءتفاهم نشود من با نفس بزرگداشت مخالف نیستم با برداشت مردم از بزرگداشت مخالفم. دکتر ابرامی ها و مهندس عبیرها و بسیاری دیگر از شخصیت‌های بزرگ اجتماع ما سالها بدون چشم داشت، بدون اینکه بدانند روزی بزرگداشتی برایشان برگزار خواهد شد علم و هنر و کفایت ها و قابلیت‌هایشان را در طبق اخلاص گذاشته و برایگان به مردم و جامعه خود اهداء کرده اند. اینها انسانهایی هستند والا، فروتن و بدون چشم داشت که بخاطر نفس خوبی، خوبی کرده اند. پس بزرگداشت به چه منظور و هدفی صورت میگیرد؟ منظور از بزرگداشت به اعتقاد من نوعی بهره رسانی دیگر به اجتماع و مردم آن است. الگوی بسیار کاملی در برابر دیدگان ما برافراشته میشود و سعی برآن میشود که به ما و بخصوص به جوانان ما که آینده ساز جامعه ما هستند این پیام داده شود: «ای مردم ببینید، بشناسید و تحسین کنید این انسانهای نمونه و والا را که همه توشه های عقل، هنر و احساس خود را با گشاده دستی نثار ما کرده اند، بکوشید تا پا جا پای اینان بگذارید و دنباله روی این بزرگان باشید چرا که فقط آنان که راه و رسم ایثار را آموختند به حقیقت زندگی پی بردند». آری این افراد نیاز به شناسائی ما ندارند ولی ما نیاز به شناسائی آنان داریم تا دنباله روی راهشان باشیم و باعث ترقی اجتماعمان شویم. و اکنون بیائید با هم و با افتخار زندگینامه یکی از این بزرگ مردان جامعه خود را ورق بزنیم.

دکتر ابرامی در سال تأسیس دانشگاه تهران در شهر همدان متولد شد. از دانشگاه تهران در



راستی آیا درباره فلسفه بزرگداشت پدیده ای که در این ینگه دنیا بسیار متداول است تعمق و تفکر کرده اید؟ این عمل به چه منظور صورت میگیرد؟ اگر مانند بسیاری دیگر از مردم اجتماع ما تصور شما براینست که این کار بمنظور قدردانی و سپاس و شناسائی علم، دانش، فداکاری و سرسپردگی یک انسان نمونه صورت میگیرد در کمال احترام باید

رشته علوم اجتماعی فوق لیسانس گرفت. چند سالی با سمت «ادیتور کتابهای درسی» با موسسه فرانکلین همکاری داشت. بعد برای ایجاد یک مرکز پژوهشی اقتصادی در بانک مرکزی ایران استخدام شد. مدتی بعد برای ادامه تحصیل راهی امریکا شد و از دانشگاه پیتسبورگ در رشته Information Science درجه دکترا گرفت. در بازگشت به ایران در دانشگاه پهلوی شیراز بخش علوم کتابداری را در سطح فوق لیسانس تأسیس کرد و به مقام استادی رسید و چندی نیز رئیس کتابخانه های دانشگاه شد. در یکی دو سال آخر خدمتش در شیراز، وزارت دربار از دانشگاه پهلوی خواست که او برای تأسیس کتابخانه عظیم ملی ایران که قرار بود عظیم ترین کتابخانه خاورمیانه باشد با این وزارت خانه ها همکاری کند. در نتیجه نزدیک به دو سال هفته ای سه روز در تهران با وزارت دربار و سه روز دیگر را در شیراز با دانشگاه پهلوی همکاری میکرد. بعدها در تهران ماندگار شد و برای سازمان برنامه که بعلت رشد سریع اقتصادی ایران نیاز به مرکز تحقیقی داشت «مرکز پژوهش برنامه ریزی» را تأسیس و اداره کرد.

بعد انقلاب شد و به کوچندگان برونمرزی پیوست و فرصت بیشتری یافت تا با نوشتن زیباترین کتابهای پژوهشی، جامعه یهودی ایرانی برون مرزی را غرق شغف و غرور کند. باید در نظر داشت که دکتر ابرامی از کودکی به نویسندگی علاقمند بوده است. روزنامه دیواری که او برای مدرسه خود منتشر میکرد در نوع خود در ایران بیمانند بود. بین سنین ۱۹ تا ۲۵ سالگی در آن واحد با پنج شش مجله معتبر هفتگی ایران با چند نام مستعار مختلف همکاری میکرد. در طی سالهائی که به کارهای پژوهشی مشغول بود کتابهائی در رشته تحصیلی اش نوشت که بیشتر توسط دانشگاه تهران، دانشگاه پهلوی، انجمن کتابداران ایران، وزارت علوم و آموزش عالی منتشر شد و یکی از آنها در سال ۱۳۵۲ برنده جایزه سلطنتی شد. این اثر تحت عنوان «اصول تدوین فهرست موضوعی در زبان فارسی» مورد

استقبال ادباء، قرار گرفت و کتاب درسی دانشگاهی شد.

از جمله کتابهای جالب غیر دانشگاهی او باید از کتاب «ستارخان» نام برد که نتیجه یک سال تحقیق مداوم او در شهر تبریز و ملاقات پی در پی وی با یاران و نزدیکان این قهرمان آزادی و سران کهنسال انقلاب مشروطه بوده است. این کتاب بارها بدست دوست و دشمن، آشکارا و دزدانه چاپ و بزبور دزدی مطبوعاتی آراسته شده است. چهار کتاب وزین دکتر ابرامی که پس از انقلاب برشته تحریر در آمده، عبارتند از: «قهرمانان تورا»، «ضدیهودیکری»، «خاک خوب خدا» و «فرازهای یهودیت». در قبال اینهمه ایشار در راه دیگران، خداوند دکتر ابرامی را بدون پاداش نگذاشته است، همسری نصیب او کرده است بی نهایت پاکدل و باصفا که مادری نمونه برای دو فرزندشان است. رزیتا فارغ التحصیل بیزینس ادمنیستریشن که دنباله روی راه پدر نیز میباشد و مقاله هایش در نشریه های پیمان و شوفار منتشر میشود ترجمه یکی از آثار او تحت عنوان «فرهنگی خاموش در میان جدال دو فرهنگ ایرانی و آمریکائی» از کارهای زیبای او است. و پسرشان رابی.

سبک نگارش دکتر هوشنگ ابرامی را از دیدگاه سردبیرمان صیون ابراهیمی برای شما بازگو میکنم: «هوشنگ در همه بابی طبع آزمائی میکند. طنز مینویسد، شعر میگوید، در تاریخ معاصر یهود و «ضد یهودیکری» شیرجه میزند و از آنسوی تاریخ قدیم و «آغاز خاک خوب خدا» سر در میآورد. از تأثر یک پدربزرگ و مادربزرگ تنها در یک آپارتمان کوچک در سانتامونیکا میگوید تا به خودش برسد: یک بچه یهودی همدانی که در مقابل شاه می ایستد و از او جایزه سلطنتی کتاب را دریافت میدارد. چشم هم چشمی های رایج در جامعه ما را با بردن فیل و شتر به مهمانی ها بباد مسخره میگیرد و از سربازان دلیر یهودی میگوید که برای حفظ حرمت انسانی جان می بازند. به اعتقاد من، هوشنگ شعبده بازی را میماند که با قلم پرتوانش، در یک آن

جلوی چشم شما غیب میکند و می‌آفریند».

و اما در نظر بنده کمترین. همه نویسنده ها گاه دچار کمبود سوژه میشوند، زمانی هم سوژه ای گنگ در مغزشان در غلیان است اما قلمشان خشک میشود و قادر به آوردن سوژه روی کاغذ نیستند. من این حالت های رایج را یانسگی قلمی مینامم، ولی دکتر ابرامی هرگز دچار چنین یانسگی نمیگردد. او بهمان سهولتی که من و شما نفس میکشیم سوژه های بیشمار و متنوعش را به قلم میکشد. جالب اینکه تنوع طبعش چون رنگین کمان است. با صراحت بگویم شخصا کارهای پژوهش تاریخی و مذهبی او را که از مشگلترین کارهائی است که یک نویسنده میتواند عهده دار شود، بیش از بقیه فرم های نویسندگیش دوست دارم. با این وجود باید اعتراف کنم که هیچ اثر طنزی در دهه گذشته عمرم بقدر «عاقبت دوره بازی» مرا نخوانده است. با وجود اینکه درباره تاریخ و مذهب یهود آثار نویسندگان بزرگی را مطالعه کرده ام پژوهشهای تاریخی و مذهبی دکتر ابرامی بیش از هر اثر مشابهی مرا دستخوش هیجان، احساسات و غرور کرده است. قلم روان و پرتوان دکتر ابرامی تحسین برانگیز است.

«الی ویزل» برنده جایزه صلح نوبل و نویسنده شهیر یهودی در میان شهرهای عالم عاشق اورشلیم است در یکی از آثار خود این شهر را با قلمی بسیار شیوا و نغز تشریح میکند، دکتر ابرامی در بعدی وسیع تر درباره سرزمین اسرائیل مینویسد درباره خاکی که عاشق آن است خاک خوب خدا. اغراق نیست اگر بگویم «راز عشق جاودانه» یعنی مقدمه خاک خوب خدا با نوشته الی ویزل درباره اورشلیم کوس برابری میزند. دکتر ابرامی در کارهای پژوهشی خود صداقت بسیار بکار میبرد. از فرازها مینویسد، از نشیب ها هم بهم چنین. و اما شخصیت او تا به آن حد که من شناخته ام آمیزه ایست از غرور والای انسانی با تواضعی متین و دوست داشتنی. بچه یهودی همدانی که در کاخ گلستان حاضر شده تا از دست شاه شاهان جایزه سلطنتی و

نشان طلا دریافت کند، بخاطر معتقدات یهودی خود حاضر نیست در برابر هیچ انسانی، هر اندازه بزرگ و بلند مقام، سرخم کند و بقول خودش: «در دین من چنین کاری همسان بت پرستی است، برابر پرستش کوساله سامری است»، و بهمین دلیل برخلاف راهنمایی ها و دستورات باز بقول خودش: «در برابر شاه ایستاده بودم محکم و استوار، مثل یک ستون. گردنم را تکان ندادم، دست دراز کرد، دست دادم، پرسید، جواب گفتم». ولی وقتی با این انسان پر غرور از نزدیک آشنا شدی، تواضع و چهره همیشه خندانش تو را تحت تأثیر قرار میدهد. این تضاد جالب مرا بیاد یکی از بزرگان دین یهود می اندازد که متاسفانه نامش را بخاطر ندارم. میگویند همواره در دو جیبش دو قطعه کاغذ حمل میکرد، روی یکی نوشته شده بود «از خاک آمده ایم و بخاک باز میگردیم»، روی دیگری نوشته شده بود، «و خداوند انسان را مطابق تصویر خود آفرید»، علت همراه داشتن این دو نوشته را چنین بیان میکرد، اولی به این خاطر است که بدانیم از خاک آمده ایم و بخاک خواهیم رفت پس باید متواضع و فروتن باشیم، دومی به این خاطر است که از یاد نبریم که مطابق تصویر خداوند آفریده شده ایم در نتیجه عزت نفس، غرور و حرمت انسانی خود را در همه حال حفظ کنیم.

از زندگینامه، آثار، سبک نویسندگی و شخصیت این یهودی متواضع و در عین حال پرجرور سخن رانندیم، بی انصافی است اگر چند خطی از آثار او را مرور نکنیم. قطعه ای که برایتان میخوانم قسمتی از «راز عشق جاودانه» یعنی مقدمه کتاب «خاک خوب خدا» است:

«نه این یک عشق ساده به میهن نیست، وطن پرستی کورکورانه و افراطی و جنون آمیز هم نیست. چیز است که ماندش را در هیچ کجای دنیا و در هیچ زمانی نمیتوان یافت. در عشق انسان یهودی به خاک اسرائیل راز و رمز ویژه ای نهفته است. عشق او به سرزمین اجدادش چیزی دیگر است. برای او اسرائیل ولو آنکه پایش خاک آنرا هرگز لمس نکرده باشد مامن و ماوای گرم و آرامش

از: فرهاد رستمیان

اگر

اگر دریا بودم، بی قرار می خروشیدم
اگر موج بودم، پرتلاش می گویدم
اگر چشمه بودم، همواره می جوشیدم
اگر آبشار بودم، هراسان می غریدم

اگر کوه بودم، مغرور سر به فلک می افراشتم
اگر ماه بودم، در تاریکی شب می درخشیدم
اگر خورشید بودم، در تمامی روز می تابیدم
اگر ابر بودم، بی امان می باریدم

اگر باغبان بودم، با بذر امید جنگلی سبز می کاشتم
اگر صنعتگر بودم، با چوب سپید زورق امید می ساختم
اگر زاهد بودم، معبودم را صادقانه می ستانیدم
اگر شاعر بودم، ترانه ماندگار می سرانیدم

اگر دارا بودم، دارانیم را می بخشیدم
اگر عاشق بودم، همه قلبم را نثار می کردم
اگر راهبر بودم، هر روز عمرم را فدا می کردم
اگر مادر بودم، تمامی وجودم را ایثار می کردم

اما اگر انسان بودم ...
اگر انسان بودم:

هر لحظه می خروشیدم.
می گویدم، می جوشیدم، می غریدم
دم بدم سربرافراشته، می درخشیدم،
می تابیدم، می باریدم
شب و روز می کاشتم، می ساختم،
می ستانیدم، می سرانیدم
همواره می بخشیدم، نثار می کردم،
فدا می کردم، ایثار می کردم

اگر انسان بودم،
بیگمان زندگی می کردم.

بخش است: اسرائیل ایده و آرمان اوست و بهشت
زنده و پناهگاه جان و روانش. کجا میشود نظیر
یک چنین عشق عرفانی جاودانه را سراغ گرفت.

فرد یهودی هر کجا که بوده چه در کابل
چه در «بوهمیا» چه در تل آویو و چه در برلین و
هر زمان که زیسته چه در زمان آزادی کوروش چه
در دوره سقوط اسپانیا، چه در سیاه ترین دوره
ضدیهودیکری و چه در زمان رفاه و آسایش و آزادی
تحت هر شرایطی که بوده چه در بازداشتگاههای
جهنم آسای نازیها و چه در کنار دیوار ندبه همیشه
فکرش، ذهنش و وجودش، خواسته یا ناخواسته یک
پیوند نامرئی با سرزمین شیر و شهد داشته است.
در طول گذشت قرون، هیچ قدرتی قادر نبوده این
پیوند را از هم بگسلد.

یهودی اگر جوان ارتدکس دو آتسه ای بوده
که در «یشیوا»ی ورشو درس می خوانده اگر پارسی
رفرمیست تجدد طلبی بوده که پشت پا به خیلی از
رسوم مذهب زده، اگر پیرزنی بوده که زیر لگد
چکمه های قزاق روسی به روی برفهای کوئی در
شهر «کی یف» افتاده و یا اگر استاد ممتازی بوده
که در شهر استکهلم از پادشاه سوئد جایزه نوبل
دریافت میداشته هر که بوده هر کجا بر پهنه وسیع
کره ارض زیسته، هر سن و سالی که داشته و هر
زمانی که گذران میکرده ولو آنکه نسل پشت نسلش
اسرائیل را ندیده خاک خدا را، خاک خوب خدا را،
دوست داشته و بازگشت به آن را آرزو کرده است.

پهناوری اسرائیل از زمان داود، ایامی که
دختران زیبای درشت چشم گیسو بلند و کوزه بدوش
از چشمه سارها آب می گرفتند تا زمان استقلال،
روزهائی که دختران زیبای دلاور سیه گیسو و تفنگ
بدوش از برای زندگی تازه اسرائیل نبرد می کردند
بسیار دگرگون گردیده و فراوان کم و زیاد شده اما
هر چه بوده عشق یهودی را به اسرائیل دگرگون
نکرده است.

اسرائیل را باید بهتر شناخت. باید گذشته و
حال آنرا بهتر لمس کرد و با روزهای غم و
شادی آن بهتر آشنا شد.

متن سخنان دکتر هوشنگ ابرامی
در مراسم بزرگداشت نویسندگان
و دست اندر کاران شوفار



لوح افتخار یهودیت

بودن می تراود نه. و در میان دیگر کسانی که از آنها نوشته هائی در شوفار منتشر شده با نامی دیگر روبرو می‌شوم. نام نویسنده ای که در جامعه یهود ذری درخشنده است. نام مشفق همدانی که از او فقط در چند شماره شوفار مقالاتی خوانده ایم. اما چه مقالاتی که گویای گوشه ای از تاریخ جامعه ماست. چرا بزرگداشت از مشفق همدانی، نویسنده و روزنامه نگار نامدار که خوشبختانه امشب اینجا حضور دارد نیست. مشفق همدانی نخستین مشوق و معلم من در راه نویسندگی و کسی است که تا امروز از او بیش از پنجاه کتاب مهم منتشر شده است. چرا بزرگداشتی در خور شخصیت گرامی او نه. نمیدانم.

حدس می‌زنم. و امیدوارم حدس قریب به یقین باشد که انتخاب من، بخاطر نوشته هائی است که در این چند سال اخیر در زمینه یهودیان و

شک ندارم که سپاس از من، سپاس از شوفار است. و من اینجا به نمایندگی از خانواده شوفار ایستاده ام. اما نمیدانم چرا من به نمایندگی انتخاب شده ام. نماینده یک گروه بودن خود به تنهایی افتخاریست. چرا این افتخار نصیب من شده نمیدانم. از نزدیک به دو ماه پیش که در شوفار کنار کلمه بزرگداشت، اسم مرا با دو سه کلمه پرطمطراق دیگر آورده اند تا این لحظه با همین معمای رموز روبرویم. چرا از میان نویسندگان و همکاران و گردانندگان شوفار من؟

چرا دکتر سلیمان آقائی یا هما سرشار که از پایه گذاران شوفارند نه. چرا صیون ابراهیمی که شبانه روز در راه شوفار زحمت می کشد نه. چرا دکتر باروخ بروخیم پیر دیر ما و معلم پر سابقه ما نه. و منظورم البته بزرگداشت کاشر ساده بدون تبلیغ خودمانی است! و چرا گیتی بروخیم بانوی فرزانه ای که از نوشته هایش احساس مادر یهودی

یهودیت در شوفار انتشار داده ام. اگر اینطور باشد چنین انتخابی نشانه آنستکه ما تا حدی بسیار به اینگونه نوشته ها نیاز داریم.

روح پدرم شاد که عملاً بمن نشان داد نیایش در مذهب ما یعنی چه، و عمر مادرم دراز باد که بمن آموخت حفظ سنت ها در یهودیت تا چه حد در حفظ خود یهودیت اهمیت دارد. اما ذهن کنجکاو من یهودی همیشه در ورای نیایشها و سنت ها که هر دو از اساسی ترین و استوارترین پایه های دین منند دنبال چیز دیگر می گشت. دنبال فلسفه یهودیت، جوهر یهودیت، ذات یهودیت، ماهیت یهودیت، رسالت یهودیت و ریشه یهودیت.

در سالهای دراز تحصیل هیچگاه امکان آنرا پیدا نکردم که ذهن تشنه ام را در این میدان سیراب کنم. شوفار، سیزده سال پیش این امکان را برایم فراهم آورد. شوفار در این راه برای من انگیزه ای شد و بعد معلمی و مکتبی. دیدم وقتی از غار خوفناک و هولناک خواربها و خفت ها و احساس گناهها و آلودگیها و ناپاکیهائی که ملت های دیگر در حاشیه ضدیهودیگری بر من تحمیل کرده اند بگذرم با چه دنیای تابناک پر فروغی روبرو میشوم. چه زیباست دنیای پاک منزهی که بشود در آن با ماهیت واقعی یهودیت بهتر آشنا شد. من دیدن این دنیا را مدیون شوفارم. تا به امروز یکصدم آنچه را که در ذهن ساده ام در زمینه یهودیت میگذرد در شوفار به نوشته در نیاورده ام و میدانم که هرگز قادر نخواهم بود همه را بنویسم.

وقتی این دنیای درون را با دنیای برون مقایسه می کنم مات و مبهوت می مانم. در دنیای برون آلودگیها و ناپاکیهای بسیار می بینم. می بینم که قوم یهود، شاید بخاطر خشونتها و وحشیگریهائی که در زندگی چندهزار ساله خود دیده، و شاید بسبب اثر پذیری از دیگر ملتها، مهربانی را باور ندارد و به گوهر عشق شکاک است. از چنگال فقر مادی رها میشود اما در دوستی و مهربانی تنگدست میماند. میگوید و می نویسد همנוعت را چون خودت دوست بدار اما به هم دین خویش می

تازد. و گاه و بیگاه افراشد رو در روی هم و نه درکنار هم می ایستند. سرمایه دار در برابر سرمایه دار و پزشک در برابر پزشک و رهبر در برابر رهبر و همسر در برابر همسر و شایعه ساز دروغ پرداز رودرروی همه.

سخن تنها از جامعه کوچک خودمان نیست که در میانشان قهرمانان گمنامی را می شناسم. قهرمانانی که درباره شان حماسه ها باید گفت و نوشت. هر کجا که چند سالی زیسته ام چنین دیده ام. چه در تهران و شیراز ایران و چه در پتسبورگ و پوتوماک امریکا.

رسالت درخشان یهودیت را، پیام پیامبر را، در عشق و دوستی زیر خاکستر آلودگیها پنهان می بینم. پیامبر می گوید: غریب را دوست بدار زیرا که در سرزمین مصر غریب بودی اما یهودی امروز، حتی در دوست داشتن برادر خود هم شک دارد و همچنان تماشاگر ملت های دیگریست که برای هم غریبه اند و گرگ وار به خون هم تشنه.

یهودی امروزین، در سطح جهانی، زیر فشار زجر زمان از یاد برده که هر یهودی، در هر کجا که هست، باید از برای دیگران نمونه انسان باشد و انسانیت. پیام یهودیت تنها پیام رهائی از بردگی نیست. تنها شناخت و اجرای قانون نیست. پیام یهودیت پیام انسانیت است. پیام دوستی و مهربانی بین انسانهاست. همه انسانها.

پیام یهودیت پیام چارلی است در خطابه جاودانی اش در پایان فیلم دیکتاتور: سربازها! تفنگها را زمین بگذارید. دستهای هم را بفشارید. انسان باشید.

و این پیام انسانی همزمان با عربده های آن دیوانه زنجیر گسیخته ایست که با یاران مجنون تر از خودش دنیا را به خاک و خون کشانده بود.

پیام یهودیت پیام گلدا است در گفتگوش با یک خبرنگار: من آن عربی را که بسوی جوان اسرائیلی شلیک کرد می بخشم اما او را بدین خاطر که جوان اسرائیلی را مجبور کرد تا تفنگ بدست بگیرد و بسوی او شلیک کند هرگز نخواهم بخشید.

پیام یهودیت پیام الی ویزل است به شخص اول امریکا در روز افتتاح موزه هولوکاست در شهر واشنگتن: آقای رئیس جمهور نگذارید درگوشه ای از خاک اروپا مسیحیان مسلمانان را و مسلمانان مسیحیان را دسته دسته بکشتن دهند.

و در سایه این پیامهاست که من دست گرم و نوازشگر پیامبرم را بر شانه خود حس می کنم و ندایش را می شنوم. همچنانکه او ندای خدایرا شنید: فرزند اسرائیل! مبدا زیر فشار تهمت های تهی و ابلهانه ضدیهودیگری سر خم کنی. سر بلند کن! گردن بیافراز. ببالا نگاه کن، به بالا. و خدایرا سپاس گوی که ترا یهودی آفریده است. مبدا روزی پرچم انسانیت را بر زمین بگذاری و رسالت سنگینی را که خدا بتو داده از یاد ببری. ترا از بند بردگی رهانیدم تا تو دنیا را از بند تعصب برهائی. به کلمه غریب، به واژه بیگانه که آنرا از روز پیمان الهی تا روز درگذشتم در مرز خاک خوب خدا بارها بزبان آورده ام عمیق تر بیاندیش. واژه غریب ذره تعالیم من در راه انسانیت است. آنرا بشکاف. آنرا بشناس. رستگاری جهانی روزی نیست که همه به کیش تو در آیند. روزیست که حق زیست بیگانه در سراسر دنیا شناخته شود. روزیست که انسان به نام دین، به نام میهن و به نام ایدئولوژی خون انسان دیگر را برزمین نریزد. فرزند اسرائیل! هنوز امکان این راه، فرصت این را نیافته ای که رسالت خویش را در راه انسانیت پایان ببری.

و بدنبال این پیام است که می بینم قوم یهود در نیمه راه رسالت خویش است و هنوز راه درازی در پیش دارد. ممکنست در مهریانی ناباور شده باشد اما از پای افتاده نیست. فولاد آبدیده است. نور ملتهاست و سرسختانه پیش میرود تا مگر روزی به دنیا بیاموزد انسان بودن یعنی چه.

می بخشید. جدا می بخشید مرا. نه من واعظ مذهبی ام و نه اینجا مجلس وعظ و خطابه است. خواستم قطره ای از دریای احساس درونم را نثاران کرده باشم. بهر حال، اگر بخاطر مقالاتی که در زمینه

یهودیت نوشته ام برگزیده شده ام جواب معمای خود را یافته ام. پس میدانم چرا افتخار نمایندۀ دو خانواده بودن را بمن داده اند. خانواده شوفار و خانواده خودم.

در این سیزده سال برای تهیه نوشته هایم در شوفار صدها ساعت وقت صرف کرده ام. این ساعتها، ساعتهای خواب و کار اداری من نبوده اند. ساعتهایی بوده اند که باید با خانواده خودم باشم. خانواده همیشه از مقدسات زندگی من بوده است. و از اینرو هر لحظه از این ساعات برایم ارزش بسیار داشته. در این سیزده سال گاهگاه دوستان بسیار نزدیک سرزنشم کرده اند که چرا برایگان می نویسم. اما هرگز، هرگز ندیده ام که افراد خانواده ام شکوه کنند که چرا چنین می کنم. برعکس خانواده من همیشه بزرگترین الهام بخش من در این راه بوده اند. در این زمینه حرفها و مثالها و نمونه های بسیار دارم. اما از همه آنها می گذرم.

من اینجا به نمایندگی از سوی هر دو خانواده ایستاده ام و به نمایندگی از هر دو خانواده لوح سپاس گرفته ام. پس باید این سپاس را از جانب هر دو پاسخ دهم و به سخن خود پایان.

سپاس من و خانواده ام؛ همسرم شهلا و فرزندان بسیار نازنین رزیتا و رابی.

سپاس من و خانواده دیگرم در شوفار از صیون مرد خستگی ناپذیر گرفته تا فرهاد تازه نفس. از نوراله خرازی مرشد و مولای نویسندگان یهودی نویس گرفته تا مایکل شکریان که در بخش انگلیسی دارد بسرعت شکوفان میشود و از گیتی فارسی نویس گرفته تا گیتای انگلیسی نویس.

سپاس من و همه عزیزانی که امشب با تشریف فرمائی خود در این جشن، هر دو خانواده مرا سرافراز بدین کرده اند که از نزدیک با آنها آشنا بشویم.

سپاس همگی ما، سپاس جملگی ما بدرگاه خداوند بزرگ و یکتا که با دست ناپیدای خود لوح افتخار یهودی بودن را بیک یک ما ارزانی داشته است.

متن سخنان فرزانه طالعی درباره

مهندس جیکوب عبیر

عشق بالاتر از عدالت



با عرض سلامی بلند و خوش آمد خدمت خانمها و آقایان و مشتاقان شدید شوفار، طی سالهائی که با این نشریه همکاری داشته ام، آقای ابراهیمی سردبیر گرانمایه و همکارانشان مایه دلگرمی و مشوق من بودند، درعین حال مردم هم با خواندن نوشته های من این فرصت و رخصت را بمن دادند تا از طریق قلم با مردم و جامعه خودم بعنوان یک زن یهودی ایرانی در تماس باشم.

البته این نخستین باری است که در کنار نویسندگان و یاران شوفار هستم. این در کنار دیگری بودن خود نعمتی است که تا تنها نمانده باشیم قدر و قیمتش را نمیدانیم. همه چیز داشتن

اما آنرا با دیگری تقسیم نکردن و همرد و همرد و هم رنج و هم گنج و هم بزم نداشتن واقعا به هیچ نمیآرزد. بقولی هیچ درختی به تنهائی جنگل نیست و هیچ گلی به تنهائی گلزار نیست.

* * *

امشب این توفیق نصیب شده تا درباره مهندس جیکوب عبیر، یکی از اعضاء ثابت و فعال و هنرمند نشریه شوفار سخنی بگویم و بپردازم به شرح حال و آثار هنری ایشان و سیاس و قدردانی و بزرگداشت از این هنرمند خلاق و سخت کوش جامعه یهودی. البته معرفی مهندس عبیر مقداری دشوار است بدلیل تعدد هنرهائی که دارا هستند و باید ایشان را در چند قالب و چهره معرفی کرد. در قالب نقاش، طراح، مینیاتورست، در قالب دکوراتور داخلی، معماری داخلی و آرشیکت نام برد. امیدوارم از عهده این مهم برآیم.

مهندس عبیر با غریزه هنری بدنی آمدند و از سنین کودکی تلاش کردند این غریزه را بوسیله طرح و نقاشی بطرز فوق العاده ای بیان کنند. ایشان کار هنریشان را با مینیاتور آغاز کردند با این تفاوت که مینیاتورهای قدیمی از جسم و پرسپکتیو بهره ای نداشتند اما مینیاتورهای مهندس عبیر از جسم بی بهره نیستند و کلیه تابلوها لبریز طرح و طرح ها لبریز از فرم هستند. در نقاشی امروز جای بیننده ثابت است اما در مینیاتور جای ثابتی برای بیننده و نقاش وجود ندارد و جای بیننده همانجائیست که اجسام ساده تر و واضح تر رؤیت میشوند. و در کل آنچه در مینیاتور حائز اهمیت است سطوحی است که پشت سر هم قرار می گیرند و در نتیجه سطوح حالتی از بُعد سوم را در بیننده زنده میکند و خود کلید درک فضای تابلوی مینیاتور میشود. از اینروست که مینیاتورست ها برای این بازی سطح، گاهی بخشی از تابلو را به بیرون کادر میکشد بعنوان یک نوشته یا یک سطح فعال و زیبا که اصطلاحا آنرا تذهیب کاری مینامند.

همانطور که در مینیاتورهای مهندس عبیر مشاهده فرمودید حاشیه هائی در نقشهای زیبا مانند

نقش قالبی با ریزکاری استادانه ای ترسیم شده که این رگه ها در خطوط ریز و ظریف همه نشانه های حضور خلاق و مؤثر هنرمند در اثر را به نمایش میگذارد.

اغلب مینیاتورهای مهندس عبیر دارای موضوع و داستان هستند و شخصیت های داستانها عموماً چهره های سرشناس تاریخ و ادب را تشکیل میدهند. مهندس عبیر از تحولات هنر معاصر غافل نماندند و با زدن پلی میان مینیاتور و اسلوب های دیگر نقاشی مانند آبستره و کوبیسم پای در جهان دیگری گذاشتند تا با بازی رنگ فضای تازه تری را خلق نمایند.

مهندس جیکوب عبیر در سال ۱۹۶۳ جهت ادامه تحصیلات دانشگاهی به آمریکا آمده و وارد دانشکده معماری فیلادلفیا شده و در آنجا موفق به برگزاری چند نمایشگاه نقاشی با کیفیت بسیار عالی شدند.

بعد از اتمام تحصیلات در سال ۱۹۶۷ به ایران باز میگردند و شغلها و پستهای مختلفی به ایشان واگذار میشود از جمله در اولین باله اروپائی که در ایران برگزار شد در تالار فرهنگ و هنر مهندس عبیر بعنوان طراح صحنه، با دخالت مثبت چندین عامل ذهنی و فنی مبتکر، نمادهای خیال انگیز و روئیانی را خلق کردند و به نمایش گذاشتند که فوق العاده مورد توجه قرار گرفت و از این بابت هم موفق به دریافت مدال طلا از دست پادشاه فقید ایران شدند.

مهندس عبیر سالهای سال با تلویزیون ملی ایران بعنوان طراح صحنه همکاری داشتند و اغلب دکورها و طرحهای زیبایی را که در برنامه های فرهنگ و هنر آنزمان می دیدیم ساخته دست ایشان بودند. یک دکوراتور و طراح صحنه ضمن آشنائی با اصول و هنر طراحی باید از کارآمدهای فنی دیگری مانند شناخت پارچه و چوب و مصالح کار برخوردار بوده و خلاصه همه فن حریف باشد تا بتواند صحنه ای را تزئین کند و به نمایش بگذارد و در انتها روحیه هنرمند است که با ادغام این عوامل و مصالح، کار را جمع میزند و به اشیائی که هیچ

ربطی بهمیدگر ندارند شکل و ترکیبی موزون میدهد و مقابل دیدگاه بیننده میگذارد.

مهندس عبیر همچنین مدت دهسال در دانشکده معماری دانشگاه ملی ایران و در دانشکده علم و صنعت و دانشکده هنرهای تزئینی تدریس میکردند. در جوار تدریس در دفتر خصوصی خودشان مشغول بکار و همچنین عهده دار طراحی هنری ضیافت های خصوصی در کاخ سعدآباد و کاخ ملکه مادر نیز میبودند که مورد توجه خاص خانواده سلطنتی هم قرار میگرفته.

بدنبال اینگونه فعالیت های هنری مهندس عبیر سفری به اسرائیل داشتند در سال ۱۹۷۹ و در تل آویو موفق به برگزاری دو نمایشگاه میشوند که با استقبال عظیم مردم روبرو میشوند.

در سال ۱۹۸۹ به لوس آنجلس میآیند و از زمان ورودشان تا به اکنون بعنوان آرشیستک، طراح و دکوراتور داخلی فعالیت های خودشان را ادامه داده و در کنار آن با نشریه شوفا همکاری تنگاتنگ و پر مشغله و صمیمانه ای را داشته اند. به جرأت میشود گفت مهندس عبیر جزء کسانی هستند که خط به خط و حرف به حرف مقاله ها و نوشته های نویسندگان را میخوانند و می فهمند و برای هر داستان و مقاله به تناسب موضوع نقاشی و طرح میکشند و از این طریق به نوشته های ما جان می بخشند. برآستی همه طرحها پرکار و تصاویر از مرتبت و ارتفاع ذهنی فراوانی برخوردارند و بخوبی میشود دید که نقاش از بیان و تصویر آنچه در ذهن و دل و جان خود دارد عاجز نیست و با خط و تصویر به جستجو و کشف لحظه های تاریخی و مذهبی و احساسی می نشیند و با دخالت دادن دید خاص خود در معرفی طرح ها به فلسفه و شعر و دوستی نزدیکتر شده و خشونت و خشم را بمبارزه طلبیده با الگوی بهم تنیده پرنده و انسان که همچون نت یا کلید در طرحها تکرار شده صلح و دوستی را بجامعه یهودیت پیوند میزند.

با مروری بر تابلوها و طرحهای مهندس عبیر متوجه میشویم که او با طرح و خط واقعیت را از

جهان بیرون ربوده و با نشان دادن بخشی از واقعیت ها، مخاطب را که ما هستیم در ادامه بخش دیگر آن به یاری می طلبد. طرحهای روی جلد شماره های گذشته شوفار نمونه خوبی براین ادعا هستند.

روی جلد شماره ۸۸ شوفار طرحی است از پیکر یک فرشته عدالت که سراپا قلب است. هنرمند با این اثر نشان میدهد که همیشه عشق بالاتر از عدالت است و اگر عشقی در جهان باشد براستی بیعدالتی ریشه کن خواهد شد. یا در طرح بسیار گویا و زیبای دیگری که امشب بنمایش گذاشته شده بود، با ترسیم یک نطفه که همان نطفه یهودیت و یهودیانی است که در اثر ظلم و مصیبت قرون گذشته و در اثر بیعدالتی تاریخ، در حالیکه مانند قطرات و ذرات ذوب شده بر پیکره تاریخ نالان می شکنند و می چکنند، در انتظار دستهای پر سخاوت پروردگار نیز هستند تا نوازشگر روح رنجدیده و ناآرام آنان باشد.

هدف مهندس عبیر هر چه هست بیتنده ای که منم از دیدن کارهای او دلگرم میشوم، از خود بدر میآیم، تقلا میکنم و با خوب نگاه کردن غالب پیام را از میان تصاویر و شکلها می یابم و می آموزم.

تجلیل از یک هنرمند الزاما ستایش مبالغه آمیز از او در مطلق ساخته آثار او نیست. همین که ما به تحلیل آثار یک هنرمند بپردازیم و قدر قیمتی کارش را بدانیم از او تجلیل کرده ایم. هنر مهندس عبیر را ارج و قدر میگذاریم چه بعنوان آرشیف و تزئین گر داخلی و چه با تابلوها و نقاشیهای زیبا و گویای ایشان که به حق میتواند مناسبترین هدیه و تزئین گر خانه ما و عزیزانمان باشد.

با سپاس بیکران از توجه شما اکنون به پاس و بزرگداشت از مهندس جیکوب عبیر و همچنین به پاس توش و توان و زحمات فراوانی که برای نشریه شوفار متحمل شده اند از حضور ایشان خواهشمندم برای دریافت لوح سپاس به اینجا تشریف بیاورند.

فرم ارسال گواهی هدیه

فدراسیون یهودیان ایرانی:

به پیوست هدیه ای بمبلغ دلار که چک آن بنام Iranian Jewish Federation صادر شده تقدیم میگردد:

خواهشمند است گواهی مربوطه را بنام صادر نموده به نشانی زیر ارسال فرمائید: (آدرس دریافت دازنده هدیه):

نام و نشان فرستنده هدیه:

علت ارسال این هدیه بقرار زیر میباشد (با ضریب معلوم بفرمائید):

— نامزدی — ازدواج — تولد — بر یا بت میتصوا — تشکر — تبریک اعیاد — درگذشت یا سالگرد درگذشت — سپاسگزاری از پدرومادر (یا دیگران) — آرزوی بهبودی برای بیمار

با توجه به استقبالی که همکیشان عزیز از امر خیر فرستادن گواهی هدیه از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی بجای ارسال دسته گل یا هدایای غیرضروری دیگر نموده اند، فرم مربوطه مجدداً در اینجا به چاپ میرسد. دوستان و آشنایان خود را به این کار نیکو و منطقی تشویق نمائید.

این روزها، نگارنده مشغول جمع آوری یک سلسله نوشته هایم برای انتشار کتابی هستم بنام مرثیه ای برای زادگاهم که از سوی کمیته انتشارات فدراسیون یهودیان ایرانی بزودی به زیر چاپ خواهد رفت.

در میان نوشته هانی که در این کتاب خواهد آمد، داستانی است که من آنرا در سال ۱۹۸۴ نوشته ام زیر عنوان «ریشه از من، رویش از تو، آی ای هستی بمان»، که داستان زندگی زن نازانی است و براساس یک داستان واقعی که نزدیک به ۶۰ سال پیش اتفاق افتاده با تغییراتی چند نوشته شده است.

در میان انبوه نشریاتی که برای تهیه خبرهای خواندنی شوفار روبروی من است، به مطلبی برخورد میکنم که در حالیکه به تازگی اتفاق افتاده، ولی بناگاه مرا بیاد درد و حرمان های زنی در محله یهودی نشین جهانبارۀ اصفهان انداخت که به اصطلاح «اجاقش کور بود».

دریغ آمد این داستان تازه را که صددرصد واقعیت دارد با شما سهیم نشوم.

اجاقی کور ... اجاقی پر از نور

سرپرست میشود. پدرومادر گویا در تصادفی جان خود را از دست میدهند و کودکان خردسال آنان به یتیم خانه سپرده می شوند. این خیر از طریق سازمانهای خیریه یهودی روسیه به اسرائیل میرسد با این درخواست که این کودکان بی سرپرست در خانواده های یهودی پناه داده شوند.

خیر به گالیلی، محل سکونت آوی و آویوا بیتون میرسد و این دو با اولین هواپیما برای اینکه یکی از این کودکان را به فرزندگی بردارند، و به انتظار بیست سالۀ خود پایان دهند، عازم مسکو میشوند. برای آویوا این پرواز درست همانند تجربه کردن بارداری بود. آویوا میرفت که بچه دار شود. التهابی باور نکردنی داشت، هرچند نوزادی در انتظارش نبود، اما فرزندگی، درهزاران فرسنگ دورتر چشم براه زن و مردی بود که میآمدند تا جای خالی پدرومادش را پر کنند.

آویوا میگوید: «من همیشه در آرزوی در

بیست سال قبل آوی و آویوا بهم دل بستند و با هم عروسی کردند.

در طول این سالها، بسیار کوشیدند تا بچه دار شوند، اما معالجات طولانی، آنهم در کشوری چون اسرائیل که از لحاظ پزشکی یکی از پیشرفته ترین ممالک دنیا است، موثر واقع نشد و پزشگان چنین نظر دادند که آویوا نمیتواند باردار شده بچه ای به دنیا بیاورد.

از همان سال های آغازین، شلومو، پدر آوی که مردی روحانی است، به پسر و عروسی توصیه میکرد که کودکی را به فرزندگی قبول کنند، ولی آنان میکوشیدند تا شاید خودشان بتوانند بچه دار شوند. اما، بتدریج نشان که بالا میرفت، فکر پذیرفتن یک فرزند در آنان قوت میگرفت و بالاخره وقتی پزشگان آب پاکی بردستان ریختند، تصمیم آنان برای برداشتن یک فرزند قطعی شد.

خانواده یهودی دیگری در روسیه بی



آویوا و آوی بیتون و فرزندانشان
 «میدانستیم هر کدام را با خود نبریم سرنوشتی نامعلوم در انتظار آنها خواهد بود»

میزند: کدام یک از ما فرزند خوشبخت شما خواهد شد؟»

در مسکو، این زوج سختی کشیده، در مقابل این تصمیم خطیر، داشت کارشان به جنون می کشید. آوی ادامه میدهد: «شبهای بسیاری بیخواب ماندیم و با هم به گفتگو نشستیم - کدام را، کدام را؟ و جالب اینکه روی هیچکدام به تنهائی نمیتوانستیم انگشت بگذاریم. حالا خودمان به کنار، چه کسی طاقت میآورد یکی از این چهار خواهر و برادر را از دیگران جدا کند. تازه هر کدام که جا میماند یا از دین بدر میرفت یا خدا میداند چه سرنوشتی درانتظارش بود. چهار کودک یهودی یتیم روبروی ما بودند که در زندگی باندازه کافی درد و رنج و محرومیت را تجربه کرده بودند و حالا ما میرفتیم که بخاطر ارضای خواسته های برآورده نشده خودمان ضربه ای دیگر برآنان وارد بیاوریم. قلب های ما از آن این کودکان معصوم شده بود و از چشمانشان میخواندیم که در دلهای کوچکشان چه میگذرد.»

در این ناچاری و سرگردانی و بلا تکلیفی بود

آغوش گرفتن کودکی بوده ام و جای سروصدا و قهقهه کودکان در خانه ام همیشه خالی بوده است. من و آوی شبهای بسیار روبروی هم می نشستیم و بی آنکه کلمه ای میانمان رد و بدل شود، فریاد بی فرزندی گوشمان را آزار میداد. نعمت بزرگی از ما دریغ شده بود و چه سالهائی را ما به هدر دادیم در حالیکه میتوانستیم کودکی را در دامن خانواده خود بزرگ کنیم.»

اما آوی و آویوا، از اینکه بالاخره براین غرور بیجای خود غلبه کرده و به توصیه پدر آوی، شلومو گوش فرا داده اند، شادمانند. هوایما در فرودگاه مسکو به زمین می نشیند و آنها یگراست به پرورشگاهی میروند که این بچه ها در آن نگهداری میشوند. اما وقتی بیدار این چهار کودک نائل میشوند، تازه متوجه میشوند که مشکلی عظیم تر در پیش دارند و آن اینکه کدام یک را انتخاب کنند.

آوی میگوید: «بچه ها یکی از یکی جذاب تر بودند. همه دوست داشتنی و خنده رو و مهربان. اما در همه نگاه هایشان یک پرسش موج



مهندس زهره تمجیدی
متخصص سنگهای قیمتی و جواهرات

ZOHREH TAMJIDI, M. BA.
DIAMOND CONSULTANT
&
SPECIALIST IN COLOR STONE
&
WATCHES

● ارائه گر طرحهای انحصاری و کاملاً منحصر به فرد برای خریداران

● دارای اعتبار بین المللی در فروش جواهرات به شخصیت‌های سیاسی و هنری

● با ۱۲ سال سابقه مدیریت در کمپانیهای:

FRED JOAILLIER
و

KAY JEWELERS

تلفن

(310) 472-7250

که آوی به پدرش شلومو در اسرائیل تلفن زد. سوال معلوم بود: «کدام را؟» و جواب شلومو چه بود؟ اینک: «همه را! اگر همه را با هم برندارید، شادی تان ناقص خواهد بود و هرگز بحد کمال نخواهد رسید». تصمیم معلوم بود. هر دو نفسی براحث کشیده و شب را آسوده خوابیدند.

فردای آنروز آوی و آویوا به پرورشگاه رفتند و تصمیم خود را با کودکان در میان گذاشتند. آویوا میگوید: «شادی بچه ها باور نکردنی بود. همه شان ما را در آغوش کشیده میگریستند. خدایا، چه صحنه ای. و بلافاصله این فکر که: تردید ما از روز اول برای چه بود؟»

روزی که آوی و آویوا به محل سکونت خود در «مصاد» گالیلی رسیدند، مردم «مصاد» از آنان و فرزندان‌شان: تالی ۱۱ ساله، نومی ۹ ساله، میکی ۸ ساله و نیری ۷ ساله استقبالی شاهانه کردند و شلومو نواده های خود را در آغوش گرفت.

امروز پس از چند ماه که از اقامت آنها در اسرائیل میگذرد، بچه ها براحثی به عبری تکلم میکنند و درکنار همسالان خود در مدرسه به تحصیل ادامه میدهند.

آویوا که سالیان دراز در آرزوی در آغوش کشیدن فرزندی بود و شنیدن سروصدای بچه ها درخانه اش، حالا خانه ای شلوغ دارد و اجاقی پرنور. میگوید: «سالهای سال بمن میگفتند که احساس مادری چیست، اما حالا که تجربه اش میکنم میدانم که توصیف ناپذیر است».

و آخرین خبر اینکه خانواده بیتون اخیراً کشف کرده اند که بچه هایشان خواهر بزرگتر پانزده ساله ای دارند بنام جولیا که قبل از آنها به اسرائیل مهاجرت کرده و در یک مدرسه شبانه روزی به تحصیل مشغول است.

آویوا هیجان زده است، آوی هم همینطور و شلومو میگوید: «اگر همه خواهر و برادرها با هم نباشند، شادیتان ناقص خواهد بود».

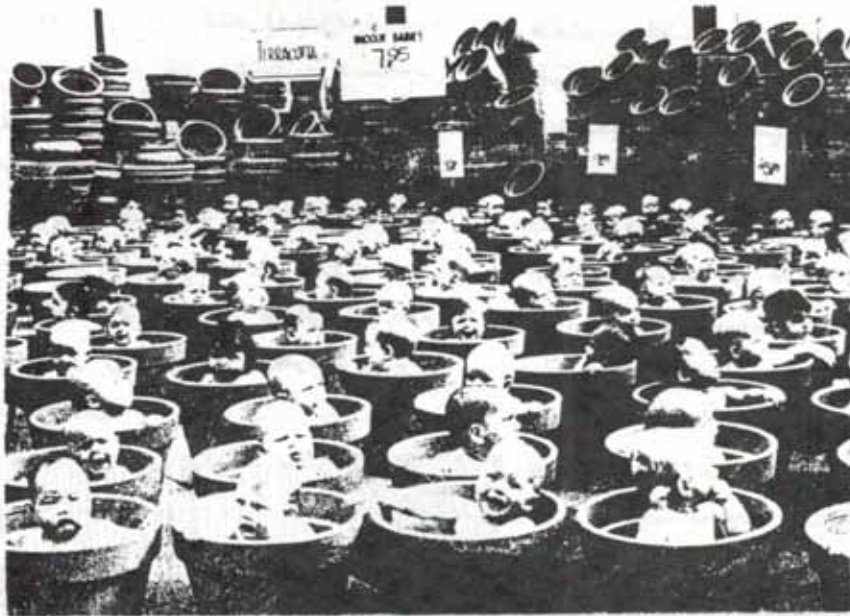
درهای خانه بیتون ها بروی جولیا باز است و جولیا بزودی به خانواده اش ملحق خواهد شد.

دکتر بیژن دانشگر

جراح و متخصص بیماری های زنان، زایمان و نازایی

دارای برد تخصصی از آمریکا - عضو کالج جراحان زنان و زایمان

Bijan Daneshgar, M.D. - F.A.C.O.G.
Obstetrics, Gynecology & Infertility



- * Obstetrics Care
- * Infertility
- * Contraception Counseling
- * Determining Baby's Sex Before Birth
- * Artificial Insemination
- * Ultra Sound and Fetal Monitor
- * Tubal Ligation
- * Papsmear and Cancer Screening
- * Vaginoplasty and Hymenorrhaphy
- * Menopause and Hormonal Imbalance
- * Laser, cryo and Hot Cauter y

مطب در دو منطقه بورلی هیلز و انسینو

250 N. Robertson, Suite 506
Beverly Hills, CA 90211
(310) 246-9000

16661 Ventura Blvd., Suite 611
Encino, CA 91436
(818) 905-6111

بیمارستان های وابسته

Ceder Sinai, Northridge, Tarzana and Valley Presbyterian

مامایی و زایمان بدون درد

نازایی

جلوگیری از حاملگی

تعیین جنسیت نوزاد قبل از تولد

تلقیح مصنوعی

التراسوند و مانیتور جنین

بستن لوله های رحم

چک آپ سالیانه زنان

جراحی پلاستیک زنان

یانسگی و اختلالات هورمونی

جراحی زنان با اشعه لیزر و برق

ویروس یهودیت

بیش از هر گروهی از این چهار عنصر مسموم کننده و از تعصب اشباع شده سهم برده اند مدرک فراوان است و بحث «ننه من غریبم» در اینجا هدف نیست. این چهار عنصر بالا (اگر بتوان اسم عنصر را به آنها اطلاق کرد) که عبارتند از: تهمت و تبعیض و توهین و توسری خوردن، لازم و ملزوم یکدیگرند و مثل نشتری زهرآلود و خاری مسموم در قلب انسان میخلند و اغلب راه فراری هم نیست و خشم و غضب و کفر و کفاری راه انداختن هم دردی را دوا نمیکند و باید یک فکر اساسی کرد.

من به ماجرای زیر عنوان ویروس یهودیت را داده ام و حتماً خواهند گفت توهین آمیز است و ظاهراً هم شاید حق داشته باشید ولی قدری دل بدهید و با من راه بیابید چون در آخر این داستان و این ماجرا یک سورپریز خوب برایتان دارم. (ما آخرش نفهمیدیم آیا ما برای این کلمه سورپریز در فارسی لغت مشابهی داریم یا نه).

مجله معروف تایم چندی پیش درباره یکی از ماهرترین و ورزیده ترین عکاسان دنیا بنام رابرت فرانک (از بازماندگان هولوکاست) شرح جالبی نوشته بود چون نمایشگاه زنده ای از عکس های او دارد بدور دنیا میگردد و از نیویورک گرفته تا یوکوهاما و از زوریخ تا ریودوژانیرو مردم دارند به تماشای آن میروند و دیر یا زود به لوس آنجلس هم خواهد آمد. خیلی از عکس هائی که او طی ۵۰ سال اخیر گرفته است گردوخاک و کبره نامرئی متروکه بودن و بی صاحب بودن رویشان را پوشانده و یکنوع افسردگی می آورد و غم انگیز است چون زندگی خود این هنرمند هم دردناک و غم انگیز بوده است. کارگاه های گمنام و آتلیه های متروکه ماشین آلات قراضه که کسی بالای سرشان نیست دکان های خالی شده و ورشکسته و چهره های غم گرفته از پشت پنجره اطاق های نیمه تاریک و مناظری که زندگی جوابشان کرده است و بین هستی و نیستی گیر کرده اند سوژه عکس های او هستند. این عکس ها نه رنگی هستند و نه شادی می آورند و همه سپید و سیاه هستند و شاید سمبل سیاه روزی

«گفت شما قوم یهود در این رشته (منفی) را جنبه مثبت دادن) خبره و کهنه کار هستید و دستخوش میطلبید... خیلی از همکیشان تو هنوز نمیدانند که این سوس مخصوص شب عید فطیر که مخلوطی از بسته و گردو و فندق کوبیده و شراب و خرما ادویه های خوشبوست نماینده و سمبل ساروج و گل و لانی است که اجدادشان در دوره بردگی در مصر روزی ۱۸ ساعت عرق ریزان تهیه میکردند و برای خشت زدن بکار میبردند...»



تهمت و تبعیض و توهین و توسری خوردن در سراسر تاریخ کم و بیش: جهازی شوم همه اقلیت ها بوده است ولی مثل اینکه فرزندان یعقوب

عکاس و سوژه های او باشند. کسی چه میداند.
این مردک امریکائی نیست و از پدری یهودی و مادری آلمانی در سوئیس به دنیا آمده ولی نتوانسته است به تبعیت آن مملکت در بیاید و بتواند به مدرسه عکاسی وارد شده یا شغلی بدست بیاورد.
سرانجام در روزهای آخر جنگ دوم در این امر موفق شده است چون شهود در دادگاه سوگند یاد کرده اند که رابرت و برادرش مسیحی طیب و طاهر شده اند و کوچکترین اثری از یهودیت در آنها باقی گذاشته نشده و از عوارض این مذهب مبرا هستند و خاطر دادگاه و قاضی از این بابت آسوده باشد.

بعبارت دیگر آلودگی یهودیت از وجودشان زدوده شده و پاک و منزّه هستند. البته من این شهادت در دادگاه را قدری کش داده ام ولی این چند جمله را یکبار دیگر بخوانید و ببینید تلویحا چقدر توهین آمیز و تحقیر کننده است. گوئی یهودیت یک بیماری است یکنوع تب لازم است یک نوع میکروب و باکتری یا ویروس است که با دوی آنتی بیوتیک مسیحیت از وجودشان ریشه کن شده و دیگر از منکران مسیحی نیستند و از پیروان او هستند.

البته این نوشته مجله تایم رسماً لغت زنده ویروس یهودیت را بکار نمیبرد ولی منظور و هدف معلوم است و احتیاج به «پیرایش» کردن ندارد. تهمت است مستتر و تلویحی و بقول معروف العاقل یکفی الاشارة ...

سرانجام دادگاه این شهادت و عرضحال را می پذیرد و این دو برادر به تبعیت سوئیس در می آیند و فرانک بعد از مدت‌ها سنگ به سنگ خوردن موفق به ادامه تحصیل و گرفتن شغلی میشود چون ویروس یهودیت در او کشته شده بوده و پاک و منزّه بنظر می آمده و خطر واگیری در بین نبوده است.

من این نوشته توهین آمیز را چندبار خواندم و حسابی بخشم در آمدم و ذمق شدم ولی دیدم کاری از دستم برنمی آید. شب هم خواب دیدم در آلمان دوره هیتلری هستم و یک یهودی با ستاره زرد به

سینه نصب شده که شکل رابرت فرانک را دارد در کنار خیابان افتاده و یک پرستار با پیش بند صلیب سرخ دارد به او امشی میزند و گندزدائی میکند. من رفتم جلو او را بگیرم ولی او دستگاه پخش امشی را بطرف من هم گرفت و حسابی سم پاشی کرد. من چشمانم سوخت و از خواب پریدم ولی هنوز بوی امشی را در بینی خود حس میکردم و به سرفه افتاده بودم.

* * *

روز بعد رفیق کاتولیک من هنری که با تاریخ یهودیت و آداب و مراسم و آئین فرزندان یعقوب آشنائی کامل دارد و فریفته آن است بدیدم آمد و وقتی دید من مثل برج زهرمار در یک گوشه نشسته ام مثل همیشه شروع کرد به سرسرم گذاشتن و لودگی کردن. گفت: «بد نباشد، دیگر چه بهانه ای برای شکوه و شکایت گیر آورده و عزا گرفته ای؟ چون شما قوم یهود در بهانه گیری لنگه ندارید. من این هفته سفر خروج کتاب مقدس شما را خواندم و مطمئن هستم حضرت موسی (و شاید سایر ابنیا و رهبران شما) همه از زخم معده رنج برده و با سکنه قلبی دارفانی را وداع گفته اند چون شماها روزگارشان را سفید کرده و بمرگ طبیعی دنیا را ترک نکرده اند». گفتم: «زیاد نزدیک من نیا چون ویروس یهودیت دارم و واگیر است». گفت: «موضوع از چه قرار است؟ ویروس یهودیت دیگر چه صیغه ای است؟»

وقتی ماجرا را برایش تعریف کردم لبخندی پر معنی زد و گفت: «من ترا فهمیده تر از این میدانستم چون باید از این (بخيال خودت) تهمت تلویحی ویروس یهودیت خیلی هم سر خودت و قوم خود بنازی چون سرتاپا تعریف است و نه تکذیب». فریاد زدم مرا دست انداخته ای؟ ویروس یهودیت باعث سرشکستگی است نه سربلندی. توهین اندر توهین است نه تجلیل. با خونسردی جواب داد که می بینم سوراخ دعا را گم کرده ای حال اگر قدری از داد و فریاد و گرد و خاک کردن دست برادری من جنبه منفی این ویروس یهودیت را برایت به

عنصری مثبت تبدیل خواهم کرد. از این گذشته شما قوم یهود در این رشته (منفی را جنبه مثبت دادن) خیره و کهنه کار هستید و من تعجب میکنم با اینهمه ادعائی که تو داری چطور متوجه این موضوع نشده ای و یک غیریهودی باید ترا شیرفهم کند. گفتم: اینقدر در پرده حرف نزن منظور را نمی فهمم. گفت: شما بیش از سه هزار سال پیش تلخی و بردگی دردناک سرزمین مصر را با ابداع کردن و سنت نان فطیر و مخلفات دیگر و یکنوع معجون لذیذ (خلق) تبدیل به یکی از بزرگترین و شادی بخش ترین اعیاد خود کردید.

خیلی از همکیشان تو میدانند که این سوس مخصوص که مخلوطی از پسته و گردو و بادام و فندق کوبیده و شراب و خرما و ادویه های خوشبوست نماینده و سمبل ساروج و گل و لائی است که اجدادشان در دوره بردگی در مصر روزی ۱۸ ساعت عرق ریزان تهیه میکردند و برای خشت زدن بکار میبردند. حال از این بهتر چه نمونه ای میخواهی؟ شما با عقل و درایت باور نکردنی خودتان سمبل دردناک و منفی (خشت زدن در بردگی) را تبدیل به سمبل مثبت (معجون لذیذ و مقوی آزادی) کرده اید و برآستی دستخوش میطلبید.

گفتم قبول ولی این معجون چه ربطی به ویروس دارد؟

گفت: صبر کن داریم بجاهای خوب خوب و شیرین آن میرسیم. در این دنیا ما هم ویروس ها و باکتری های خطرناک و مضر داریم و هم باکتری های مفید و حیات بخش. هم کلسترول خوب داریم و هم کلسترول بد (کلاه سفید و کلاه سیاه). از مفیدترین باکتری ها باکتری ماست است و آنهایی که با ماست زندگی میکنند هم عمرشان طولانی تر است و هم از سلامتی برخوردارند حتی میگویند ماست از سرطان هم جلوگیری میکند.

حال کیست که بگوید ویروس و باکتری یهودیت جزء گروه کلاه سفیدان نیست و بشریت از مزایای آن بهره مند نشده است.

این آنتی سمیت های کوتاه فکر هستند که

از روی غبطه و حسادت به ویروس یهودیت جنبه منفی داده اند و شما را پیش دنیا و خودتان کشف کرده اند اگر از من پرسی ویروس یهودیت موهبتی است آسمانی و هدیه ای است از یهوه و نیرویی است حیات بخش و شما فرزندان یعقوب باید قدرش بدانید و شاکر باشید نه شرمسار. سربلند باشید نه سرریز. مدرک یکی دو تا نیست. در رگهای آلبرت انیشتین و ویروس یهودیت موج میزد و گرنه نمیتوانست با فرضیه های علمی خودش دنیای فیزیک را زیر و رو کند و از بزرگترین دانشمندان تاریخ باشد. فروید و دکتر سالک و دکتر فلمینگ و باروخ اسپوزا و هانری برگسون و هزاران نابغه یهودی امثال آنان را ویروس یهودیت بوجود آورد و بدینا هدیه داد.

حتی دیزرائلی نخست وزیر معروف انگلستان که تغییر مذهب داد و مسیحی شد و خدمات ذیقیمتی به امپراطوری انگلستان کرد هنوز تنه ای از ویروس گرانتهای یهودیت و این کیمیای آسمانی را در رگهای بدن و سلول های مغز خود داشت ولی زمامداران بریتانیا نفهمیدند و خیال کردند این سیاستمدار مدبر و نابغه با تغییر مذهب از ویروس یهودیت پاک (!) و منزه (!) شده است.

باز هم تکرار میکنم، شما قوم یهود از باکتری های مفید و ویروس های خوب بشریت هستید و اغلب خودتان هم نمیدانید و خود را دست کم میگیرید. شما از کلاه سفیدان هستید ولی در سراسر تاریخ دشمنان روزگارتان را سیاه کرده اند.

شیرین کاری های این ویروس یکی دو تا نیست و سر بقای و دوام شما طی قرن ها گالوت و دریدری همین ویروس است. این نیروی اسرارآمیز و حیات بخش و امیدبخش و نیروبخش بود که نگذاشت شما از موزه مومیائی های تاریخ سر درآورید.

گفتم: میخواهی بگویی ما باید سراین ویروس آسمانی بنازیم و زمین زیر پایمان بند نشود و منفی را مثبت کنیم و سرافراز باشیم؟

گفت: آری. صد بار آری ...

دفتر حقوقی

فرهاد اریل

(فرهاد یاقوتی اریل)

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا



Law Offices Of

FRANK Y. ARIEL

آسیب بدنی ناشی از تصادفات اتومبیل، تصادفات در محل کار یا زمین خوردگی

امور جنایی (سرقت از مغازه ها و رانندگی تحت تاثیر الکل و مواد مخدر)

تنظیم وصیت نامه، تراست (TRUST)، و انحصار وراثت

امور تجاری و بازرگانی (تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها)

امور ساختمانی و معاملات املاک

امور مهاجرت و تابعیت

امور مالی و ورشکستگی

روابط مالک و مستاجر

امور کالکشن COLLECTION

(310) 286-2626

1801 CENTURY PARK EAST, TWENTY-FOURTH FLOOR, CENTURY CITY, CA 90067

ما رشد می کنیم قد می کشیم

به هر دلیل مشخص یا نامشخصی که بود بعد از سالیان کار و بیگاری و پشت میز نشینی بالاخره عذرش را خواستند. مستمری چهار هفته را بدستش دادند و او هم کارهایش را جمع و جور و راست و ریس کرد و میز را تحویل شان داد و بعد هم خداحافظ ... یک خداحافظی خشک و خالی.

خداحافظ ده ساله عمر

خداحافظ نیروی رفته، روزهای رفته

خداحافظ امیدهای بریاد رفته

روزی که رئیس استرالیایی الاصلش او را به اطاق خواند پیش خود خیال کرد این بار دیگر ارتقاع مقام گرفته اما حسابش درست از آب در نیامد و از کار اخراجش کردند. در دلش آشکارا میدانست و در اندیشه اش خطور کرده که جایی از کار می لنگد.

طرزی که سخن میگفت

لهجه ای که داشت

رنگ پوست و مویش که با آنان فرق داشت.

اما، چه باک انسان که بود. عاطفه و احساس که داشت. احساس و انسانیت رنگ و پوست خاصی ندارد. تنها تفاوت در یک جا بود، با اینکه زبانشان را خوب می دانست اما آهنگ زبان ایشان را هیچگاه نفهمید. آهنگ رفتار، آهنگ کردارشان با آهنگ زندگی و زبان او هم آهنگی نداشت.

از اطاق که بیرون آمد انگار زمین و آسمان جایشان را با هم عوض کرده بودند. نفسش به سختی بالا و پائین میرفت. سعی داشت ظاهر را



حفظ کند و از شکستن درونش کسی با خبر نشود. خدایا چگونه میتوانست بخانه برود و خیر ناگوار را به زن و بچه اش بدهد. ثانیه ها چه کند می گذشت و زمان گونی کش آمده و قصد حرکت نداشت. با تردید و ترس کلید بدر انداخت، غم مبهم و سنگینی دلش را میفشرد. آه بلند و عمیقی کشید و پشت بدیوار پاهایش را دراز کرد و همانطور بی صدا روی قالی نشست. بچه ها هر کدام به سوتی، روی میل، روی زمین، به کنجی قوز کرده و خواب بودند. نگاه سنگین و دردمندی به آنان کرد و دردل بخود گفت: زندگی ما که همین بود، زندگی اینان چه خواهد شد.

برای نخستین بار شرمنده و مختجل میخواست با صدائلی بلند از زن و بچه اش عذرخواهی کند. دیوارهای اطاق به او نزدیک میشدند و گونی با بزرگی او بمبارزه برخاسته و او نیز نمیتوانست مانعشان شود. در خود احساس حقارت و کوچکی میکرد. همیشه با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم کرده، با مردم دانسته بود چه کند، چه با آنانی که به او بد کردند و ظلم را در سینی نقره گون تعارفش کردند و چه آنانی که دوست و یار و غارش بودند. فولاد آبدیده و سرد و گرم روزگار چشیده و گرک باران دیده بود، پس چرا بدینگونه این چنین زار ... خوار ... بغض گلویش را گرفته، چشمانش پر از اشگ سعی داشت همه را فرو ریزد و در سکوت بماند.

در مدت پنجاه و چند سالی که از عمرش میگذشت هرگز آبرو و شرفش بخطر نیافتاده و تا جائیکه بیاد داشت زندگی آسوده و آبرومندی برای زن و بچه هایش مهیا کرده و وجدانی آسوده داشت. طبعی بلند داشت و هیچگاه به آنانی که در آسودگی و ناز و نعمت میغلظیدند حسد نورزیده و یا خدای ناکرده بد کسی را نخواست بود.

بعد از یکعمر عشق به عالم و به آدم یکباره دریافته بود دنیا آنچنان هم جای امنی نیست. خطر هرآن درکمین به انتظارنشسته. در این شهر عجایب که آهنگ زندگیشان را نمیدانیم، فرق نمیکند چندین

ساله و چندین باره و چگونه باشی با هر نوع کارآمدی همیشه امکان فرو ریختن و فروپاشیدن همگان را تهدید میکند.

احساس میکرد مانند حباب درهوا پایش بزمین تکیه ندارد. مانند ساختمانهای عظیمی که پایه در شنزار دارند سست و لغزنده دلش میلرزید و با نومییدی میدید که دیگر هیچ نمی تواند از فرو ریختن 'جلوگیری کند.

برای اولین بار طعم فقر و نداری را زیر زبانش احساس میکرد. حسرت داشتن و آرزو کشیدن. یک عمر برای خودش آدمی بوده و چند کرور ببر و بیار و زبردست داشته حالا خود زیر دست شده. اگرچه دیگر از جشن و میهمانی خبری نیست، اگر چه بعضیها با ترحم نگاهش میکنند و بعضی ها هم وقت نگاه کردن به او را ندارند و غمشان هم نیست چه کسی دارد و چه کسی ندارد، اگرچه مدتهاست چشمش به طبیعت نخورده و دائم گوشه خانه کز کرده و گرچه خانه را بانک به تاراج برده، اگرچه خود را در پيله سکوت و قناعت و «بالاخره درست میشود» های قلبی فرو برده اما ... اما چه باید میکرد؟ بیشتر از هر دوره دیگری با خدای خودش حرف میزد و با او درد دل میکرد اما گونی خداوند فارغ از بنده اش گوشش بدهکار نبود. در خود زمزمه میکرد:

کاش کسی ناکسی پدیدار شود از راهی چه دور و چه نزدیک دستی به دستم دهد و از این منجلا ب خفقان بار نجاتم دهد. با خود زمزمه میکرد:

هرچه بخواهم نه آن میشود هر چه که او خواست همان میشود او خوب و بد را همیشه به پای سرنوشت میگذاشت و میدانست تقدیر هرکس تقدیر او نیست، پس همه را خواست خدا میدانست و می کوشید با دل صاف و نیت پاک تسلیم تصمیم های پروردگار شود. اما اینبار سرنوشت سخت و نابکار و چاره ناپذیر مانند زمینهای خشک و شکاف خورده صحرا، سخت در انتظار باران نشسته است.

آیا سرنوشت با او بجنگ در افتاده است؟
آیا خداوند صدای خواهشها و ضجه های او را
نمی شنود؟
آیا باید دست روی دست بگذارد و بنشیند تا ورق
برگردد؟

آیا می بایست به نقطه تسلیم بیانید؟
آمده بود راهی دراز، راهی طولانی، پرتلاطم و
پرهیاهو. به آینده که امیدی نداشت و به دو روز
جلوتر هم امیدوار نبود، گذشته هم که گذشته بود و
رفته. اما هر لحظه تأخیر در پیوستن به آنچه پیش
رو داشت کار را مشکل تر میکرد و انرژی بیشتری
از او میگرفت. خسته از تردید و ترس و تسلیم با
بی میلی با صورتی گرفته و دلی ناامید براه افتاد.
دیگر یارای خانه نشینی را نداشت. باید میرفت و
باید دستش را بطرف خورشید دراز میکرد تا گرمایش
را لمس کند.

شب و روز در پی کار از جایی به جای
دیگر از مؤسسه ای به کارگاهی و به مرکزی. از
پله ها پائین و بالا - آدمی مثل او با آنهمه تجربه
چندین و چند ساله و آنهمه تخصص و تحصیلات
همه را که جمع میزدی معجون سودمند و مفیدی را
از آب در میآمد اما دریغ ... دریغ از یک پاسخ
دلخوش کننده. هرچه بود یا کمتر از حد و توانائی
و قابلیت او بود و یا بیشتر. در این مملکت
جائیکه بشود از خودشان استفاده ببرند چرا دست به
غریبه ها بیاندازند. در جائیکه جوانهای تازه کار با
پول ناچیز تری سوار کار میشوند چرا به او که
موهایش در آسیاب کار و کامپیوتر سفید شده کار
بدهند.

اما زمانه او را آنچنان ساخته بود که نه
یکبار بلکه دوبار و چند باره از جایش برخیزد، خاک
و غبار از تن و جان بزداید و در بگشاید و به راهش
ادامه دهد. زمانه او را این چنین ساخته بود و او
هم از این بابت خرسند مینمود.

با شرافت زندگی کردن و دم نزدن، با
شرافت و سکوت و رخوت نمقی شود کت و لباس و
کفش و کلاه خرید. با شرافت که نمیشود کرایه

خانه و پول آب و برق را داد.
بالاخره کاری پیدا کرد، کاری نه چندان مهم،
نه چندان قانع کننده و دائمی، اما او را به جهان
بازگرداند، جزئی از طبیعت روان و سیال شد، خودش
را بدست امواج خروشان اقیانوس سپرد تا هر کجا
که میخواهد او را با خود ببرد. به عمق دریا به
سطح به راست به چپ، خود را به جهان بخشید و
جهان نیز او را پذیرا شد.

* * *

آنوقت که وضع دشوار است و نومییدی در
وسعت جان ما جای خوش کرده، آنچه نزدیک است
دور و آنچه دور است تا بی پایان دورتر میرود.
آنگاه به خورشید نگاه کن که چگونه زمین
بدور او میگردد و میگذرد و او همچنان صامت و
ثابت و ساکت برجای میماند و باز میدرخشد و گرما
میدهد.

اگر غم هست، اگر نومییدی هست، اگر پرتگاه هست،
در ماست در ذهن ماست.

در برابر آنچه سخت و دشوار است تسلیم شویم و
بگذاریم زندگی کار خودش را انجام دهد. دشواری
را بپذیریم تا جزئی از ما و وجودمان شود. این
دشواریها همان مراحل مهم زندگی هستند. هر مهمی
دشووار است.

دنیا با جهت من و تو و در جهت ما می پیچد و
میگردد و با ما سرستیز و جنگ ندارد. سرنوشت
در ما و با ما و در اختیار ماست.

ما اگر غمگینیم در اینستکه در تغییریم در تحولیم و
در تکامل.

ما رشد می کنیم قد می کشیم و به افق میرسیم.
جهان همچنان ثابت و پابرجاست و این ما انسانها
هستیم که در زمان و در جهان جریان داریم.

بقول روانشناس و جامعه شناس قرن سیزده میلادی
جلال الدین مولانا:

کشتی چو به دریای روان می گذرد

می پندارد که نیستان می گذرد

ما می گذریم از جهان در همه حال

می پنداریم کاین جهان می گذرد.

خریداران پوست انسان

هیچ قدرتی در دنیا وجود نداشت که بتواند در مقابل قوای آلمان ایستادگی کند پدر بزرگ فریاد می کشید: «مگر این امریکائیها و انگلیسی ها مُردند که نمی تونند جلوی یک دیوانه را بگیرند. همهٔ اورپا را گرفته و داره بسر وقت ما میآید. از قرار معلوم تا بحال هزاران اسرائیل را کشته».

بیچاره پدربزرگ از عظمت فاجعه خبر نداشت.

با شنیدن حرف بزرگترها برای ما بچه ها چنین بنظر می رسید که هیتلر به چند قدمی خانه هایمان رسیده و هرآن ممکن است بوسیله سربازان نازی بقتل برسیم و اگر شانس بود که نازیها دستشان بما نرسد، ممکن نبود که بتوانیم زیر دست بعضی همسایه ها که هرروز برایمان خط و نشان می کشیدند و در آرزوی رسیدن هیتلر دقیقه شماری میکردند، جان سالم بدر بریم. کسانی که اگر روزگاری احساسات ضد یهودی خود را مهار کرده بودند، اکنون بفریاد آمده بودند که: «پوست جهود می خریم». با وحشت از پدر می پرسیدیم: «پوست ما را می خواهند چه کنند؟» و پدر که از همه ما نگران تر بود، میکوشید ما را دلداری داده از وحشت مان بکاهد، اما وحشت برما غلبه کرده بود و این گفته ها دلشوره و دلواپسی را از قلب های کوچک من همسالانم نگرفت چرا که اخبار هر روز وحشتناکتر و هول انگیزتر می شد. کشت و کشتار و غارت یهودیان در همه اروپا ادامه داشت. حالا دیگر بر همه مسلم شده بود که هیتلر قصد انهدام قوم یهود را دارد. در خانه ما سعی می شد درباره جنگ و فجایعی که در اروپا میگذرد در حضور بچه ها سخنی گفته نشود؛ با وجود این من که کودک ۸ - ۷ ساله ای بودم به هر خبری چنگ می انداختم تا در جریان جنگ و پیشروی هیتلر قرار گیرم و همزمان زخم زبان همسایه ها بود که خریدار پوستم بودند.



وحشت سراپای همه ما را فرا گرفته بود. همه جا صحبت از پیشرفت های هیتلر بود. گوئی

آقا نیشان سالها بود بقچه کشی میکرد. هر چند وقت یکبار برای کاسبی به محله ما میآمد.

آرتوز خیلی برآشفته بود. بقچه اش روی سنگفرش حیاط انداخت و روی آن نشست. سیگاری از جیب در آورده روشن کرد. مادر پرسید:

- آنیسان چی شده چرا اینقدر ناراحت و پکرید؟
- خانم شما نمیدونید که این همسایه هاتون چه آدمهائی هستند.

- کدامشون را میگوید؟

- همین خانم سرهنگ و دخترهای خرس و گنده اش

- مگه چی شده

- امروز رفتن منزلشان بنا به درخواستشان بقچه را باز کردم و پارچه ها را ریختم جلویشان. دو سه قواره از آنها را پسندیدند و آنها را روی شانه هاشون انداختند و گفتند: «آقا نیسان چطوره؟» گفتم: «عالیه. جناب سرهنگ خوششان خواهد آمد.» خانم گفت: «جناب سرهنگ کیه؟ من اینها را می خواهم بخرم و بدهم بدوزند و انشالله هر وقت هیتلر آمد اونها را بپوشم. می خواستم بدونم هیتلر از این رنگها و طرح ها خوشش میاید یا نه!» و شروع کردند به خندیدن و مسخره کردن و لیچارگفتن. خانم شما نمی دونید من چقدر خون خوردم، نزدیک بود خفه بشم.

مادرم آهی کشید و گفت:

- آقا نیسان، اینکه چیزی نیست. همه همسایه ها، از آن جناب سرهنگ بگیر تا بقال سر گذر بر سر تصاحب خانه ما پس از ورود هیتلر با هم جنگ و مرافعه دارند و هر کدوم از آنها آنرا حق خودش میدونه.

منزل ما خانه بزرگی بود که در محله حیاط شاهی قرار داشت. این خانه در اصل متعلق به یکی از وزیران ناصرالدین شاه بوده که پس از درگذشتش وراثت او آنرا به فروش گذاشتند، ولی چون خانه گران قیمتی بود کسی زیر بار خرید آن نمی رفت. پدر بزرگ در اولین نظر خانه را پسندید و اظهار علاقه به خرید آن کرد ولی چندتن از وراثت که بیتابانه در انتظار مشتری بودند همینکه دانستند که خریدار یک یهودی است از فروش خانه باو خودداری

کردند. پدر بزرگ که عاشق حیاط بزرگ و گچ بریهای روی دیوارها با روکش طلائی و شیشه های رنگی پنجره های خانه شده بود از اصرار خود در خریدن این خانه دست برنداشت و با چند ماه دوندگی و پرداخت وجه اضافی به طور مخفیانه به بعضی از وراثت و چرب کردن سبیل دلالها توانست این خانه را به چنگ آورد.

در کوچه قبل از ورود به حیاط خانه به محوطه بزرگی بنام هشتی باز می شد با حوض کوچکی در وسط آن و سقفی بلند و نورگیرهائی در اطراف آن. این هشتی دارای دو در ورودی بود که یکی به حیاط خانه و دیگری به اطاق مستخدمین باز می شد.

از این محوطه هشتی بود که اولین پیام وحشت بگوشمان رسید. صدای عریده چند نفری که فریاد می زدند: «پوست جهود می خریم.» کسی جرأت نداشت در آن تاریکی شب برود و ببیند که اینها کیستند. وحشت زده به یکدیگر می نگرستیم. این سوال در نگاهها موج میزد: «کیستند اینان، آیا همسایه های خودمان هستند یا از محله های دیگر باینجا آمده اند؟» قلب من بشدت می تپید. هر دعائی که تا آن زمان بخاطر داشتم پشت سرهم و با سرعت خواندم. با وجود آنکه معنی آنها را نمی دانستم در بطن همه آن واژه های نامفهوم، از من به خدا یک التماس بود و آن اینکه به کسی صدمه ای نرسد. ساعتی بعد که سروصداها خوابید چند نفر با هم به هشتی خانه رفتند و درکوچه را که گویا برحسب تصادف باز مانده بود بستند.

فریاد نفرت بار خریداران پوست انسان همه جا بگوش میرسید.

یک روز زمستان وقتیکه از مدرسه برگشتم دیدم تقریباً همه فامیل از دائی و خاله و عمو گرفته تا بچه هایشان دور یک جعبه بزرگ که بعدها دانستم رادیوست جمع شده اند و پدر بزرگ پیچی را که روی آن جعبه قرار داشت بطرف راست و چپ می چرخاند. از این جعبه صداهاى مختلفی بلند میشد - صدای موزیک، صدای سوت و آژیر و



پدربزرگ همراه سه مرد که لباس و شکلشان بنظر ما عجیب و غریب و متفاوت بود وارد خانه شدند. هر سه آنها چشمانی آبی با ریشی بلند داشتند و هر یک، یک شاپوی مشگی که ابریشمی بود و برق می زد به سر داشتند. همه لباس ها مشگی و پیراهن ها سفید و کت های همه بلند و شبیه پالتو بود و از زیر کلاهشان دسته ای موی بلند بصورت منگوله روی گوششان آویزان بود. پدر بزرگ آنها را سر سفره نشاند و با آنها مشغول گفتگو شد. بقول خودش با آنها به زبان «لاشون هقودش» یعنی زبان مقدس که همان عبری بود صحبت میکرد. همه ما با تعجب بآنها نگاه می کردیم بالاخره طاقت مادر بزرگ تمام شد و پرسید: «اینها دیگه کی هستند؟» پدر بزرگ جوابی نداد. آنقدر حواسش به مهمانان تازه وارد و سخنان آنها بود که گوئی اصلاً کسی دیگر در اطاق نیست. هر قدر صحبت های آنها طولانی تر می شد صورت پدربزرگ برافروخته تر و قرمزتر می شد و گاه بفارسی ناسزا میگفت: «خدا نابودشان کند. انشالله خیر نبینند. خدا ریشه شان را بکند».

پس از شام رختخواب ها را در اطاق پذیرائی پهن کردند و هر سه میهمانان آنجا خوابیدند. ما همه هاج و واج مانده بودیم که اینها دیگر کی هستند و از کجا آمده اند و گذشته از این نگران حال پدربزرگ بودیم و نمی فهمیدیم که موضوع

صداهای عجیب و غریب با زبانهای مختلف. هیچکدام از ما هیچ چیزی از اینهمه سروصدا نمی فهمیدیم ولی همه سرپاگوش بودیم. پس از مدتی مادرم بصدا در آمد که: «آقا جان دیگه بشه! همه خسته شدند، اقلاً رادیو تهران را بگیری که یک چیزی دستگیرمون بشه» و پدر بزرگ با عصبانیت فریاد زد که:

– خیال کردید من اینهمه پول داده ام و رادیو خریدم که رادیو تهران را گوش کنم؟ مادرم گفت:

– پس چکاری میخواهید بکنید

– من می خواهم رادیو لندن را بگیرم بینم اخبار چیه و چه خاکی برمان شده است.

بالاخره پس از ساعتی کلنجار رفتن صدائی بگوش رسید: «اینجا لندن است» و از این لحظه بود که غم و اندوه زیادتری محیط خانه را فرا گرفت. بنظر می رسید که قدرت نیروهای آلمان آنچنان است که دیگر بهیچ وجه نمی توان جلوی انهدام یهودیان را گرفت. اخبار هر روز وحشتناکتر از روز پیش بود و خبر قتل عام یهودیان در اروپا لرزه براندام همه ما می انداخت. پدر بزرگ متاثر و اندوهگین تر از همیشه بود، ولی بیچاره هنوز هم از عمق فاجعه خبر نداشت.

یکی از جمعه شب ها که پدر و پدربزرگ به کنیسا رفته بودند و ما همه منتظر آمدن آنها برای براخا و صرف شام بودیم، در خانه باز شد و



چیست و ناراحتی بیش از حد او از کجا سرچشمه گرفته است. آن شب همگی دور پدر بزرگ را گرفتیم و او را سوال پیچ کردیم. معلوم شد که این بخت برگشتگان چند تن از پناهندگان لهستانی هستند و هر کدام از آنها تقریباً همه خانواده و بستگان خود را از دست داده اند و خودشان بطریقی فرار کرده و به ایران آمده بودند که پس از آنکه کارشان درست شد با اسرائیل بروند و پدر بزرگ متعهد شده بود که سه نفر از آنها را در این مدت نگهداری کند.

آن شب تنها شبی بود که پدر بزرگ به رادیو لندن گوش نداد چرا که از مهمانان مذهبی خود خجالت می کشید در شب شبات رادیو را روشن کند و به اخبار گوش دهد - و تازه چه خبری صحیح تر و مطمئن تر از اخبار دست اولی بود که این سه نفر با خود آورده بودند.

با ورود این عده از آوارگان اروپائی به ایران و اطلاعات مربوط به کشتار یهودیان و جشت بیش از پیش همه را فرا گرفت از دست هیچکس کاری ساخته نبود.

چند ما بعد یک روز پدرم بخانه آمد و یک راست پیش پدر بزرگ رفت و در حالیکه از شدت عصبانیت و هیجان می لرزید از پدر بزرگ پرسید: «شما میگوئید من با این مشهدی امراله چکنم؟»

مشهدی امراله سرایدار تیمچه ای بود در بازار که متعلق به خانواده ما بود - و ادامه داد که: «این بی صفت بیست سال است که نون و نمک ما را می خوره و من او را از حمالی به سرایداری رسانده ام. حالا صبح تا شب نشسته و علاوه بر حقوقی که می گیره از هر عدل جنسی که از انبار ما خارج میشه حق و حساب میگیره. با وجود این امروز بر سر یک موضوع ساده جلوی من ایستاد و با کمال وقاحت و بی شرمی گفت: بی خود به این تیمچه دل نبندید انشاله هیتلر که آمد خودم صاحب این تیمچه خواهم شد و اگر زنده موندید بجای آنکه من برای شما کار کنم شما برای من کار خواهید کرد.»

از پدر بزرگ، جز اینکه پدرم را آرام کند کاری ساخته نبود.

چند روز بعد که از مدرسه برگشتم، مادر بزرگ در حالیکه برق شادی در چشم هایش موج می زد جلو آمد و گفت: «کف دستت را باز کن». من بخیال آنکه او می خواهد توت یا کشمش یا آب نباتی بمن بدهد کف دستم را باز کردم. او انگشتش را درون کاسه ای برد و چیزی را از درون آن بر کف دستم مالید. گفتم: «مادر بزرگ این چیست؟» گفت: «این حنا است.»

- حنا را که شب عروسی به کف دست می مالند.
- حنا فقط برای عروسی نیست، برای هر شادمانی است.

- مگه چی شد؟
- آلمان شکست خورد و هیتلر هم خودکشی کرد و به دژک واصل شد.

همان شب دستم را شستم که رنگ نگیرد. ولی سالهای سال همیشه بنظرم می رسید که رنگ آن بکلی از میان نرفته و سایه ای تیره رنگ در همان نقطه ای که حنا بدستم مالیده شده بود باقیست.

چند سالی است که احساس میکنم کف دستم بیرنگ شده. نکند دوباره نازیها دارند می آیند؟

Coming Soon To Your Synagogue
THE ISRAEL BONDS HIGH HOLY DAYS APPEAL

<p>8.25% Floating Rate Issue Bond</p> <p>Minimum Subscription: \$25,000</p> <p>Current Annual Interest Rate For bonds purchased through October 1995</p> <p>Bonds purchased in November will receive December 1 rate</p> <p>Maturity: January 31, 2003</p>	<p>\$100 State of Israel Certificate</p> <p>Non-interest bearing</p> <p>Maturity: 5 years</p>	<p>\$500 Minimum Subscription</p> <p>7th Development Issue Current Income Bond 4.00%</p> <p>Maturity: 15 years</p>	<p>7.00% 5th Individual Variable Rate Issue Bond</p> <p>Minimum Subscription: \$5,000 (\$2,500 or \$2,000 for IRAs only)</p> <p>Current Annual Interest Rate for bonds purchased through October 1995</p> <p>Bonds purchased in November will receive December 1 rate</p> <p>Maturity: 12 years</p>
--	---	--	---

This is not an offering which can be made only by prospectus from:



6222 Wilshire Boulevard, Suite #300 Los Angeles, CA 90048-5123
 (213) 939-3000 (800) 922-6637



NEW

\$100

State of Israel Certificate*

**A MEANINGFUL GIFT
 FOR ANY CELEBRATION!**

Bar/Bat Mitzvah ... Wedding ... Birth ... Birthday ... Anniversary

*Pass on the tradition of supporting Israel
 through your gifts to family and friends*

* The State of Israel \$100 Certificate is non-interest bearing, matures in 5 years, and after one year can be redeemed in Israel for Shekels or used toward a round-trip flight to Israel on El Al Israel Airlines, under current provisions.

This is not an offering which can be made only by a prospectus from Development Corporation For Israel
 6222 Wilshire Blvd., Suite 300, Los Angeles, CA 90048 (213) 939-3000



A House

Sion Ebrahimi

خانه

از: سیون ابراهیمی

There's a house that belongs to you and me;

In a time - I don't know when

In a place - I don't know where

And I don't know if it's walls are as shiny as gold

Or as rusty as copper.

There's a house, though

Full of windows, all open:

At a time towards the sun

At a time towards the moon.

Behind every window, one of your poems

Carrying your voice like an intoxicated nightingale.

My poems burn in the presence of your voice and breath.

There's a house - with you and me in it;

A mattress of rainbows

A blanket of your hair

And the floor, covered with jasmynes.

The dance of your body on my skin.

For one second your presence

And the next, you slip into my heart.

Our house is as real

As the innocence of love.

خانه ای هست از آن من و تو
در زمانی که نمیدانم کی
در مکانی که نمیدانم کو
و نمیدانم، که درودیوارش
به طلا اندوده است
یا که دود آلوده است.

خانه ای هست
که پر از پنجره است، همه باز
گه بسوی خورشید،
گه بسوی مهتاب
پشت هر پنجره شعری از توست
که صدای تو از آن میآید،

می نشیند لب هر پنجره چون بلبل مست،
شعر من پیش صدا و نفست میسوزد.

خانه ای هست که تو در آنی و من
تختخوابی که بر آن میخوابیم
تشکش قوس و قزح
پرنیانش، خرمن گیسویت
و زمین پوشیده از گل یاس

برتنم میرقصی
لحظه ای، روبروی منی و لحظه دیگر
بدرون دل من می لغزی.

خانه ما
باندازه معصومیت عشق حقیقت دارد.

the beauty of the mind, soul, and spirit that is the true Judaism. I am content that I can learn a Blat of Gemara, but I am infinitely more proud to have an understanding of my religion, of feeling its warmth, of seeing its brilliance. But this class is special because of the amount of growth we its members, have all undergone as young Jewish men. I am not the only person on this stage to have come from a non-religious home. Many of my close friends have also taken this journey. They have also found in YULA a shining jewel, a valuable treasure the presence of which will not only make them the richest of men, but with a shine which serve as the guiding light in their lives, keeping them on the path of *Ahavat Hashem* and *Avodath Hashem* throughout.

Few of us know what turns our lives have yet to take, which adventures we are yet to face, or where we will be in twenty years. Some of us are not even certain where we will be next year. But one thing is for certain: Wherever we go, whatever we do, YULA has prepared us. At YULA we have acquired the intellectual skills with which to face the modern world and be successful, regardless of what endeavors each one of us may undertake. But more importantly, we have found an understanding of our religion; a respect and a love for our God and for Judaism that will allow us to face this modern world with our heads lifted up high.

Wherever we go, we the class of 1995 will carry in our minds the intellectual gifts we have been given, and we will carry in our hearts the true devotion to *Torat Hashem* and *Derech Chaia* needed for religious survival in today's world.

یک محاسبه ساده

- * شوفار به ۵۵۰۰ نشانی فرستاده میشود
- * هزینه ارسال ۵۵۰۰ فلایر به ۵۵۰۰ نشانی بین ۸۰۰ دلار تا ۱۸۰۰ دلار است
- * هزینه آگهی برای هر صفحه در داخل شوفار، هر شماره فقط ۲۵۰ دلار است

برای شناساندن کالا و خدمات شما
آگهی در شوفار بهترین و ارزانهترین وسیله است

YOUNG TALENTS

Farbod Solaimani

Born in Tehran in 1977, Farbod migrated to Los Angeles in June, 1987. He attended Emek Hebrew Academy and Hillel Hebrew Academy and has recently completed high school, at Yeshiva University High School of Los Angeles, graduating as valedictorian of his class.

Present at his commencement exercises to witness the honors bestowed upon this Iranian Jewish young man of outstanding talent were Rabbi David Shofet, Mr. Solomon Rastegar, President of the Iranian-American Jewish Federation, Sion Ebrahimi, Editor-in-Chief of Shofar and Dr. David Foroozanpour from Nessah Educational and Cultural Center.

The following excerpts were taken from Farbod's graduation speech.

Rabbi Hier, Rabbi May, Rabbi Tandler, honored guests and faculty. As my classmates and I appear here tonight, we are entering upon a new era in our lives. While we sit anticipating our diplomas and eagerly awaiting the challenges ahead, we face a two fold question. First, how have we, as Orthodox Jews living on the brink of the Twenty First Century grown during our years at YULA, and where do we go from here?

To me, the first of these questions has special significance. Having emigrated here from a Moslem country, I had never before experienced true religion. Judaism had been merely an obligation, an intellectually useless exercise to be endured one day a year. But YULA offers more than a basic knowledge of Jewish law along with its outstanding secular studies curriculum. From the first day, I was surrounded by caring rebbeim who had dedicated their lives to Torah. Through these rebbeim I was able to understand the meaning of the quote in Pirkel Avoth: "This is the way of Torah: Eat bread with salt, drink water with small measure, sleep on the ground, live a life of deprivation - But toil in Torah!"

I saw for the first time in my life, capable men - men with intelligence, men with charisma, men with a great chance of striking so called "success" in the outside world - and these men were committed wholly and full-heartedly to learning and living Hashem's Torah. These men hadn't been thrown into their professions, these men hadn't chosen their line of work on the basis of financial profit; rather, they, their wives, and their children had decided to devote their lives fully to Hashem, and I could see that this decision had rendered them the happiest people on earth.

My rebbeim, my friends and the special *Ruach* - the warm, and carming Jewish atmosphere in their extraordinary school offered me not only the secular studies background I would need to successfully overcome any obstacles in the modern world, but also showed me

to be realistic. And so I would be married in a hotel, with a predetermined guestlist of hundreds of strangers, some unrecognizable behind the many layers of makeup and sequins, all unanimously outfitted in funeral black, choosing between salmon and chicken, griping about their seating location ...

Hilda's house was located north of Santa Monica but south of Wilshire. THEY had rated this location "average" at best; but I could take comfort in the fact that at least her family had recently moved up from the dreaded "818" valley area. The meeting went as expected, like all other business transactions. As collateral for their daughter Hilda, I would provide the BMW black, with the series number not lower than 500; as well as an apartment in the Wilshire Corridor, square footage greater than 2500, floor number greater than 12. As prescribed by the Guidelines, the engagement party would be paid for by her family; the wedding by mine. Hilda's diamond ring would be 3.2 carats minimum (her father had started the bidding with 6 carats, mine counteroffered with 1.5, and they settled at 3.2). Her father offered to buy me a Rolex, but when I told him I was allergic to gold he seemed very pleased. But I believe he was also insulted when I refused to put my hand on the Holy book while disclosing our financial status. However, I did promise to fax him my tax returns and bank statements for the last seven years (that is, beyond what is recommended by the Guidelines) as a gesture of good faith and cooperation. This finally appeased his anger and suspicion.

As I was taking my leave, Hilda's father reminded me of two points: First, all food and drink at the wedding, from the sushi to the ice cubes, would have to be certified Glatt Kosher. (This was another thoughtful requirement by the Guidelines). Second, prior to the engagement, a lamb weighing no less than thirty six kilograms was to be sacrificed in the parking lot of our building ...

That was when I woke up in a cold sweat. It was 5 a.m. I took a deep breath and sat up. Never before had I felt so relieved, so free -- like a prisoner who had been released after years of confinement. It was a wonderful life. I got up and went for a walk. THEY were still in a deep sleep; I on the other hand had never before felt so awake, and as I walked among the trees, I dreamed of my soulmate...

SHOFAR

Is looking for you.

Have a thought? A poem? A story or essay?

We're Listening.

The Deep Sleep

Amir Ohebsion

It all started when I found out that I had become engaged. My mother told me. She had been informed by her best friend, who in turn had heard it from THEM. As word had it, the date had not yet been determined; but that was only a minor detail which would be worked out later. The important thing was that the bride-to-be and I had gone out twice, and certainly did not dislike each other. Marriage was inevitable. Love would come in time.

Actually I had not planned on getting married, but if THEY were expecting it, how could I disappoint? Besides, it would have to happen sometime with someone, so why not now, and with her? The background checks had already been conducted by the Persian Information Super-Highway (PIS). THEY had not yet announced the final results, but the preliminary reports looked promising. Although her fourth cousin had married a non-Jew, he *had* agreed to be circumcised at the tender age of 33. As for me, THEY were apparently fully aware that my good friend had studied English Literature in college, and had chosen not to hold that fact against me -- at least for now.

The next step was the official notification of the bride-to-be, and that was my job. "To whom am I getting engaged?" I asked my mother, just to be sure. "Hilda," she replied (the name may have been changed to protect everyone involved.) As I walked to the telephone to notify Hilda, I remembered how I used to imagine encountering my future wife: she would appear one day like an angel, and I would recognize her immediately; there would be no need for words - a mere glance, a smile would suffice, like in the old movies with Gregory Peck and Ingrid Bergman. Fortunately, in the last few years THEY had brought me to my senses and taught me to abandon such foolish romantic notions. Practicality was key. Willfulness was the enemy.

So I cleared my head, picked up the phone, and dialed Hilda. She lived in the 310 area code, which thankfully THEY had given a "preferred status". Hilda told me that she too had heard the news from her mother, although she would have preferred for me to have proposed in person, on one knee, with flowers all around and some sort of music playing. I told her that this was naive, and convinced her that she should be thankful to be getting married at all, despite having passed the Age Limit of twenty-two. (There had been a prior engagement on her part, but it had dissolved when THEY had disapproved of the suitor's last name). "Of course, you will have to meet my parents first," she said.

Driving with my parents to Hilda's house I once again thought back to the old days, to the archaic picture of my wedding that had once filled my head: It would take place out in the open on a Sunday afternoon, with 50 of my closest friends and relatives, all dressed in colorful summer clothes, basking in the sunlight ... But THEY had taught me to forsake such fantasies,

movements of the day, which they believed to be inspired by the prophetic concepts permeating Judaism; but they stayed far away from the synagogue and religious rite and ritual.

No such politicalization has even entered the minds of those whose parents are Farsi-speaking. On the contrary, they have taken on the democratic values of America without giving up their strong Jewish identities.

The single most unifying force in the Persian Jewish community remains the family unit, a lesson that Americanized Jews should learn all over again. A close bond between the two groups, Persian and American, would be of enormous benefit to those born on this side of the Atlantic, bringing back, beyond mere memories, family gatherings, and the unity and support family provided that makes one impervious to cultural inroads threatening to undermine identity.

This is, perhaps, the most compelling argument for the two communities to get to know one another better. Each has much to give to other, and the unifying force of our common Jewish commitment gives us further opportunity to enrich our present and our future.

At the Balcony

Rebecca Moradian

The day terminates
as I look into a Sapphire sky
it speaks to me in Silver rays
after a bleeding sun goes to sleep

I stand above parked cars
waiting for a vacant street
to witness pondering minds
circle through tension

Traced eyes drill upon a Red light
to escape from the privileged Green
just to go to a place called home

Deep breaths do not fill a hollow longing
after swallowing demands from another's request
and forgetting my own

A few hours slip away
and time unfolds its spell
to devour the sweet taste of Chianti

Images pound at the head like drums
numbing the body with Red substance
until the morning breaks
with a new sun.

POINT OF VIEW

Two Paths, One Goal

**Rabbi Zvi Dershowitz,
Sinai Temple**

Decades from now, sociologists will look back on today's era of integration and tension that characterizes the interaction between the relatively new Persian-Jewish element and the total Jewish population of Los Angeles.

What will they find? How will they describe the dynamics that underscore this fascinating phenomenon? One thing is certain: Unlike other Jewish migrations to America, that of the Persian Jews has some fascinating qualities.

The Jews of Eastern Europe coming to America were mostly poor, though culturally rich. It took well over a generation for their people to climb the social and economic ladders. It is their grandchildren who today enjoy status and wealth.

Persian Jews achieved the same degree of success in less than a decade, by dint of their high educational level, economic advantages, their ability to adapt to the American economic system and their powerful sense of Jewish identity.

Eastern European immigrants were saddened by their children's failure to observe Jewish ritual and abandonment of Jewish values. Their native language became an anathema to the children they raised in America who disdained speaking Polish or Russian on American soil; even the Yiddish language quickly disappeared. In a way, their rejection of their mother tongue symbolized their rejection of their parents' past.

Not so with the Persian Jews whose "patriotism" is reflected not as a love affair with an Iranian regime, but rather with the richness found in over two millennia of Persian culture, art, music and poetry. Today, Farsi is taught with considerable pride to American-born children of Iranian Jews.

Jewishly, the scene is a bit more confusing, as the younger generation seeks to maintain their parents' values while replanting roots in America. For those Iranians with strong family ties, Jewish expression continues to be comfortable and comforting - unlike the rejection experienced by the young Jews of Eastern Europe whose parents' thick Yiddish accents made them squirm in discomfort and embarrassment.

Though fewer in number than their current American counterparts, increasingly, young Persian Jews of marriageable age are "opting out".

Two factors combine to play a significant role in the choice of partner. The intended mate must be Jewish. But there is also a strong tendency that he/she also be of a Persian background. It is difficult for a non-Farsi-speaking person to integrate into Persian-Jewish families, precisely because both Jewish values and the Persian culture remain as very powerful forces in the day-to-day life of these extended family units.

This may change in a decade or so, as it already has in some isolated cases; but today, for the most part, it is still the prevailing view.

Yet another historical comparison between previous immigrants and the Jewish-Persians is valuable. At the turn of the 20th Century, children of Jewish immigrants all too often rejected their parent's faith while remaining culturally Jewish. Many attached themselves to the socialist

- using a corporation as a mere instrumentality or conduit for the business of an individual or the business of another corporation;
- concealing and misrepresenting the responsible ownership, management, and financial interests;
- disregarding legal formalities and failing to maintain arms-length relationships among related entities;
- using the corporate entity to procure labor, services, or merchandise for another person or entity;
- diverting assets from a corporation by or to a stockholder or other person or entity, to the detriment of the creditors of the corporation;
- manipulating assets and liabilities between entities so as to concentrate assets in one and liabilities to the other;
- contracting with another with the intent to avoid required performance by using of a corporate entity as a shield against personal liability;
- using a corporation as a subterfuge in illegal transactions;
- forming and using a corporation to transfer to it the existing liability of another person or entity.

Most attorneys and accountants agree the most important of the above listed factors is 'undercapitalization'. Though most new businesses run in the red for the first year or two, it must be established there is, at the inception, a reasonable expectation of making a profit and that monies with which the corporation is started will be enough to pay its operating expenses for a reasonable time. 'Reasonable' is, of course, a subjective determination and varies in each individual case. What is "reasonable" will be determined by the court in the event of a lawsuit.

Other factors considered to be of more major importance are failing to keep corporate minutes and proper corporate documentation, failing to keep arms-length relationships among related entities, and action taken within the corporation that might be construed to have been done with the intent to defraud anyone in any way and take cover behind the corporate veil.

For the most part, the things which motivate many new and/or existing business owners to incorporate can be addressed in other ways, e.g., insurance coverage, for one. It is always recommended to seek the counsel of both a reliable attorney and accountant to whom full disclosure of all information being considered be made. Incorporating can be both costly and paper-intensive. If it's not absolutely, unavoidably necessary, this writer believes Independent Business has enough to worry about without the additional headaches it brings.



گیتا کروبیان

وکیل رسمی دادگستری امریکا

GUITTA KARUBIAN
ATTORNEY AT LAW

(310) 858-6464

* Attorney at Law
* Real Estate Broker

صددرصد برنده بودن در تمام دعاوی، با بیش از ۱۹ سال سابقه و تخصص در
املاک * مهاجرت * امور تجاری

با توجه شخصی به هر مورد

'Piercable' pertains to what's known as 'piercing the corporate veil.' When a corporation fails to follow certain guidelines while engaging in normal business operations it allows the corporate 'veil' to lift resulting in personal exposure of officers, shareholders, and Board of Directors members in the event of lawsuit or tax assessment.

Having read this I'm sure what comes to mind is ... What exactly is the procedure used to 'pierce a corporate veil?' What does it take to be pierced. One mistake with my record keeping does that do it? And what happens to me if my corporate veil is pierced? I don't balance my checkbook, you sue my corporation, I lose my house? Well not exactly. We're not attorneys but with the help of the California Corporate Practice Guide and plenty of experience consulting in this area with attorneys, we'll attempt to explain in a general sort of way the whys and wherefors of 'piercable.'

Let's do this by example. John and Mary Doe feel they have been wronged in some way by the Alef Bet Corporation. They consult Attorney Smith. Attorney Smith agrees there is in fact cause for a lawsuit and one is filed; John and Mary Doe vs. the Alef Bet Corporation. Now what?

Attorney Smith initiates a legal procedure know as 'discovery' because it could result in a better outcome for his client. Through discovery Attorney Smith attempts to find out more about the Alef Bet Corporation: What is the business about? Who is behind the corporation? Who owns the shares? Who are the officers? Is the company solvent, in trouble, doing well? Has the corporation in any way, whether during, outside of, or when initiating the normal course of business, done or not done anything that might render it's veil piercable; anything that threatens the integrity of the protective corporate shell?

If Attorney Smith finds this the case, he will amend the law suit to include the names of the corporate officers and members of the Board personally, possibly persons authorized to sign corporate checks, etc. Assets belonging to any of the afore-mentioned are now at risk if, in fact, monetary damages are awarded.

What are some of the ways your corporation can be rendered piercable? According to the California Corporate Prac-tice Guide, Second Edition and Associated Vendors, there exists a comprehensive list of factors that courts have considered when determining whether to allow for the piercing of a corporate veil. Among these are the following acts by a corporation and the people involved therein:

- commingling of funds and other assets;
- unauthorized diversion of assets to other than corporate uses;
- treatment by an individual of the assets of a corporation as his or her or their own;
- failure to obtain authority to issue stock;
- holding out by an individual, that he or she is personally liable for the debts of the corporation;
- failing to maintain minutes or adequate corporate records;
- confusing the records of two separate entities;
- identical equitable ownership of two entities;
- supervision and management of two entities by the same Board of Directors and management teams;
- sole ownership of the stock of a corporation by one individual or the members of one family;
- use of the same business location or office by two or more entities;
- employment of the same attorney or employees by two or more entities;
- undercapitalization;

Maintaining the Integrity of the Corporate Veil

A Brief Guide for Small Business

Robin Baxter,
Tax & Business Consultant

Ms. Baxter entered UCLA at the age of 15 where she majored in Accounting and Business, simultaneously completing her accounting internship with the firm then know as Touche & Ross, at that time the fourth largest CPA firm in the world.

Ms. Baxter is multi-talented. As anchor of her own radio show, she produced and hosted a popular financial informational program for KMNY Money Radio in Orange County serving 22 affiliate stations nationwide, discussing the economy, stock market and investment analysis, and hosting noted guests in the financial world, including representatives of the World Bank.

Music is one of her many interests; Robin has signed a recording contract with RCA as a blues singer.

Robin is an active participant in various organizations throughout the Jewish community. She is a member of the Kol Tikvah congregation in Woodland Hills, a member of the National Council of the Jewish Women working primarily with children and has interfaced with the Jewish Defense League.

Over the years Robin has built a successful business and tax consulting firm, presently concentrating on the intricate and manifold business and tax needs of independent business and has developed an expertise in traversing the complexities of the Internal Revenue Code.

Ms. Baxter's office is presently located in Sherman Oaks. Her telephone number is (818)784-0237.

* * * * *

Once upon a time incorporating your small business was a surefire way to protect you and yours from liability pertaining to business activities. Not so anymore!

With the 1986 Tax Reform Act, and the accompanying legal changes it encouraged, it is no longer possible to have your personal assets 'automatically' protected from a lawsuit and/or seizure as the result of business activity. And this is true whether or not you have incorporated. The information contained here is designed to help you avoid the pitfalls of becoming 'pierced'.

According to the California Corporate Practice Guide Second Edition, page 133 351; "Corporate existence should be thought of in terms of two distinct phases, the first or formational stage, and the second or operational stage. Just as failure to follow proper procedures in the formational stage may lead to a defectively formed corporation, so failure to follow proper procedures in the operational stages may cause fatal defects in the corporate shell resulting in the loss of the advantages of incorporating in the first place."

live music, drinking free alcohol and eating an assortment of hors d'oeuvres, seeing members of our community unite and perpetuate our culture. We love weddings. And the whole "wedding" atmosphere seems to sell. Its the highest of the "high kelass".

Pretty soon the conversation will be like this: "Did you hear about the new Chelo Kaboby? Its so elegant and classy. They don't even have tables. The whole dining room is like the lobby of the Beverreh Veelsherr. They have no waiters, busboys or

even menus. They have these guys wearing tuxedos, carrying trays of hot beef and chicken with toothpicks and napkins. And Martik and the Black Cats and Vigen play there and every night they have an actual bride and groom and an actual rabbi and an actual wedding ... oh my goodness its so high kelass ..." ... and people will be walking around in their best clothes and jewelry, bowing and smiling, "may we have a chelo kaboby for *your* son one day, God willing."

Travelling

Guitta Karubian

The ground I walk shakes beneath my feet;
And as I walk on rocky hills
I wonder why I haven't died.

My childhood years all drifted by;
Life was sweet and simple then.
I wonder why I haven't died.

As I grew old my heart grew hard;
Times passed faster and I cried less
I wonder why I haven't died.

I gave my love so many times;
Yet now alone and without love
I wonder why I haven't died.

Here I am. Look at me. I'm old with wisdom in my eyes;
Yet still I do not understand
I wonder why I haven't died.

table, for the first couple of minutes after minutes after the food has arrived we are silent. We are mixing our rice with a raw egg, or with butter, or with plenty of Somagh. We're exchanging a chunk of *Barg* for a piece of *Joojeh*. We're passing onions. "Who doesn't want their tomato?" "This tadeeg is too chewy." "This gheimah is sour." "Don't finish it all." And so on. I have made a perfect spoonful: a hot chunk of *Barg*, a piece of tomato, buttery rice, *Somagh* and onion. Big spoonful of perfection ready for me, ready to get rid of my hangover, ready -- but wait. Suddenly my Dad gets up. Then my brother-in-law. Then my mother and sister. They're all doing the bowing and smiling. Everyone at our table is standing up and bowing and smiling and I can hear "*Saalam, khosh amadeen, haleh shoma*" etc ... its Mister (fill-in-the-blank)-ian-zadeh-pour, the cousin of the uncle of the wife of our third cousin, and very respected man. We must all get up and bow.

But I am in a dilemma. Its the perfect spoon, waiting there for me. I can smell the perfectly marinated high quality beef, the slightly tangy *somagh*, the dripping tomato, the hard onion, the soft, hot buttery rice. I've created a masterpiece on the end of a large spoon and if I don't eat it immediately it'll fall off the perfectly balanced spoon. It'll be worthless. The first spoonful is the magic spoonful, the best one. Am I supposed to put it down and say hello and bow? Why? Is this a restaurant or is this a wedding? Did we come here to eat or to make social contacts? My mother's lip is starting to disappear. She's giving me that look. She's starting to talk to me in that "magic" way of hers where her lips and teeth move violently but no sound comes out. Its her way of telling me what to do "secretly". But the spoon, full of that good stuff. But her lip is almost gone. The steam is still

rising from the spoon. What can I do? So I make a decision. As they're all bowing and "*Ghorbooneh shoma*"-ing, I shovel that spoon into my mouth and close it and begin to chew. Its hot. Burns the roof of my mouth. I chew quickly, try to swallow as I get up. My cheeks are full of meat, rice, tomato, onion. I bow. I smile. There's bits of *Barg* and tomato skin stuck between my teeth, my breath tastes like raw onion, my fingers are shiny from melted butter: "Salaam, haleh shoma," I blurt out, bits of rice flying from my lips. One hits Mister (fill-in-the-blank)-ian-zadeh-pour right on the chin. And it stays there. We'd all like to pretend that we don't notice, but as I look around there's no chance of that. Everyone is stunned: My father's smile is frozen on his face. My sister and her husband immediately make themselves busy by reaching down to grab Daniel from beneath the table. My two brothers look at the ceiling. My mother has eaten her lower lip completely. Its not there anymore. And little Adam, with his little fingers wrapped around a half-melted sugar cube, is staring right at me with his mouth wide open and his eyebrows raised. Whoops. But what can I do? Is this a restaurant or a damned wedding? We came here to eat! I know, its a classy joint, nice furniture, good meat, real classy. But if we can't eat then what's the point? If I wanted to wear a suit and shave and be polite to everyone I'd go to a wedding, not to a Chelo Kaboby.

I don't think that we, as Iranians, are too social, although we seem to make every aspect of our lives a social event. I don't think we, as Iranians, are too formal, although it seems that even when going to the beach we wear suits and ties. I just think that we, as Iranians, are completely fascinated and preoccupied by Weddings. We love weddings. Dressing up, smelling good, seeing people we know, dancing to

tense? She is aware of all the people she knows who are sitting all around her. She thinks we're at a wedding or engagement party. And so do all the other "guests" in the room. As we enter the restaurant and walk toward where my mother is sitting, her bottom lip has almost completely disappeared. She has noticed the jeans, the worn t-shirt, the whiskers, and those damned glasses. Her eyes are burning a hole through me. Without words she's saying "How could you come here dressed like that? In front of these people. Are you trying to embarrass us?"

Soon her lower lip returns to where it belongs, beneath her lovely teeth as she forces a very sociable smile. "Isaac Joon," she says to me extra loudly, "Doctor Mina is here, did you see Doctor Mina? Did you say Hello to Dr. Mina? Say Hello to Doctor Mina, Isaac Joon. And she smiles big, waves her hand toward "Doctor Mina" and waits for me to do the sociable thing: bow my head, smile, shake hands, kiss on both cheeks, present a bouquet of flowers or a bottle of cognac ... Is this a restaurant? Or is it a wedding? Its bad enough being treated like a child, being told who to say Hello to at weddings and engagements. But at the restaurant too? I refuse! I take a stand! As an act of defiance I decide to simply be a rude customer with a hangover who just wants to eat some really "exceptional" meat and get the hell out. Which is what I am. "What?" I yell back to my mother even louder. Her lower lip is starting to fade. "What did you say? Who? Who the hell is Doctor Mina? I don't know any Doctor Mina. Is this our table? Did you order the *Tadeeg* and *Gheimeh*? Give me an onion!" Its gone. Her lip. Its disappeared again. I have successfully sent her the message to leave me alone and as she tries to remain calm, she begins to feed sugar cubes to my little nephew who is crawling on the table.

My sister is upset with the mother for feeding sugar cubes to her baby who is crawling on top of the table. Her other child is crawling beneath the table over our legs. The waitress can't find us a bigger table and my Dad's getting upset and so is the waitress and she begins to argue with my sister who is also busy pulling sugar cubes from her son's fingers while my mother continues to put new ones in his other hand -- its a mess. And to make it worse, there are so many familiar "guests" at this wedding/chelo kaboby: the latest wedding couple, fresh from their honeymoon in the Fiji Islands, is sitting behind us with both their families. Its their first Chelo Kabob together since The Big Wedding. Next to them sit the families of young "Nam-Zad" couple. They're enjoying the first of what they hope will be many Chelo Kabob Sundays to come. And look, next to them is Mister (fill-in-the-blank)-ian-zadeh-pour, the cousin of the uncle of the wife of our third cousin. It would be impolite not to say Hello to all of them. Everywhere you look people aren't eating; they're silently bowing their heads and smiling in salutations. The place is full of people bowing their heads in silence and politely mouthing "Hello" and "*Kosh Amadeen*" to each other. As if they're all the hosts and the guests of their own little wedding. In front of each of the, their *Soltani's*, *Barg's*, *Joojeh's* and *Joojeh Koobideh's* are getting cold. Is this a wedding or is it a Chelo Kaboby? How can anyone eat under these conditions?

We'll finally we're all seated. The bread, butter and onions have arrived. The *Doogh* has arrived. Three *Soltani's*, two *Makhsoos*, one *Joojeh* with bone, one *Joojeh Koobideh*, one *Tadeeg* and *Gheimeh* and a "Snevup" for little Daniel have all finally arrived. So, you think we can eat in peace? It smells good. It must be that "quality" meat, that marinate, that saffron rice. At our

Is this a Chelo Kaboby, Or is this a Wedding?

Michael Isaac Stokrian

"Have you heard about the new Chelo Kaboby?"

"Which one? The one in Beverreh Heells?"

"No, not that one."

"Is it the one in Vestvud or the one in the Walley?"

"No, no none of those. Its the new one, on Santa Monica."

"Oh really? Its new?"

"Well, it used to be another Chelo Kaboby. But now its got a new owner who also owns one in Lagoona Beech."

"Is it good?"

"On, its the best. The best. They say the meat is real good. Really good meat. Most of the Chelo Kaboby's don't have good meat anymore. They use cheap meat. They don't marinate it properly. But this place, I hear, has fantastic meat. Fresh meat. Good meat. Marinated meat. And the decor. Oh, the decor, its so elegant. So classy. Beautiful flowers on the tables, elegant furniture. Its real classy. Like a wedding. We're going there Sunday afternoon."

"O.K., we'll see you there."

This is the conversation that buzzes on the fiber-optic-network across the community. So it was no surprise that on Sunday morning, as I lay in bed suffering from my weekly hangover, I got a call from my youngest brother who was organizing a family lunch at the New Chelo Kaboby. "Be

there at 2.30 or they'll give our table away. Don't be late."

As we drove up, right on time, I could see my parents walking in, my brother on the sidewalk and my sister with her husband and her kids double parked in the car ahead of us. They're looking for a parking space and drive off. My brother sticks his head in the window and says, "Man, its like a Persian Wedding in there. Everybody's in here." And me in a t-shirt and jeans. And me with whiskers. With a headache. Without my contact lenses, wearing my glasses. How could I have been so careless! What was I thinking? Oh well ...

As we open the door there is a gush of sounds: utensils hitting plates, Persian music in the background, voices rising and dipping like birds chattering towards the trees at dusk. I see my parents. My father is wearing his "Sunday Afternoon Chelo Kaboby" suede jacket and slacks. He is negotiating with the head waitress for a table that will comfortably seat seven adults and two children. The place is packed so this is going to be a difficult task. My mother is wearing her elegant-yet-casual Sunday afternoon Chelo Kaboby pant-suit. Her hair is combed perfectly. She is wearing lipstick, but you can hardly tell because she is tense. When she's tense her bottom lip disappears inside her upper teeth. And why is she

I have lived in several countries and I have travelled all over the world. I have met and talked with all kinds of people. All of this has made it even clearer to me that we Jews are still but a tiny minority, and that most people still neither understand our tradition nor appreciate our role in history.

Therefore, we must be motivated to actively support Judaism with our presence, our time, our energy and our finances. Like any chain, our chain of Judaism can only be as strong as our weakest link. And we of the Jewish faith know all too well about chains, because chains are symbolic of our thousands of years in bondage. If we as individual Jews remain faithful and committed, and if we join together, our chain will be so strong that no one can ever divide us or hurt us again.

I am being honored tonight for doing what things are really our basic duty to do as human beings. We may be from various backgrounds and cultures, we may even speak different languages - but we all believe in **Judaism** and *that* is the bind that holds us together.

Finally, let me thank all of my dear friends who so generously supported tonight's event, the funds of which will go to so many needy causes, and the entire "Burning Bush Award" Committee for their hard work in making a truly wonderful evening.

Thank you very much for this honor and may God bless you all.

تلفن ۲۴ ساعته

(310) 858-1234

9301 Wilshire Blvd, Suite 409
(at Rexford)
Beverly Hills, CA 90210

دکتر جیکوب اسحق اف

دندانپزشک

استادیار دانشکده دندانپزشکی U.C.L.A.

دندانپزشک کودکان و بزرگسالان

- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

For my entire life, I have always believed in service to my temple, the Jewish community and to the community in general. I guess this was born in me. I grew up in a family that was devoted and committed to the Jewish tradition and Zionism for as long as I can remember. My brothers, sisters and I were taught by our parents that it is our duty to give back to society according to how we have been blessed and not for any credit or reward. However, make no mistake, I am deeply honored and proud to accept this recognition tonight. There is a special feeling that is very difficult to describe on receiving an honor from the temple and the people that I love so much.

Please allow me to introduce members of my family who are here with me tonight to share this special evening. In the tradition of Sarah, Rebecca, Rachel and Leah, I would like to introduce the most important women in my life:

My mother, Touba Soomekh, who is the matriach of the Soomekh family. She has led and inspired us to be a close and very loving family.

My loving wife, Karen, I am so proud of her. After our children became adults, Karen went to law school, graduated in the top of her class and is now a successful attorney in a prestigious law firm.

Our three beautiful and loving daughters: Laleh, Laden and Rachel and our future son-in-law Parham Farahnik.

I am also happy and grateful that the rest of my family is here with so many of my friend to celebrate this special evening.

My heart is full of love and appreciation tonight. I am proud of my tradition, I am proud to be a Jew, and I am proud to be an American. I feel that today is a golden time in the history of our people, especially here in the United States. Today, as we approach the new century, Jews have more opportunity than ever before to be successful and to more openly express themselves. In fact, throughout the world, everything is now more open to us and that has been made possible because of the development, growth and stature of the State of Israel. That State is so important and symbolic to us; and it has been so necessary, so helpful in telling the rest of the world just who we are. We should feel very good about the next generation of Jews because they are lucky to be raised living with the State of Israel as a real part of their life, as a visible symbol of their tradition. For this reason alone, it is our duty to support the State of Israel with all our hearts, minds, and our souls.

For generations, Jews have been internationally recognized and honored in many areas, such as science, education, politics, health, medicine, technology, arts, music, theater, as peacemakers, statemen, and in every phase of life. This list can go on and on.

However, in spite of all the good going on, we can not relax. We can not afford to rest on our accomplishments. Anti-Semitism is still with us and, unfortunately, some people are filled with so much hatred that they are just awaiting the opportunity to hurt us - to make us stumble and fall. Almost everyday we see examples of this on television. We hear it on radio talk shows and read of it in our newspapers: The hate that many still have for Jews and the continuing spread of anti-semitism.

longer maintain the grounds and still make a profit; so there is no one to care and nothing is done." As a member of Sinai Temple's "Mount Sinai Memorial Park Sales Policy" sub-committee, Moussa Khan is on a mission to educate the Iranian Jewish population here in Los Angeles to the facts. "Mount Sinai Memorial Park is the only cemetery in Southern California that belongs to a Jewish, non-profit organization, Sinai Temple. And so, unlike other cemeteries, it will be maintained in perpetuity. Furthermore, Mount Sinai Memorial Park has agreed to designate a portion of its grounds to Iranian Jews and has named that portion, 'Behesht'. In the coming years, it will become very important for our people to realize these facts and act on this information."

On April 30, 1995 Sinai Men's club honored Moussa Soomekh, presenting him with the Burning Bush award in recognition of "his inspirational leadership and dedication to his Jewish heritage." The guests attending comprised the cultural spectrum from Iranian through Iranian-American to American.

Mr. Soomekh addressed the audience upon receiving the award. Rarely has one's

moments in the limelight been put to such selfless use. At a time when family and friends had gathered to acknowledge him personally, Moussa deftly turned their attention away from himself, to focus on the issues that concern him - issues of concern to us all. With his first words, he captured my attention and the attention of everyone there. The fidgeting audience maintained total silence as he spoke, bespeaking of the respect with which his words were met; his message of truth and commitment deeply touching all who listened. The message he imparted was a meaningful message of unity and hope. His personal charisma radiated through his dignity of presence.

With Mr. Soomekh's permission, Shofar has reprinted herein the greater portion of his evening's speech. We know our readers will not only recognize the significance of its content, but also understand that is the mark of a man whose priority is clearly not the "I" but the "Issue". Shofar proudly honors a man who honors his community, for Moussa Soomekh is a man whom all we Jews, whether Iranian or American, are truly proud to call our own.

Acceptance Speech

Delivered by Mousa Soumekh,
April 30, 1995

It is with a warm heart and sincere gratitude that I say "Thank You" to the Federation of Jewish Men's Club of Sinai Temple for this honor. Frankly, I was overwhelmed when the President of the Men's Club told me that they had chosen to honor me. I was caught completely by surprise. Although I have been a member of Sinai Temple for 15 years, I never really felt that I did more than a lot of other members of our temple and I never thought that I did more than what was expected of me.

SHOFAR HONORS . . .

MOUSSA SOOMEKH

Moussa Soomekh was born in Hamedan, Iran in 1931, into a family widely known and highly respected for its devotion and commitment to the Jewish community. Moussa attributes his life-long involvement with Judaism and his avid Zionism to his upbringing. When he was a young child, his family moved to Tehran; here he received a Jewish education and eventually entered an American college.

In 1950, Moussa visited Israel and decided to make the young State his home. He established himself on Kibbutz Daganya Ale, enthusiastically becoming one with the people of the Kibbutz and adopting their way of life. Today, he still thinks of this as "home".

At the end of a year, Moussa moved to Jerusalem where he joined the city's police force. He stayed for three years achieving the rank of Sergeant.

In 1954, he returned to Iran for a short time, then travelled again. This time he went to Europe and eventually settled in Milan, Italy, remaining there for fifteen years, during which time he established an import-export business involved with oriental rugs.

During a return visit to Iran in 1965, Moussa met his lovely wife, Karen; they married in 1966 and today have three very lovely daughters: twins, Laleh and Ladan, and Rachel.

In 1969 the family moved permanently to the United States, living first in Boston, then Milwaukee. Within one year, Milwaukee's business expanded to Chicago, Minneapolis and Detroit. In 1982 he expanded again

to Los Angeles and the family moved to the area. Today, Moussa is a successful international dealer in Oriental rugs, and his wife, Karen is a respected attorney.

Moussa Soomekh has throughout his life demonstrated his commitment to the Jewish community around the world. He has remained active in his synagogue, Sinai Temple, where he sits as a member of its Board of Directors. He has always given of himself in whatever way he could - money, time, effort. Those who work alongside him acknowledge his part in broadening the understanding between the Iranian Sephardic community and the Ashkenazi Jews. He attends religious services regularly and is described as "reliable", "humble", "tremendously caring", "always supportive of Jewish causes" and "tremendously knowledgeable about Judaism."

At present, Mr Soomekh's primary concern is educating the Jewish sector - and, particularly the Iranian Jewish population - about the realities surrounding death, an area no one likes to think about, namely, cemeteries.

"Several years ago, it came to my attention that various cemeteries were routinely badly maintained and that there were no provisions made to prevent abandonment of grave site care."

Typical of his pattern, Mr. Soomekh researched the subject and was surprised to learn that "most cemeteries are run as nothing more than a commercial business; thus, if and when the business is sold, or no plots are left remaining for sale, the cemetery can no

the Executive Board of the Federation raised his wine glass and toasted the guests, wishing the volunteers of Shofar all the best.

Amongst Shofar's staff, two individuals received special recognition and certificates of appreciation from the Federation. Dr. Hooshang Ebrami who has worked with Shofar from its early days as a writer of short stories as well as a researcher and writer of matters relating to Jewish life and history. Dr. Ebrami was introduced by Guiti Beroukhim (another staff writer with a long history of journalism and also a regular contributor to Shofar) and recognized by Dr. Kermanshahchi.

Also recognized was Jacob Abir, Shofar's artist and art consultant of many years and a wonderful talent who was

introduced by Farzaneh Taalei, another one of our successful staff writers.

To close, Guitta Karubian introduced the contributing writers of Shofar's English Section and urged the audience and their families to encourage their English writing friends and family to contribute to Shofar. She was followed by Sion Ebrahimi who introduced the Farsi writers of Shofar.

Martik and his band provided music to dance to during the evening. One of the highlights of the evening was the introduction of Ksenia, a Croatian Jewish singer who entertained the audience with her lovely rendition of the Hebrew "Oh, Jerusalem," and Vigen's "Deleh Divaneh", the classic Persian song.

WORLD TRADE BANK N.A.



وامهای مشاغل کوچک (SBA) بمنظور:

* توسعه شغل * سرمایه جاری * خرید موجودی * ساختمان * خرید املاک تجاری (که مالک در آن ساکن باشد)
* خرید تجهیزات و لوازم * حق الامتياز (فرانشیز) * تامین وجوه برای بدهیها * خرید سهم شرکت

* Business Expansion * Working Capital * Purchase Inventory
* Purchase of Commercial Property (Owner Occupied)
* Purchase Equipment * Franchises * Debt Refinancing
* Construction * Partner Buyout Loans

لطفاً با خانم رویا ابراهیمی از مسئولان (SBA) با تلفن زیر تماس بگیرید



(310) 551 - 0100



IRANIAN JEWISH FEDERATION

RECOGNIZES

"Shofar"



From left to right: Farid Safaie-Kia, Sepideh Haggayan, Guitta Karubian, Michael Shokrian and Amir Ohebsion

On Sunday June 18, 1995 a dinner ceremony was held by the Iranian Jewish Federation to honor writers and the staff of Shofar magazine at the Olympic Collection.

This gathering was attended by approximately 400 guests.

Following the cocktail reception and dinner, Sion Ebrahimi, Editor-in-Chief of Shofar and Guitta Karubian, Editor of Shofar's English Section welcomed the guests and gave a short history of Shofar. In his introductory speech, Sion Ebrahimi emphasized that amongst the Persian publications, Shofar has gained a unique place because of its high standards. "However," he added, "the most important mission ahead of us is the task of handing over Shofar to the new generation - a new generation that does not necessarily read or write Farsi, but has within it talented Iranian Jewish writers who must join in and

eventually take over what we have created for them."

In her speech, Guitta Karubian added that as the Iranian population within Los Angeles has come together and evolved, Shofar has reflected the changes within what is now the Iranian-American population, taking new direction in an expanding energized English Section.

Dr. Heshmatollah Kermanshahchi, Chairman of the Board of Trustees of the Federation recollected the early days of Shofar, "A paper that started as a community bulletin of eight pages and developed into a cradle to nurture the undiscovered Iranian Jewish talent which, for the first time in the history of the Iranian Jews, had a free publication of their own wherein they could freely express themselves."

Mr. Solomon Rastegar, President of

magic of obliterating destructive gangs; namely, to discourage these behaviors out in the open.

Regarding Michael's use of a specific street name, I would certainly hope that writers feel free to use *any* street name whether real or not. Certainly, a good writer often uses real names to draw the reader - regardless of where they live - into their reality. Thus, songs about "Broadway", etc.

Finally, we look forward to receiving your contributions to *Shofar* as you seem to be highly verbal, interested in our magazine and concerned about social issues relating to our community.

Thanks again.

Dear Editor,

In a letter to the editor that appeared above my name in the June issue of *Shofar*, it was indicated that I "may" try to express some of my thoughts about Judaism in a "future" article. In actuality, I had already submitted such an article to *Shofar*, but the editors chose not to print it in order to avoid offending certain readers.

It is my opinion that we would all gain if *Shofar* served as an open forum where people can voice their concerns and questions about Judaism, and that our religious understanding can only grow stronger through such inquiry. I believe that the majority of *Shofar's* readers, young or old, share this opinion.

Still, I respect the editors' decision not to print my article entitled "Civilized Barbarians" that questions certain aspects of Judaism. At least this will not be due to lack of initiative on my part.

Respectfully,

Amir Ohebsion

Lost In a Dream

Sepideh Haggayan

The air around her feels heavy and close
The intense ring in her ear is deafening
An unfamiliar odor passes her
Each time her head is turned.

She stands alone trembling against a tree
Feeling a stranger's strong arms behind her
She screams but cannot hear her voice
Her fingers cut in defense
But she feels no blood.

She struggles to escape
from the arms that entangle
But is left helpless
Her throat is tied into a knot
She is ready to choke
She searches to see who is there.

She sees darkness, she quivers,
she trembles
She hears her heart pounding
She tastes the bitterness of her fear
on her skin.

She awakens suddenly
The touch is familiar
She looks.
She sees the known.
She smiles.
She subsides.
She rests to sleep.

Letters to the Editor

Dear Editor,

The Shofar Magazine of the Iranian Jewish Federation is read by many Iranian Jewish people across the world. The articles, specially those written in English, are read by many young generation Jewish youth. Is the organ of the Shofar magazine to promote *positive cultural Jewish values*, or become a *commercial tabloid like periodical*? I'd suspect the former.

I was disappointed at Shofar when I read the article titled "Metamorphosis", by Michael Shokrian in the May 1995 issue.

The author writes: "... and I walked up to Montana for my coffee ...". The assumption is Montana Avenue for those of us familiar with Los Angeles vicinity. What if a New Yorker or a Tel Aviv resident reads the article? Or this is due to the fact that we are *self centered here in Los Angeles*?

Later in the article the author writes: "We were the slick ones waiting coolly at the bar for our scotch-and-sodas". *This is promotion of drinking as being cool, WHO SAID?* Think of the young generation when reading this.

The article continues: "We drank our drinks and smoked our cigarettes right out in the open, without shame, in front of all the grown ups". This promotes the *no fear mentality of the US GANGS*. Do we really want our young generation to grow up this way? Where are we going? What about that *good old Persian respect/shame (or, Sharm-e-Hozour)*? Is it dead?

Later the author promotes fakeness in relationships: *Why do we need to "kiss on both cheeks", if we can't see someone "eye to eye". Is this COOL TOO?*

The author then goes on admitting that he was drunk and smoking in the hosts

bedroom sharing a cigarette with an old friend Desiree, while having a deep conversation with a "little girl". *Poor little girl had to sit through and see all that!*

Last but not least, "my old dad's weird old friends", had much better value system than that of the *COOL generation*. Why should we devalue our parents and their friends? They had shame, they didn't share cigarettes, they didn't have to try to be accepted or in other terms do things just to *be cool*, they didn't have to "kiss on the cheeks" with someone they didn't see eye to eye. They had tea rather than Scotch-and-Soda.

What's so weird about that? Look inside, please.

I think the Shofar magazine needs to do a better job of qualifying articles before publishing them. Every issue of Shofar has so many good articles. Let's not ruin a good thing!

With regards,

Farshaad Rafie.

Dear Farshaad,

Thank you for your interest in the articles we print as well as for your general compliment regarding Shofar.

As to your criticisms of Michael Shokrian's story, "Metamorphosis", we are sorry that you believe it's inclusion in our publication transforms Shofar into a "tabloid like periodical".

While you may not condone the general lifestyle portrayed in this story, we believe that many of your specific criticisms may perhaps be relating to phrases taken out of the context of the story.

The "Gang mentality" were simply equivalent to smoking and drinking in front of grown-ups (versus either not doing so or doing so in front of grown-ups rather than in hidden corners) then you have unlocked the

EDITORIAL

Guitta Karubian

We each have something of unique value to offer our community resulting from our own special mix of experience and talent. By blending these various contributions our community becomes enriched, much like a garden derives its richness of fragrance from the variety of flowers that grow within it.

In this edition of *Shofar*, the English section continues to expand. We thank our continuing contributors and welcome our new contributors with open arms.

We take pride in publishing "Two Paths, One Goal" the article written for *Shofar* by the esteemed Rabbi Zvi Dershowitz of Sinai Temple. With this article Rabbi Dershowitz only adds to the many contributions he has already made to our community and we cherish the friendship, loyalty and guidance he has shown us through the years.

In this publication, *Shofar* launches two new columns. Robin Baxter's article, "Maintaining the Integrity of the Corporate Veil," her well written guide to corporations, opens "Mind Your Business", a column discussing business concerns. We invite all professionals to contribute to this column and to share with us information helpful to all.

From time to time, the English section of *Shofar* will dedicate a column to honoring an individual amongst us who exemplifies the ethical and moral ideals our community cherishes in "Shofar Honors". It is our hope that the deserving individuals thus recognized and singled out for their contributions to the

community will become role models for us, inspiring all with their generosity of spirit.

To open this column, *Shofar* has chosen to honor a man whose devotion to the community beautifully exemplifies what this column is all about. Moussa Soomekh honors our community - and *Shofar* proudly returns the favor.

The English section of *Shofar* will continue to make changes in format and content responsive to our readership, their feedback, their ideas, and their written contributions. And this ever-changing mix of talent, ability and interest will come together forming ever new bouquets of richness.

Stop and smell the flowers.

Be Happy!
Guitta

Coming to SHOFAR

Our Next Edition Will include:

- * The Gossip Column
- * Hicups
- * Shofar has the Giggles
- * The Chosen

... and why not ***your*** writing?

Raasti, isn't it your turn?

Contributions Welcome

SHOFAR

A Publication of **Iranian Jewish Federation**

6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90040
Tel: (213) 655 - 7730
Fax: (213) 655 - 1221

- * *Iranian Jewish Federation is a non-profit organization.*
- * *Writers contributions to Shofar are voluntary and free.*
- * *All contents of articles contributed are the sole responsibility of the relevant writers and/or the quoted source.*

Editor-in-Chief:
Sion Ebrahimi

Administrative Editor: Elias Eshaghian

Staff Artist: Jacob Abir

Staff Photographer: Mansour Pouretahad

English Section:

Editors:

Guitta Karubian and Ebrahim Victory

Contributing Writers:

Sepideh Haggayan Rebecca Moradian
Amir Ohebsion Farid Safaie-Kia
Michael Issac Shokrian

Farsi Section:

Staff writer

Giti Beroukhim Barokh Beroukhim
Shokooh Darvish Houshang Ebrami
Sam Kermanian Nouri Kharrazi
Nina Ostovar Farzaneh Talei
Parvaneh Yousefzadeh

Advertise in Shofar

Full page (inside) \$200
Half page \$125
One third page \$100
One fourth page \$ 75

For more advertising information, please contact us at the above telephone.

Contributing writers to this edition:

Sepideh Haggayan - *Certified Ophthalmic Technician*
Michael Shokrian - *Writer*
Guitta Karubian - *Attorney at Law and Real Estate Broker*
Robin Baxter - *Business Consultant*
Rabbi Zvi Dershowitz - *Rabbi, Sinai Temple*
Rebecca Moradian - *Literary Liaison*
Amir Ohebsion - *Businessman*
Farbod Solaimani - *Student*
Sion Ebrahimi - *Multi Media Personality and Business Consultant*

Spotlight on:



Michael Shokrian

Born in Hamburg, Germany, Michael moved to Iran as an infant and came to the U.S. as a young teenager in 1971.

Of Shofar's present English writers, Michael has been with the magazine the longest; he has contributed to the magazine since 1991.

Michael began writing seriously after high school "because I didn't want to study business" - a happy decision for our community readers who enjoys his "real life" stories and for Michael who is "very happy to be a writer because it helps me find my inner self."

In addition to writing for Shofar, Michael has written short stories, poems and has just completed his first screenplay, a comedy about a group of young Iranians. Michael is excited about producing the project. Good luck, Michael! We hope we'll soon be seeing your story on the big screen.

کیتترینگ گلات کاشر جک بروخیم

زیر نظر مستقیم «آر - سی - سی»

ROYAL CATERING GLAT KOSHER

کیتترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص در «ولی»

و بسیاری از هتل های درجه اول لوس آنجلس

مدیریت، خوشنامی و تجربه طولانی و درخشان مهندس ژاک بروخیم

در مورد هتل داری و کیتترینگ رمز موفقیت چشم گیر ما میباشد

نرخ مخصوص در ایام هفته در مجتمع فرهنگی ارتص از ۱۹ دلار به بالا

جهت برگزاری کنفرانس ها، سمینارها و جلسات مختلف سالن مادر اختیار شما خواهد بود

جشن های بزرگ و کوچک شمار اشاهانه و اشرافی برگزار میکنیم

در منازل انواع اردو و شام و دسر ۲۲ دلار

OPEN B.B.Q

در منازل اوپن باربیکیو ۱۵ دلار

تلفن ۹۹۹۳ - ۴۵۸ (۳۱۰)

CENTURY PHARMACIES
& HOME HEALTHCARE CENTER

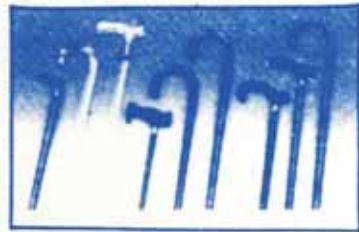
داروخانه های سنچری

و مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

داروخانه ای که کلیه نیازهای دارویی و بهداشتی شما را برآورده می کند
با موجودی فراوان از انواع داروها و محصولات بهداشتی



تحویل مستقیم دارو به منازل و از طریق پست



تخفیف مخصوص سالمندان



ما قیمتهای داروخانه های بزرگ آمریکا را از قبیل Thrifty و Save-On می شکنیم



جوراب وارنس - کمرست های طبی - کمرند های طبی
برای سرویس سریعتر
از پزشک خود بخواهید
نسخه شما را برای ما فکس کند
کلیه انواع وسایل مخصوص سالمندان ،
تختهای الکتریکی بیمارستانی



در سه نقطه مختلف لوس آنجلس کاملا در دسترس شما

وست لوس آنجلس

۱۱۸۷۰ سانتامونیکا بلوار
۳ بلاک شرق باندی در شاپینگ سنتر صورتی رنگ

(310) 473-1568

ولی

۱۸۲۵۴ شرمین وی
جنب میلر مارکت

(818) 708-708-0

بورلی هیلز

۴۱۵ کرسنت درایوشمالی
روبروی سیتی هال در جنوب سانتامونیکا بلوار

(310) 246-5999

روزهای یکشنبه از ساعت ۱۲ تا ۴ بعد از ظهر، برای راحتی شما باز است



PCS

BLUE SHIELD

PAID

MEDI-CAL

MEDI-CARE

اگر بیمه دیگری دارید با ما مطرح کنید

قبول مدیکال و مدیکر و اکثر بیمه های جدید HMO

K. BANAYAN & ASSOCIATES
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کوروش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

(310) 785-0800

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908

Design: Saheed Almadat

ADDRESS CORRECTION REQUESTED

S H O F A R
IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, California 90048

Non-Profit Org.
U.S. Postage
PAID
Beverly Hills, CA
Permit No. 236